

عجل الله فرجه
شريفه

امام زمان

وارث ۵۲ ودایع نبوت و امامت

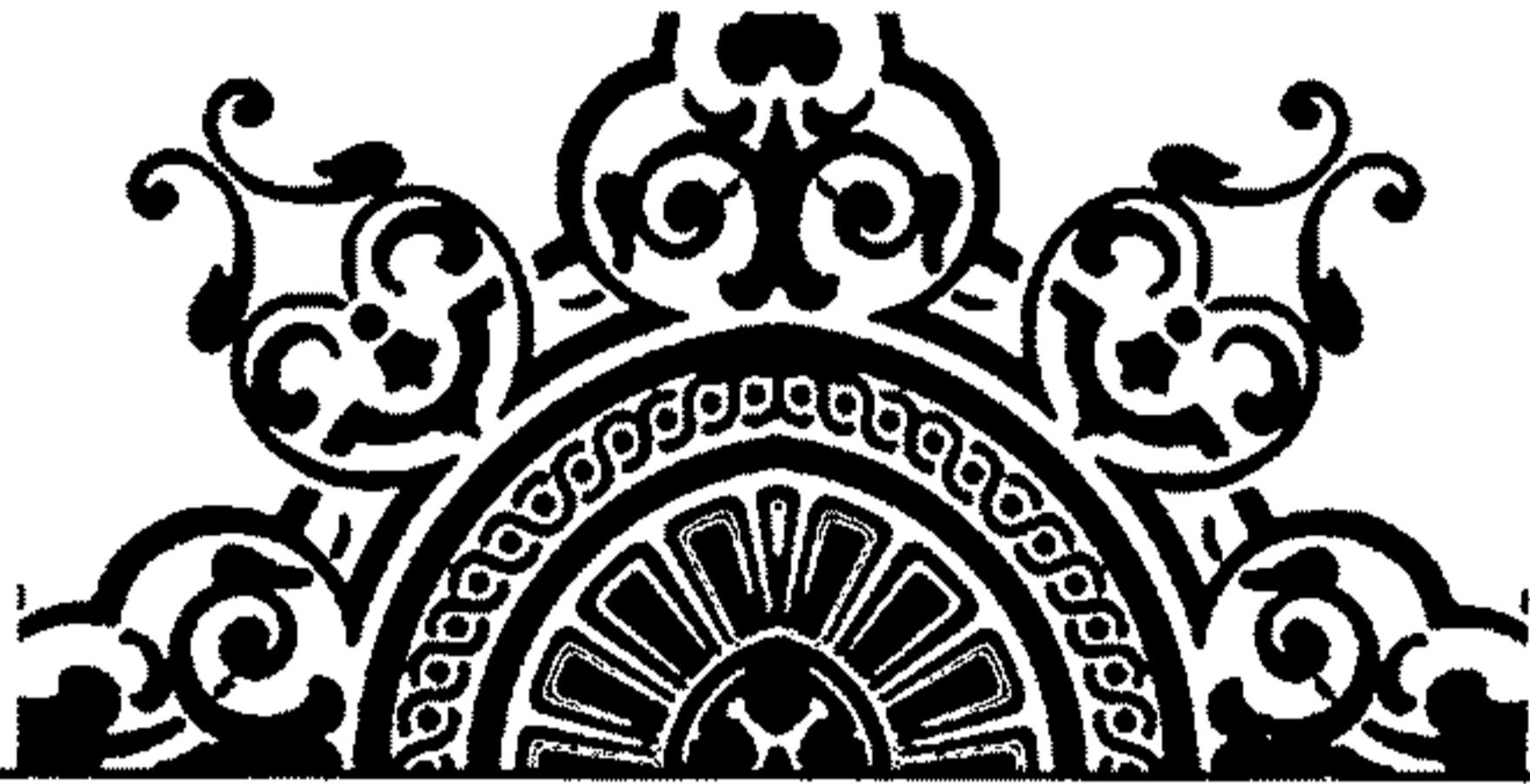
تألیف و تحقیق:

خطیب شهیر استاد سید حسن احمدی اصفهانی

با همکاری:

محمد رضا رحمتی شهرضا





عجل الله تعالى فرجه الشريف
امام زمان

وارث و دایع نبوت و امامت

شامل:

- اشیاء مربوط به پیامبران گذشته
- اشیاء مربوط به پیامبر اکرم (ص)
- اشیاء مربوط به حضرت زهرا (س) و موارد دیگر.
- قصیده ابن عربندس در مصائب امام حسین (ع)

احمدی اصفهانی، حسن،
امام زمان (عج) وارث ودایع نبوت و امامت / حسن احمدی اصفهانی؛ محمد رحمتی شهرضا؛
ویراستار ناصر بیدهندی . — قم : تهذیب، ۱۳۸۹ .
۲۴۱ ص .

ISBN:978-964-7636-70-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه : ص . ۲۳۵ - ۲۴۰ : همچنین به صورت زیرنویس.
۱ . محمد بن حسن (عج) امام دوازدهم ، ۲۵۶ ق . احادیث . ۲ . نبوت . ۳ . امامت . ۴ .
پیامبران - سرگذشتنامه ها . ۵ . خاندان نبوت - سرگذشتنامه ها . ۵ . مهدویت . ۶ . قصیده ابن
عردس . فارسی . عربی . الف . رحمتی شهرضا، محمد . ب . بیدهندی ، ناصر، ویراستار . ب .
عنوان .

۲۹۷/۴۶۲

۸ الف ۳ الف / ۴ / BP

۱۳۸۹



امام زمان (عج) وارث ودایع نبوت و امامت

مؤلف: سید حسن احمدی اصفهانی
بازآفریده متن: محمد رحمتی شهرضا
ناشر: تهذیب

نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۸۹

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: عمران

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۳۶-۷۰-۴

مرکز پخش: قم / خیابان حضرتی / مجتمع تجاری ساحل / پلاک ۲۲

۰۲۵۱-۷۷۲۰۵۹۰

انتشارات تهذیب

فهرست مندرجات

طلیعه سخن / ۸

یاد و سپاس / ۳۳

اشیاء مربوط به پیامبران گذشته

انگشتر حضرت سلیمان علیه السلام / ۳۵

تاج سلطنتی حضرت سلیمان علیه السلام / ۴۳

عصای حضرت سلیمان علیه السلام / ۴۳

عصای حضرت موسی علیه السلام / ۴۵

سنگ حضرت موسی علیه السلام / ۵۱

پیراهن حضرت آدم علیه السلام / ۵۴

پیراهن حضرت یوسف علیه السلام / ۵۶

الواح موسی علیه السلام / ۶۱

طشتی که حضرت موسی علیه السلام در آن قربانی می کرد / ۶۷

کمان حضرت اسماعیل ذبیح «ع» / ۶۸

کمر بند ابراهیم خلیل «ع» و تبری که با آن بت ها را شکست / ۷۴

ردای لوی ابن غالب / ۷۸

کتاب های پیامبران / ۸۰

تابوت سکینه / ۹۰

جفر ابیض (سفید) / ۹۷

سلاح انبیاء علیهم السلام / ۱۰۳

گلیم حضرت هاجر علیه السلام / ۱۰۴

ریسمان و طنابی که از اشیاء داخل تابوت بنی اسرائیل است / ۱۰۵

زره‌های حضرت داود «ع» / ۱۰۵

اشیاء مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

سلاح و شمشیر پیامبر «ص» / ۱۱۱

زره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نام ذات الفضول / ۱۲۰

اسم حفاظت کننده / ۱۲۴

پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله / ۱۲۵

نامه و وصیت مهر شده از پیامبر «ص» / ۱۲۸

جفر احمر (سرخ) / ۱۳۲

عمامة پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۳۳

پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله / ۱۳۶

کلاهخود، کمر بند و جامه بُرد پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله / ۱۳۸

نیزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله / ۱۴۱

اسب شهباء پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و زین آن / ۱۴۲

نعلین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله / ۱۴۳

انگشتر و عصای پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۴۴

اشیاء مربوط به حضرت زهرا علیها السلام و ائمه علیهم السلام و موارد دیگر

- ۱۴۸ / مصحف حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۵۳ / صحیفه فاطمیه علیها السلام
- ۱۶۱ / چادر و مقنعه و پیراهن و گردنبند فاطمه زهرا علیها السلام
- ۱۶۱ / قرآنی که امیرالمؤمنین «ع» بعد از پیامبر «ص»، جمع آوری کرد
- ۱۷۰ / اسم اعظم الهی
- ۱۷۳ / وصیت نامه امام حسین علیه السلام
- ۱۷۵ / کتاب حاوی اسامی اهل سعادت و شقاوت
- ۱۷۸ / کتاب مشتمل بر اسامی دوستان اهل بیت علیهم السلام
- ۱۸۲ / صحیفه مربوطه به ائمه علیهم السلام
- ۱۸۳ / کاسه‌ای که در آن طعام بهشتی بود
- ۱۸۹ / پیراهن خون‌آلود امام حسین علیه السلام
- ۱۸۹ / کتاب جامعه علی علیه السلام
- ۱۹۶ / ذوالفقار امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹۷ / تتمه هیزمی که در ب خانه سوخت
- ۱۹۹ / میخ در
- ۲۰۴ / صحیفه ملعونه
- ۲۰۷ / نامه خلیفه دوم به معاویه
- ۲۲۴ / قصیده ابن عرندس در مصائب امام حسین «ع»
- ۲۲۷ / گزیده‌ای از ترجمه قصیده ابن عرندس
- ۲۳۴ / فهرست اهم منابع تحقیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طلیعة سخن

ارسال رسل و انزال کتب

انسان پیوسته در آرزوی قانون و مقرراتی است که سعادتش با آن تأمین شود. قانون کامل مشترکی که جهان بشریت را بسی تبعیض و استثناء به نیکبختی رسانیده و در میانشان کمال عمومی را برقرار سازد. بدیهی است تاکنون در دوره‌های گوناگون زندگی بشر چنین قانونی که تنظیم یافته عقل و خرد باشد، درک نشده است و اگر وضع چنین قانونی بر عهده خرد انسانی گذاشته شده بود؛ البته در این روزگارانِ دراز برای بشریت، این قانون درک و مفهوم می‌شد. ولی از چنین قانونی تاکنون خبری نیست و قوانینی که خود به خود یا با وضع یک فرد فرمانروا یا افراد یا ملل که تاکنون در جامعه‌های بشری جریان

یافته، برای جمعی مسلم و برای غیر آنان غیر مسلم است و دسته‌ای از آن با اطلاع و دسته‌ای بی اطلاع می‌باشند و هرگز همه مردم که در ساختمان بشری مساوی و همه با خرد خدادادی مجهزند درک مشترکی در این باب ندارند. اینجاست که خالق بشر برای ابلاغ این قانون مشترک سعادت آفرین پیامبران را مبعوث نموده و به دست آنان کتاب‌های آسمانی را برای هدایت و سعادت بشر فرو می‌فرستد. پیامبران مردانی بودند که دعوی وحی و نبوت نمودند و به دعوی خود حجّت قاطع اقامه کردند و موادّ دین خدا را که همان قانون سعادت بخش خدائی است به مردم تبلیغ نموده و در دسترس عموم گذاشتند و چون پیغمبران که با وحی و نبوت مجهز بودند، در هر زمان که ظاهر شدند بیش از یک فرد یا چند فرد نبودند، خدای متعال هدایت بقیه مردم را با مأموریت دعوت و تبلیغ که به پیغمبران خود داده، تتمیم و تکمیل فرمود. مصون بودن از گناه و اشتباه، ارتباط با خالق عالم توسط وحی و ارائه دلیل و معجزه از خصوصیات جدا ناشدنی با دعوی نبوت است. برای ثبوت دعوی نبوت، حجّت و دلیل لازم است و مجرد اینکه شریعتی که پیغمبر می‌آورد مطابق عقل می‌باشد، در صدق دعوی پیغمبری کافی نیست زیرا کسی که دعوی پیغمبری می‌کند علاوه بر دعوی صحّت شریعت خود، دعوی دیگری دارد و آن این است که با عالم بالا رابطه وحی و نبوت دارد و از جانب خدا مأموریت دعوت یافته است و این دعوی در جای خود دلیل می‌خواهد.

درخواست معجزه

قرآن کریم در آیات بسیاری خبر می‌دهد که پیوسته مردم با ذهن ساده خود از پیغمبران خدا برای اثبات صدق دعوی نبوت معجزه و نشانه می‌خواستند. دقت دارید که معنی این منطق ساده و درست این است که وحی و نبوت که پیغمبر خدا ادعا می‌کند، در سایر مردم که مانند وی انسانند یافت نمی‌شود و ناچار نیرویی است غیبی که خدا بطور خرق عادت به پیغمبر خود داده که بوسیله آن سخن خدا را شنیده از روی مأموریت، به مردم برساند اگر راست است، پس پیغمبر از خدای خود بخواهد که خارق عادت دیگری بوجود آورد که مردم بوسیله آن صدق نبوت پیغمبری مدعی نبوت را باور کنند.

چنانکه روشن است درخواست معجزه از پیغمبران طبق منطقی است درست و بر پیغمبر خداست که برای اثبات نبوت خود ابتداء یا طبق درخواست مردم، معجزه بیاورد و قرآن کریم نیز این منطق را تأیید کرده از بسیاری از پیغمبران ابتداء یا پس از درخواست مردم، معجزه نقل می‌فرماید.

ختم نبوت و ضرورت وجود امام

امامت به معنای پیشروی، و رهبری است. امام نیز به معنای پیشوا، پیشرو، مقتدا، قیّم، مصلح، الگو، راه اصلی و راهنماست. کسی یا چیزی که مورد پیروی واقع می‌گردد، انسان باشد یا کتاب یا چیزی دیگر، به حق باشد یا بر باطل امام است. ریشه این واژه «ا-م-م» و به معنای قصد

یا قصد با توجه خاص و این معنا در همه مشتقات آن محفوظ است. امام نیز کسی است که همواره مقصود و هدف حرکت و تلاش دیگران قرار گیرد.

در اصطلاح کلامی معانی متعددی از این واژه ارائه شده که شایع‌ترین معنای آن ریاست عمومی در امور دین و دنیا است و برخی جانشینی پیامبر در حفظ دین و سیاست دنیا را در تعریف اصطلاحی آن آورده‌اند. برخی کامل‌ترین تعریف را، ریاست بالاصاله عمومی در امر دین و دنیا در دار تکلیف می‌دانند که عموم مردم را به حفظ مصالح دین و دنیایشان ترغیب و از آنچه به حال آنان زیانبار است منع کنند، بنابراین، امامت به معنای ریاست عمومی فردی خاص بر امور دین و دنیای مردم در دنیا بالاصاله یا به جانشینی از پیامبر است، زیرا امامت دارای شئونی همچون رهبری سیاسی و زعامت اجتماعی و مرجعیت دینی و تبیین و تفسیر وحی و ولایت باطنی و معنوی است که از این جهت امام حجت خدا در زمان، ولی الله، انسان کاملی حامل معنویت کلی انسانیت و قطب است و چون امامت دارای شئون والایی است، شیعه آن را همانند نبوت به نص و امر الهی و از اصول دین (مذهب) می‌داند، در حالی که در دیدگاه اهل سنت از فروع دین شمرده شده و از این جهت از افعال مکلفان به شمار می‌آید. به گفته بیشتر مفسران، امامت در قرآن با معنای لغوی آن هماهنگ است و امام کسی است که به او اقتدا کنند و او را الگو و سرمشق خود قرار دهند؛ خواه عادل و راه

یافته باشد و خواه باطل و گمراه.

رشته نبوت با رحلت پیامبر گرامی اسلام با عنوان خاتم پیامبران خاتمه یافت و امر هدایت و ولایت بر مردم به دست اوصیاء و امامان سپرده شد. هر چه دلیل بر لزوم وجود نبی برای هدایت و سعادت بشر اقامه شود، همان بر ضرورت وجود امام نیز دلالت خواهد نمود.

وجود امام در هر عصر و زمان و هر جامعه‌ای برای هدایت انسان‌ها به سوی کمال ضرورت دارد.

بنا به اصل اعتقادی شیعه، رکن اصلی اسلام، امامت و حکومت امام معصوم بر مردم است. امامت و رهبری امت عهد الهی است، که به انتخاب خداوند صورت گرفته و علم و عصمت امام از شرایط اولیه اعطای این منصب است. امامت، مقامی رفیع و از مناصب الهی است. امام باید حتماً از طرف خداوند منصوب شود. منشأ امامت وراثت نیست، لیاقت است که با پیروزی در امتحانات الهی ثابت می‌گردد و این امام باید وارث تمامی علوم انبیاء ما قبل خود باشد تا هم مروج و مبلغ معارف قبل از خود بوده باشد و هم حرفی جدید برای گفتن داشته باشد. امامت همان مقام رهبری همه جانبه مادی و معنوی، جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است، امام رئیس حکومت و پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است. امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می‌کند، با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می‌دهد

و با نیروی حکومت خویش یا قدرتهای اجرایی دیگر، اصول عدالت را اجرا می نماید. مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه های الهی است، به تعبیر دیگر ایصال به مطلوب و هدایت تشریحی و تکوینی است.

در کتب کلامی برای اثبات ضرورت وجود امام به براهین عقلی مانند قاعده و جوب لطف هم استناد شده است. افزون بر استدلال عقلی بر ضرورت وجود امام در همه اعصار که مجال بیان آن در این فرصت کوتاه نیست، دلایل نقلی بسیار وجود دارد که تیمناً و تبرکاً به برخی از آنان اشاره می شود.

به عنوان مثال قرآن کریم خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید:

﴿أَنَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱

[ای پیامبر،] تو فقط هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است.

روایات تفسیری این آیه این حقیقت را تأیید می کند که امامی زنده همیشه تا روز قیامت در میان انسانها حضور دارد؛ همچنین براساس روایاتی درباره سوره قدر، در شب قدر هر سال تا روز قیامت، فرشتگان بر امام آن زمان نازل می شوند و مفاهیم این سوره ها دلیل روشنی بر وجود امام در همه زمانهاست. برخی از آیه ۱۱۹ سوره مبارکه توبه که به مؤمنان فرمان همراهی با صادقان می دهد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا
بپرهیزید، و با صادقان باشید!

استفاده کرده‌اند که باید در هر عصری صادقانی باشند که مردم برای
پیمودن راه پرهیزکاری لازم است با آنان باشند. روایات، مقصود از
صادقان را، امامان دانسته است. افزون بر آیات از روایات فراوانی نیز
استفاده می‌شود که زمین هیچ‌گاه از حجّت الهی تهی نخواهد بود و
هرگاه از حجّت الهی، تهی باشد، اهلش را فرو خواهد بُرد، به گونه‌ای که
حتّی اگر دو نفر بر روی زمین زندگی کنند یکی از آنان حجّت و امام
خواهد بود.

در برخی از روایات نیز بر ضرورت وجود امام استدلال شده است،
چنان‌که در مناظره‌ای تأیید شده از سوی امام صادق علیه السلام امام قلب عالم
دانسته شده که وجود وی برای عالم مانند وجود قلب برای انسان
ضروری است. و نیز براساس مناظره‌ای دیگر که آن هم از سوی امام
صادق علیه السلام تأیید شده بهره‌وری صحیح و کامل از قرآن، بدون امام
معصومی که به تمام قرآن، عالم بوده و با توجه به احاطه بر سراسر قرآن
بتواند آن را برای امت تفسیر کند میسر نیست.

آیات فراوانی با توجه به روایاتی که در تفسیر آنها وارد شده به
مصادیق امام در زمانهای گوناگون اشاره دارد که براساس آنها امام پس
از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و پس از وی فرزندان

ایشان هستند. قرآن می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت

کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را!

در این آیه عنوان «اولی الامر» بر حسب معنای لغوی عام است؛ ولی

مصادیق آن افراد خاصی هستند که براساس روایات متواتر عبارتند از:

حسن بن علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام، محمد بن

علی علیه السلام که در تورات به باقر معروف است، جعفر بن محمد علیه السلام، موسی

بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، علی بن

محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام که تا روز قیامت

مؤمنان موظف‌اند از آنان به عنوان اولو الامر و اولیای خدا اطاعت کنند.

پس بدیهی است از آنجا که پیامبران چون از جهت عمر و امکانات

محدودند برای محقق ساختن اهداف خود به امر الهی جانشین خود را

به مردم معرفی و مردم را به اطاعت از آنان سفارش می‌کنند، بر این

اساس اگر پیامبر خلیفه و امام معرفی نکند، رسالتش را به انجام نرسانده

است. قرآن کریم ابلاغ امر امامت را مکمل دین و نعمت الهی و مایه

ناامیدی دشمنان می‌داند:

﴿الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً^۱

امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند بنابراین، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

از این آیه برمی آید موضوع مهمی که تبلیغ آن بر عهده پیامبر گذاشته شده همسنگ نبوت است، به گونه ای که اگر ابلاغ نشود رسالت پیامبر ناتمام می ماند. از سوی دیگر تبلیغ آن امر مهم و حساس ممکن است خطراتی برای پیامبر در پی داشته باشد، از این رو خدا به او وعده حفاظت می دهد و این موضوع مهم، جز ابلاغ خلافت و جانشینی نبوده است. مسئله خلافت به قدری اهمیت دارد که با تحقق آن، کافران و دشمنان از تعرض به دین مأیوس می شوند و دین با آن کامل و نعمت با آن تمام و اسلام دین مرضی خدا خواهد شد.

خداوند عدم ابلاغ این امر مهم را مساوی با نابودی تمامی زحمات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می داند. چنانچه خطاب به ایشان فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است،

۱. سوره مبارکه مائده، آیه ۳.

۲. سوره مبارکه مائده، آیه ۶۷.

کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.»

طبق بیان نورانی قرآن کریم آخرین منزل کمال انسانی برای ابراهیم رسیدن به مقام امامت ایشان است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند).»

این آیه یکی از آیاتی است که پشتوانه فکری و اعتقادی شیعه قرار گرفته است که امام باید کامل و بدون هیچ‌گونه نقص باشد. این کامل بودن هم در مسائل تکوینی همچون علم و دانش، عصمت و... بوده و هم در امور اجتماعی امت نظیر هدایت است.

سرّ بهره‌مندی برخی از انبیای الهی از مقام امامت این است که امام افزون بر مقتدا و الگو بودن در گفتار و رفتار، عهده‌دار امور سیاسی و اجتماعی و مهمتر از همه هدایتِ اَمّت است، حدود را اجرا و امیران را عزل و نصب و از اَمّت دفاع و جانیان را تأدیب می‌کند و چنانکه نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سِمَتِ پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانیت که از راه باطن بسوی خدا سیر می‌کند. از این رو ممکن است کسی پیامبر باشد؛ ولی امام نباشد. چنانچه در قرآن می‌خوانیم:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۱

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.»

در روایتی نورانی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا^۱

خداوند تبارک و تعالی ابراهیم را به بندگی گرفت پیش از آن که او را به پیامبری برگزیند، و او را به نبوت رساند پیش از آن که به رسالت گزیند و او را رسول خود ساخت پیش از آن که به دوستی برگزیند و او را دوست و خلیل خود گردانید پیش از آن که امامش قرار دهد. و چون همه این مقامات را در او گرد آورد، فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.»

در روایتی پیرامون این معنای خوانیم که امام باقر علیه السلام فرمود:

«يَمْضُونَ الشَّمَادَ - وَ يَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ قِيلَ لَهُ وَ مَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ الْعِلْمُ الَّذِي أُعْطَاهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ وَ هَلَمْ جَرًّا إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله قِيلَ لَهُ وَ مَا تِلْكَ السُّنَنُ قَالَ عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله صَيَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ - فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمَ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صلى الله عليه وآله اسْمَعُوا مَا يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ إِنِّي حَدَّثْتُهُ أَنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله عِلْمَ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّهُ جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ يَسْأَلُنِي أَ هُوَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ»^۲

۱. الکافی ۱ : ۱۷۵.

۲. الکافی ۱ : ۲۲۳.

«مردم رطوبت را می‌مکند^۱ و نهر بزرگ را رها می‌کنند!»
 عرض شد: نهر بزرگ چیست؟ فرمود: «رسول خداست و
 علمی که خدا به او عطا فرموده است. خدای عزوجل
 سنت‌های تمام پیغمبران را از آدم تا برسد به خود محمد صلی الله علیه و آله
 برای او گرد آورد.» عرض شد آن سنت‌ها چه بود؟ فرمود:
 «همه علم پیغمبران، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام آن را به
 امیرالمؤمنین علیه السلام تحویل داد.» مردی عرض کرد: ای پسر
 پیغمبر! امیرالمؤمنین أعلم است یا بعضی از پیغمبران؟ امام
 باقر علیه السلام به اطرافیان توجه کرد و فرمود: گوش دهید این مرد
 چه می‌گوید؟! خدا گوش‌های هر که را بخواهد باز می‌کند.
 من به او می‌گویم: خدا علم تمام پیغمبران را برای محمد صلی الله علیه و آله
 جمع کرد و آن حضرت همه را به امیرالمؤمنین تحویل داد،
 باز او از من می‌پرسد که علی أعلم است یا بعضی از
 پیغمبران؟! [و نمی‌فهمد که معنی سخن من این است که آنچه
 همه پیغمبران می‌دانستند علی به تنهایی می‌دانست.]

در روایتی دیگر نیز از عبدالله جندب روایت شده که حضرت
 رضا علیه السلام به او نوشت:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرَّضَاءُ علیه السلام أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله

۱. مقصود علم غیر امام است که منبع و سرچشمه‌اش قیاس و هوای نفس است در مقابل علم امام
 که متصل به علم الهی است.

كَانَ أَمِينِ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قَبِضَ ﷺ كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ فَنَحْنُ أَمَنَاءُ
 اللَّهُ فِي أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَائِيَا وَأَنْسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ
 وَإِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النَّفَاقِ وَإِنَّ
 شِيعَتَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمْ
 الْمِيثَاقَ يَرُدُّونَ مَوْرِدَنَا وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا لَيْسَ عَلَيَّ مِلَّةُ الْإِسْلَامِ غَيْرُنَا
 وَ غَيْرُهُمْ نَحْنُ النَّجَبَاءُ النَّجَاةُ وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَ
 نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ
 اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ
 فَقَالَ فِي كِتَابِهِ - شَرَعَ لَكُمْ يَا آلَ مُحَمَّدٍ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا قَدْ
 وَصَّانَا بِمَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ - وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ
 إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى فَقَدْ عَلَّمْنَا وَ بَلَّغْنَا عِلْمَ مَا عَلَّمْنَا وَ اسْتَوْدَعْنَا
 عِلْمَهُمْ نَحْنُ وَرَثَةُ أَوْلِي الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...»^۱

«... محمد ﷺ امینِ خدا در میانِ خلقتش بود و چون آن
 حضرت ﷺ درگذشت، ما خانواده وارثِ او شدیم، پس
 امینِ خدا در زمین ما هستیم، علمِ بلاها و مردن‌ها و نژادِ
 عرب و کسی که مسلمان به دنیا می‌آید نزدِ ماست [یعنی نژادِ
 صحیح و فاسد عرب را می‌شناسیم و از محلِّ تولدِ اسلام که
 دلِ انسان است آگاهیم] و چون هر مردی را ببینیم می‌شناسیم
 که او حقیقۀ مؤمن است یا منافق و نامِ شیعیان ما و نام

پدرانشان، نزد ما ثبت است.

خدا از ما و آنها پیمان گرفته (که ما رهبر آنها باشیم و آنها پیرو ما) بر سر هر آبی که ما وارد شویم آنها هم وارد شوند و در هر جا در آئیم، در آیند [اشاره به حوض کوثر و بهشت و مقام علیین دارد و یا متابعت در مقام عمل را می‌رساند] جز ما و ایشان کسی در کیش اسلام نیست، ماییم نجیب و رستگار و مائیم بازماندگان پیغمبران و مائیم فرزندان اوصیاء و ما در کتاب خدای عز و جل خصوصیت داریم و ما بقرآن سزاوارتریم تا مردم دیگر و ما به پیغمبر نزدیک‌تریم تا مردم دیگر، و خدا دینش را برای ما مقرر داشته و در قرآنش فرموده: مقرر فرمود برای شما (ای آل محمد) از دین آنچه را که به نوح سفارش نمود (به ما سفارش کرد آنچه را بنوح سفارش کرد) و آنچه را به تو وحی کردیم (ای محمد) و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (به ما آموخت و رسانید آنچه را باید بدانیم و علوم این پیغمبران را به ما سپرد، ما وارث پیغمبران اولوالعزم هستیم)...

بنابراین در آخر این چنین می‌توان نتیجه گرفت که در هر امتی، پیغمبر و امام آن امت، در کمال حیات معنوی دینی که به سوی آن دعوت و هدایت می‌کنند، مقام اول را حائز می‌باشند زیرا چنانکه شاید و باید به دعوت خودشان عامل بوده و حیات معنوی آن را داشته باشند

و چون ایشان اول و پیشرو و راهبر همه هستند، از همه افضل خواهند بود و کسیکه رهبری امتی را به امر خدا بعهدہ دارد چنانکه در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راهنما است در مرحله حیات معنوی نیز رهبر و حقائق اعمال با رهبری او سیر می‌کند.

در میان این معصومان و امامان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که همنام و هم‌کنیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است هم‌اکنون زنده است و روزی که دنیا پر از ستم و جور شده باشد ظهور می‌کند و با ظهورش حق پیروز و دنیا پر از قسط و عدل می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنان‌اند که نافرمان‌اند.

و این وعده پیروزی با خروج آن حضرت تحقق پیدا خواهد کرد. حکومت جهانی حضرت مهدی «عج» که پس از کمرنگ شدن اعتقادات مذهبی و دینی بسیاری از مردم و هنگام آکندگی جامعه بشری از ظلم و فساد، اتفاق خواهد افتاد، همچون دوران نبوت پیامبران، نیاز به دلایل و معجزات بسیاری دارد و باید آن امام همام، علاوه بر میراث داری علم و رسالت انبیاء قبل از خود، میراث دار آیات و معجزات آنان نیز باشد. به اعتقاد ما همه این آیات و معجزات و یادگارهای انبیای پیشین اکنون در نزد آخرین حجت حق حضرت صاحب الامر «عج» است که در رویارویی با منکران یا احياناً جاهلان، دلیل بر منجی و موعود بودن ایشان باشد.

ناگفته نماند که وجود این ودایع در نزد ائمه علیهم‌السلام و امام زمان علیه‌السلام در روایات دلیل محکمی بر امر امامت شمرده شده است که در این کتاب بارها روایاتی در این زمینه را مرور خواهیم کرد و از آنجا که این ودایع نسل اندر نسل به امام دیگر منتقل می‌شود تا دلیلی بر امامت او باشد، بدون شک نهایتاً تمام آنان به بقیه الله فی الارضین امام زمان «عج» رسیده است. به عنوان نمونه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از احتجاجات خود فرمود: «شما را به خدا قسم کسی در بین شما هست که سلاح و پرچم و انگشتر رسول الله نزد او باشد، غیر از من؟»

همه گفتند: نه!

لِذَا در روایاتِ بسیاری آمده است که اشیایِ اختصاصی و ارزشمندی از انبیاء گذشته، رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیّه السلام نزد ائمه اطهار علیهم السلام بوده است که یکی پس از دیگری به امامان شیعه رسیده و اکنون نزد حضرت ولی عصر «عج» موجود است. در روایاتِ زیادی در این کتاب خواهیم خواند که ائمه در حفظ این ودایع بسیار کوشیده و نسبت به آن حساس بودند. به عنوان نمونه امام صادق علیّه السلام فرمودند: «امیرالمؤمنین علیّه السلام هنگامی که قصد عزیمت به عراق را داشت، کتاب‌های مخصوص خود را نزد ام سلمه به امانت گذاشت. پس از شهادت امیرالمؤمنین، کتاب‌ها به امام حسن مجتبی علیّه السلام و سپس به امام حسین علیّه السلام و سپس به امام سجّاد علیّه السلام و بعد از آن به دست پدرم امام باقر علیّه السلام رسید.» یا امام باقر علیّه السلام فرموده‌اند: «وقتی شهادت حضرت امام حسین علیّه السلام نزدیک شد، چون حضرت امام سجّاد علیّه السلام به شدت مریض بود، دختر بزرگ خود، فاطمه، را صدا کرد و کتابی به او داد. پس از شهادت امام، فاطمه آن کتاب را به امام سجّاد سپرد و اکنون نزد من است.»^۱

امام سجّاد علیّه السلام پیش از شهادت خود به حضرت باقر علیّه السلام فرمود: «ای محمّد! این صندوق را به خانه ات ببر!»
 امام باقر علیّه السلام آن صندوق را که حاوی سلاح و کتب رسول الله بود، به

کمک چهار نفر به خانه خود برد.^۱

مقصود از میراث در این جا، فقط مال و دارایی که شخص از دنیا رفته برای ورثه خود باقی می‌گذارد، نیست بلکه مقصود یادگارهای ویژه الهی نفیس و پر بهایی است که پیامبران برای اوصیای پس از خود به عنوان دایع نبوت باقی می‌گذارند و از یک وصی به وصی بعد منتقل می‌گردد.

معنای ودایع و موارث

«ودایع» جمع «ودیعه» به معنای امانت است. وجه نامگذاری «مواریث» به «ودایع»، از این رو است که آن‌ها امانت‌هایی بودند که از پیامبران به پیامبر اسلام انتقال یافتند و از پیامبر، با افزودن چیزهای دیگر، به امام علی منتقل شدند. همچنین به ترتیب از امام قبل به امام بعد انتقال یافتند و اکنون در اختیار حضرت مهدی - عجل الله فرجه - می‌باشند. امامان آنها را چون جان خویش، از دستبرد بیگانه حفظ می‌کردند و مانند امانتی گرانبها، نگه داشته و سپس به وصی خود منتقل می‌نمودند.

مواریث

«مواریث» جمع میراث است. علوم به عنوان ارث مادی و معنوی، از پیامبران و پیامبر اسلام به امامان و اوصیا آنان می‌رسید و هیچ کس نمی‌توانست آن میراث را از دست آنان خارج سازد.

«مواریث» به قدری اهمیت داشت که بخشی از منابع علوم امامان بود، تا آن جا که امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود:

«یا جابر! لَوْ كُنَّا نَحَدِّثُ النَّاسَ أَوْ حَدَّثْنَا هُمْ بِرَأْيِنَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ،
وَلَكِنَّا نَحَدِّثُهُمْ بِآثَارِ عِنْدَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ»^۱

ای جابر! اگر ما از خود به مردم حدیث بیاموزیم، یا بر اساس رأیمان با آنان گفتگو کنیم، از هلاک شدگان خواهیم بود، ولی ما بر اساس آثاری که از رسول خدا نزد ما است، گفتگو می کنیم.

همانطور که قبلاً هم اشاره شد، پس از وفات پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله این ودایع، به علاوه میراثهای شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله به وصی آن بزرگوار، یعنی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و پس از ایشان، به حضرت امام حسن علیه السلام و به همین ترتیب به امام پس از وی و سرانجام به خاتم الاوصیاء دوازدهمین جانشین یعنی حضرت مهدی «عج» رسیده است. ابو حمزه ثمالی در روایتی می گوید، به حضرت علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، آنچه در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام عنایت شد، بعد از امیرالمؤمنین به امام حسن، سپس به امام حسین علیه السلام و بعد به هر امام تا روز قیامت؟ امام علیه السلام فرمودند: «صحیح است، و به اضافه پیشامدهایی که هر سال رخ می دهد

و در هر ماه و آری، به خدا قسم در هر ساعت.»^۱

ثقه الاسلام مرحوم کلینی در کتاب شریف «اصول کافی» از قول سلیم بن قیس هلالی که از جمله اصحاب امام علی علیه السلام است و تا زمان امام سجّاد علیه السلام را درک کرده است، چنین آورده است: من شاهد وصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به فرزندش، حسن علیه السلام، بودم، آن حضرت پس از انجام وصیت، حسین علیه السلام و محمد حنیفه و همه پسرها و بزرگان شیعه و خانواده اش را بر آن وصیت گواه گرفت و آنگاه کتاب و سلاح خود را به فرزندش، حسن علیه السلام تحویل داد و فرمود: «پسرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرموده که تو را وصی خود گردانم و کتابها و اسلحه ام را به تو تحویل دهم، همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصی خود قرار داد و کتابها و اسلحه اش را به من سپرد و نیز فرمان داده تا به تو دستور دهم که چون مرگت فرا رسد، آنها را به برادرت، حسین علیه السلام تحویل دهی.» سپس امیرالمؤمنین علیه السلام روی به جانب حسین علیه السلام کرد و به او فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو نیز فرمان داده که آنها را به این پسر خویش، علی بن الحسین علیه السلام، تحویل دهی.» سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود: «و رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو نیز فرمان داده تا آنها را به پسر تو، محمد، تحویل دهی و از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و من، به او سلام برسان.»^۲

۱. بحار الانوار ۲۶: ۹۱؛ بصائر الدرجات: ۱۶؛ الاختصاص: ۳۱۴.

۲. الکافی: ۱: ۲۹۷.

ملاحظه می‌گردد که تمامی موارث انبیا، به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله تحویل علی علیه السلام می‌شود و به وسیله علی علیه السلام تمامی آن موارث به علاوه کتاب جامع، تحویل امام حسن علیه السلام و امام بعدی تا امام باقر علیه السلام می‌شود و این حدیث روشن می‌سازد که موارث انبیای الهی علیهم السلام و امام علی علیه السلام به دست امام محمد باقر علیه السلام رسیده و پیدا است وقتی که این ودایع دست به دست به امام باقر علیه السلام رسیده، بعد از ایشان نیز دست به دست به سایر ائمه رسیده است و هم اکنون تمام این ودایع نزد امام زمان «عج» موجود است و تا روز ظهور آنها را حفظ خواهند فرمود. این میراث‌ها، به عنوان نمادهایی، بیانگر حقانیت آن حضرت و معرفی آن بزرگوار در زمان ظهور است و بدون شک وجود این همه آیات و نشانه‌ها از پیامبران سلف در دست آخرین ذخیره الهی، نشانه اقتدار مهدی «عج» است تا مردم آن زمان بدانند که امام زمان «عج» با چه قدرت عظیمی وارد صحنه می‌شود.

افزون براین، هر یک از این آثار نفیس، کارآیی خود را خواهد داشت و این دیگر به دست مهدی «عج» است که از این ذخایر چگونه بهره‌برداری کند.

در ضمن این آثار و اشیای گرانبها، احتمالاً برای اتمام حجّت بر انسانها، به ویژه پیروان ادیان الهی، در اختیار امام زمان «عج» است؛ بدین معنی که پیروان هر دین و پیامبری، وقتی که عیسی علیه السلام و برخی از پیامبران مرسل، با آثار شاخص انبیا را همراه امام عصر می‌بینند، دیگر

هیچ عذر یا بهانه‌ای برای پیروی نکردن نخواهند داشت.
 نکته آخر اینکه شاید علت اینک برخی از آثار و ذخایر در برخی مناطق دور دست مدفون گردیده - چنانچه در این کتاب روایات مربوط به آن آمده است - این باشد که حضرت مهدی «عج» با رفتن به آن مناطق و بیرون آوردن آنها باعث هدایت مردم آن سامان شود.
 لقب وارث هم که در بسیاری از منابع^۱ به امام زمان «عج» داده شد از این رو خواهد بود. چنانچه در خطبه غدیریّه از رسول خدا ﷺ نقل شده که درباره حضرت «عج» فرمود: «أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَ الْمَحِيطُ بِهِ»^۲ و هویدا است که آن حضرت، وارث علوم و کمالات و مقامات و آیات بیّنات جمیع انبیا و اوصیاء و آباء طاهرین خود ﷺ است. در زیارت آن حضرت می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيَّ وَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ... وَ لَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثَارُ الْأَصْفِيَاءِ...»^۳

«سلام بر بقیه الله در شهرهایش و حجّت او بر بندگان؛ همو که موارث پیامبران به او رسیده و آثار اصفیا در نزد او موجود است...»

فلسفه موارث

نکته پایانی اینکه فلسفه وجود موارث پیامبران و پیامبر اسلام نزد امامان چیست؟

۱. همچون الهدایة الكبرى : ۳۲۸.

۲. خطبه غدیریّه : ۱۵۱.

۳. شیخ عباس قمی. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر به نقل از سید ابن طاووس.

درباره فلسفه وجود مواریت نزد امامان، می‌توان امور زیر را ذکر کرد:

(الف) مواریت نزد امامان برای اثبات حقانیت امامت آنان در مقابل مدعیان دروغین بود؛ چنان که امامان در موارد متعدد، در مقابل مدعیان ناحق، به مواریت استدلال می‌کردند.

(ب) اسرار و علوم مخفی در آنها وجود داشت، که اطلاع از آنها از راه‌های معمولی ممکن نبود و امامان در فرصت‌های مخصوص، از آن اسرار و علوم استفاده می‌کردند.

(ج) مواریت جنبه «سمبلیک» داشت، مثلاً وجود: زره، عمامه، شمشیر و پرچم پیامبر نزد امامان، به معنای راه پیامبر است. نیز صلح و جنگ و منطق آنان، صلح و جنگ منطق پیامبر است و آثار پیامبر در وجود امامان آشکار می‌باشد.

(د) این آثار، جنبه تاریخی و فرهنگی پرخاطره داشت و محافظت از آنها بیانگر خاطرات مهم زندگی رسول خدا بود، مانند انگشتر که مهر پیامبر بود و با همان نامه‌ها را مهر کرده و برای سران کشورها می‌فرستاد. همچنین پرچم و شمشیر و پیراهن حضرت به هنگام معراج و در جنگ احد، پیام‌آور و تداعی بخش خاطرات آموزنده و بزرگ عصر پیامبر بود، که نگهداری آنها نقش مهمی در پیوند معنوی با پیامبر داشت.

بهره‌مندی معنوی از عصای پیامبر

امامان از مواریت مادی پیامبر مثلاً عصای او، مهم‌ترین و وسیع‌ترین بهره‌برداری را برای گسترش تشیع و آیین حق نموده‌اند. در این مورد به این گزارش عجیب توجه کنید:

در عصر منصور دوانیقی (دومین طاغوت مقتدر عباسی) خفقان و سانسور شدیدی همه جا را فرا گرفته بود تا آن جا که امام صادق علیه السلام ممنوع الملاقات بود، حتی کسی نمی توانست از حضرت مسأله عادی بپرسد. در این اوضاع سخت، خداوند به دل منصور انداخت از امام صادق درخواست هدیه ای کند که نزد هیچ کس نباشد. امام صادق عصای کوچکی را که طول یک ذراع (از سر انگشتان تا آرنج) و از یادگارهای رسول خدا بود، برای منصور فرستاد.

منصور بسیار خوشحال شد و دستور داد آن را چهار قسمت کردند و هر کدام در یک جا (مثلاً در چهار گوشه تختش) نصب نمودند. آن گاه به امام صادق عرض کرد: پاداش تو در مقابل این هدیه جز این نیست که تو را آزاد سازم، تا شیعیانت از علمت بهره مند گردند و دیگر مزاحم تو و شیعیانت نگردم. در مسند علم و فتوا بنشین و فتوای خود را برای مردم بیان کن، ولی در شهری که من زندگی می کنم نباش.^۱

فرمان منصور، موجب آزادی و رواج علم امام صادق و تشکیل حوزه علمیه و جذب شاگردان بسیار گردید.^۲

در این کتاب بر آن شدیم که در خصوص این ودایع نبوت و امامت که طبق نص صریح روایات نزد حضرت صاحب الزمان «عج» است، تحقیق و تفحص نموده و با آنها بیشتر آشنا شویم. آنچه اینک پیش

۱. شیوه ائمه اطهار علیهم السلام در مسائل فرهنگی و سیاسی، بر اساس اولویت‌ها و اهم و مهم بود. آنان گاهی در اوضاع خاص، با رعایت همه جوانب، مهم را فدای اهم می کردند. امام صادق در وضعی بود که تشکیل حوزه علمیه و نشر فرهنگ تشیع را مهم‌تر از قیام مسلحانه بر ضد بنی عباس می دانست و عقیده داشت نهضت فرهنگی، اساس نهضت‌ها است. بر همین اساس سعی می کرد منصور را بر ضد خود تحریک نکند.

۲. انوارالبیّه، محدث قمی: ۲۶۳؛ اقتباس از کتاب حیات فکری امامان شیعه.

روی شما خواننده عزیز قرار دارد برگ سبزی است از تلاش شتابزده ما؛ بی گمان راهنمایی و همراهی اندیشوران از نارسایی‌ها خواهد کاست.

یاد و سپاس

طرح اولیه این کتاب مدیونِ نظرِ اندیشمندانِ حضرت حجّت الاسلام و المسلمین استاد سید حسن احمدی اصفهانی است که منابر پر شور و نفس گرم و لایبی ایشان سال‌هاست رونق بخش مجالس و هیئات و حلقات دینی و معرفتی است. امید است خداوند این بزرگوار و تمامی خدمتگزاران به شریعت مقدّس علوی را در پناه مرحمت خویش حفظ نماید و دعای حضرت صاحب العصر «عج» را شامل حال همه ما گرداند.

در پایان از همه عزیزانی که به نحوی در انجام این کار، یاری‌ام کردند سپاس فراوان دارم و به ویژه از استاد بزرگوارم جناب آقای ناصر باقری بیدهندی «حفظه الله» که لطف ایشان همیشه شامل حال حقیر بوده صمیمانه متشکرم و سلامتی ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

نَسْأَلُ اللّٰهَ تَعَالٰی اَنْ يَّتَقَبَّلَهُ مِنَّا بِاَحْسَنِ الْقَبُولِ وَ يَجْعَلَهُ

لَنَا فِي الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ وَ اَنْ يَنْفَعَنَا بِهٖ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُوْنَ.

قم؛ آشیانه آل محمد
محمد رحمتی شهرضا

۸۸/۱۰/۲۲

اتسیاء مربوط به پیامبران گذشتہ



انگشتر حضرت سلیمان علیه السلام

در روایات بسیاری وارد شده که انگشتری حضرت سلیمان علیه السلام که ارزش خاصی نیز داشته است همراه با امام زمان «عج» بوده و حتی به عنوان نشانه‌ای بر وجود ایشان در هنگام ظهور خواهد بود. ابتدا ببینیم این انگشتر چه بوده و چه جایگاهی داشته است.

انگشتری با ویژگی‌های منحصر به فرد

در فرهنگ معین آمده است: «انگشتری سلیمان علیه السلام همان انگشتر و مهر حضرت سلیمان علیه السلام است که می‌گویند اسم اعظم الهی بر آن نقش بسته بود و سلطنت وی بر انس و جن، وابسته به آن بود. دیوی به شکل حضرت سلیمان علیه السلام آن انگشتری را به دست آورد و چندی سلطنت کرد تا بار دیگر، انگشتری به دست حضرت سلیمان افتاد و سلطنت خود را باز یافت. نام‌های دیگر آن «خاتم جم» و «خاتم جمشید» است.»^۱

ظاهراً این انگشتر دارای خصوصیت ویژه‌ای نیز بوده است چنانچه در روایتی آمده که حضرت سلیمان، هنگامی که آن انگشتر را با خود بر

می داشت خداوند پرنده و باد و فرشتگان را مسخرِ او می ساخت.^۱
 در روایتی دیگر نیز از حضرت صادق علیه السلام منقول است که:
 «حق تعالی پادشاهی حضرت سلیمان علیه السلام را در انگشترش گذاشته بود،
 پس هرگاه آن انگشتر را در دست می کرد جمیع جنّ و انس و شیاطین و
 مرغانِ هوا و وحشیانِ صحرا نزد او حاضر می شدند و او را اطاعت
 می کردند...»^۲

در روایتی دیگر نیز نقل شده: «سلطنتِ جهانی حضرت سلیمان علیه السلام
 و سیطره آن حضرت بر تمام موجودات روی زمین، تنها یک رمز
 داشت و آن در همان انگشتر نهفته بود. آن انگشتر با تمام ویژگی هایی
 که دارد هم اکنون در دستِ حضرت صاحب الزمان می باشد.»^۳
 در اینکه نقشِ حکاکی شده بر روی این نگین چه بوده است
 حضرت رضا علیه السلام در موردِ نقشِ نگینِ انگشترِ حضرت سلیمان علیه السلام
 می فرماید:

«كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ: سُبْحَانَ مَنْ أَلْجَمَ الْجِنَّ بِكَلِمَاتِهِ.»
 نقشِ انگشترِ حضرت سلیمان علیه السلام چنین بود: «منزه است
 خداوندی که جنیان را به کلماتِ خود لجام کرد.»^۴

۱. بحارالانوار ۶۳: ۱۹۴.

۲. تفسیر قمی ۲: ۲۳۶.

۳. جهان بعد از ظهور: ۵۵ به نقل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام، مذاهب و ملل جهان،

هاشمی شهیدی: ۴۲۶.

۴. بحارالانوار ۶۳: ۷۰.

این انگشتر از موارِیثِ پیامبرِ بزرگِ الهی، حضرتِ سلیمان علیه السلام است که به تصریحِ قرآنِ کریمِ قدرتِ بسیاری داشته و اجنه و انسان‌های زیادی در خدمتِ او بوده است. این انگشتر با این خصوصیات، طبقِ تصریحِ روایاتِ بسیاری نزدِ حضرتِ مهدی «عج» است. در این خصوص روایتی از وجودِ نازنینِ امامِ باقر علیه السلام نقل شده که حضرت علیه السلام فرمود:

«قَالَ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ذَاتَ لَيْلَةٍ بَعْدَ عَتَمَةٍ وَهُوَ يَقُولُ هَمِّمَةٌ هَمِّمَةٌ وَ لَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ خَرَجَ عَلَيْكُمْ الْإِمَامُ عَلَيْهِ قَمِيصُ آدَمَ وَ فِي يَدِهِ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَ عَصَا مُوسَى علیه السلام»^۱

«شبِ بعد از نمازِ عشاء، امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت و می‌فرمود: همهمه همهمه (صدای مخصوصی است که در سینه بگردد و گرفتگی داشته باشد) و شب تاریک است، امام بر شما در آمده است، پیراهنِ آدم را پوشیده و انگشترِ سلیمان و عصایِ موسی علیه السلام را در دست دارد.»

این روایتِ حملِ بر دو معنا می‌شود. اول اینکه منظورِ خودِ امیرالمؤمنین علیه السلام است که حضرت در این روایت در صددِ معرفیِ خویش است و حملِ دیگر اینکه ایشان خبر از قیام و آمدنِ حضرتِ مهدی «عج» در آخر الزمان می‌دهند. در هر دو حال نتیجه یکی است و آن اینکه این انگشتر از ودایعِ امامت است و از طریقِ پیامبرِ گرامیِ اسلام

حضرت محمد صلی الله علیه و آله به دست امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است و ایشان آن را به فرزندان خود به امانت داده‌اند تا به صاحب اصلی آن یعنی امام عصر «عج» برسد. دلیل این ادعای ما روایتی است که امام صادق علیه السلام در حدیثی به سعید سمان فرمودند: «انگشتر سلیمان بن داود، نزد من است.»^۱

پیدا است وقتی که انگشتر حضرت سلیمان دست به دست به حضرت صادق علیه السلام رسیده، بعد از ایشان نیز دست به دست به سایر ائمه رسیده تا آنکه به دست مبارک امام مهدی «عج» رسیده است. این انگشتر ویژگی خاص دیگری نیز دارد که در آخر الزمان نمایان می‌شود و آن اینکه بین کافر و مؤمن نشانه ایجاد کرده و جدایی می‌اندازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از صحبت درباره دجال فرمودند:

«... يَقْتُلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالشَّامِ عَلَى عَقْبَةٍ تُعْرَفُ بِعَقْبَةِ أَفِيْقٍ لِثَلَاثِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدِ مَنْ يُصَلِّي الْمَسِيْحُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام خَلْفَهُ أَلَا إِنَّ بَعْدَ ذَلِكَ الطَّامَّةَ الْكُبْرَى قُلْنَا وَ مَا ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ خُرُوجَ دَابَّةٍ مِنَ الْأَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفَا مَعَهَا خَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ عَصَا مُوسَى علیه السلام يَضَعُ الْخَاتَمَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيَنْطَبِعُ فِيهِ هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا وَ يَضَعُهُ عَلَى وَجْهِ كُلِّ كَافِرٍ فَيَنْكُتُ هَذَا كَافِرٌ حَقًّا حَتَّى

۱. الکافی ۱: ۲۳۳

... وَ إِنْ عِنْدِي لَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ...

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُنَادِي الْوَيْلَ لَكَ يَا كَافِرٌ وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيُنَادِي طُوبَى لَكَ يَا مُؤْمِنٌ وَدِدْتُ أَنِّي الْيَوْمَ كُنْتُ مِثْلَكَ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً»^۱

«[دجال] به دست کسی که عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می خواند [یعنی امام زمان علیه السلام] هنگامی که سه ساعت از روز جمعه گذشته است کشته خواهد شد و بدانید که بعد از آن قیامت کبری واقع خواهد گردید.

گفتیم: یا امیرالمؤمنین آن چیست؟ فرمود: «خروج دابة الارض از کوه صفا که همراه او انگشتر سلیمان و عصای موسی علیه السلام است. آن انگشتر را بر روی هر مؤمنی که بنهد این کلام بر آن نقش می بندد: «هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا» و بر روی هر کافری که بنهد بر آن نوشته شود: «هَذَا كَافِرٌ حَقًّا» تا به جایی که مؤمن ندا سر می دهد: ای کافر! وای بر تو، و کافر ندا کند: ای مؤمن! خوشا بر تو، دوست داشتم که امروز مثل تو بودم و به فوز عظیمی می رسیدم...»

داشتن انگشتر نشانه قائم علیه السلام

داشتن این انگشتر از نشانه های امام زمان «عج» است.

زیادبن منذر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ علیه السلام ظَهَرَ بِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَاتَمِ سُلَيْمَانَ وَ حَجَرِ

مُوسَى وَ عَصَاةُ.^۱

«هنگامی که قائم علیه السلام ظهور کند همراهش انگشتری سلیمان و ... خواهد کرد.»

پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله درباره ظهور امام زمان «عج» فرمودند: «بیرون می آید در حالتی که انگشتر سلیمان علیه السلام در دست اوست. پس به وسیله آن صورتهای اهل ایمان روشن می شود و دماغ کفار و دشمنان حق به وسیله انگشتر سلیمان مهر می گردد.»^۲

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «به خدا سوگند تمام ترکه جمیع پیغمبران، حتی انگشتر سلیمان و تاج او، نزد امام زمان علیه السلام است.»^۳
در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که امام حسین علیه السلام وقتی به دنیا باز می گردد حضرت مهدی علیه السلام انگشتر سلیمان را به همراه زمام امور جامعه به او می سپارد و او کسی است که قائم علیه السلام را پس از یک زندگی طولانی و پر برکت که از دنیا می رود غسل می دهد و به خاک می سپارد.^۴

در کتاب غیبت فضل بن شاذان روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «اول کاری که قائم علیه السلام انجام می دهد آن است که کسی را به

۱. الغیبة للنعمانی : ۲۳۹.

۲. الملاحم والفتن : ۱۰۰.

... معها خاتم سلیمان فتجلو وجه المؤمن بالعصار و تختم انف الکافر.

۳. الهدایة الکبری : ۴۰۴.

۴. بحار الانوار ۶۳ : ۱۹۴.

انطاکیه^۱ می فرستد، پس از آن جا تورات، عصای موسی و انگشتر سلیمان را از غاری که در آن است، بیرون می آورد.^۲

«عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمْلُوها عَدْلًا كَمَا مَلَيْتُ جَوْرًا وَ كَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي وَ إِنْ الْقَائِمُ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشَّبَّانِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَكْثَرِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا وَ لَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَتْ صُخُورُهَا يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سَلِيمَانَ عليه السلام ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُغَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَيْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.»^۳

ریان بن صلت گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: آیا شما

۱. انطاکیه کنونی در جنوب ترکیه، بر رود اورونتس، نهر عاصی، بیست و دو کیلومتری ساحل مدیترانه قرار دارد و فقط قسمت کوچکی از انطاکیه قدیم را اشغال کرده است. در کاوش هایی که در آن جا و در اطرافش به عمل آمده، موزائیک های عالی، از شش قرن اول میلادی، به دست آمده است. جام بزرگ انطاکی که در سال ۱۹۱۰ به دست آمده، به زعم بعضی همان جام مقدس است. خورشید مغرب: ۲۵۹. انطاکیه برای مسیحیان مانند مدینه برای مسلمانان است. آنجا پس از بیت المقدس به عنوان دومین شهر مذهبی مسیحیان به حساب می آید؛ چرا که حضرت مسیح دعوت خود را از بیت المقدس آغاز نمود و بعدها گروهی از ایمان آورندگان به او به انطاکیه هجرت کردند. پولس و برنابا به آن شهر رفته و مردم را به این آیین فرا خواندند و از آنجا دین مسیح عليه السلام گسترش یافت. شاید ذکر انطاکیه در روایات مهدوی که در این کتاب باز هم ذکر خواهد شد، معرّف وجود رابطه تنگاتنگ میان حضرت مهدی «عج» و مسیح عليه السلام است. فرهنگ نامه مهدویت، خدامراد سلیمیان: ۶۶

۲. بحار الانوار ۵۲: ۳۹۰؛ بشارة الاسلام: ۲۵۳.

۳. کمال الدین و تمام النعمه ۲: ۳۷۷.

صاحب الامر هستید؟ فرمود: «من صاحب الامر هستم اما آن کسی که زمین را از عدل آکنده سازد همچنان که پر از جور شده باشد نیستم و چگونه او باشم در حالی که ضعفِ بدن مرا می بینی، و قائم کسی است که در سنّ شیوخ و منظر جوانان قیام کند و نیرومند باشد به غایتی که اگر دستش را به بزرگترین درخت روی زمین دراز کند آن را از جای برکند و اگر بین کوهها فریاد برآورد صخره‌های آن فرو باشد عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام با اوست، او چهارمین از فرزندان من است، خداوند او را در پناه و پوشش خود نهان سازد سپس او را ظاهر کند و به واسطه او زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.»

حضرت علی علیه السلام در روایتی فرمودند: «...جهان پر از هرج و مرج می شود، افق زندگی تیره و تاریک می گردد، در این موقع مهدی مامی آید در حالی که پیراهنِ آدم در تن او، انگشترِ حضرت سلیمان در دست او و عصای حضرت موسی در اختیار اوست.»^۱

در پاره‌ای روایات، سخن از منبر سلیمان هم به میان آمده است که حضرت مهدی علیه السلام آن را هم بیرون می آورد.^۲

۱. الکافی ۱: ۲۳۱.

۲. الزام‌الناصب ۲: ۲۹۹.



تاج سلطنتی حضرت سلیمان علیه السلام.

از دیگر مواردی که نزد امام زمان «عج» است و در روایات به آن اشاره شده است، تاج سلطنتی حضرت سلیمان علیه السلام است. امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «به خدا سوگند تمام ترکهٔ جمیع پیغمبران، حتی انگشتر سلیمان و تاج او، نزد امام زمان علیه السلام است.»^۱ در کتابهای انبیاء سلف نیز دربارهٔ امام زمان «عج» آمده است که: «... و تاج سلطنتی سلیمان با او باشد و جن و انس و دیوان و مرغان و درندگان در فرمان او خواهند بود.»^۲



عصای حضرت سلیمان

عصای حضرت سلیمان علیه السلام از دو جهت مورد توجه است. یکی اینکه در آخرین لحظات عمر، سلیمان علیه السلام به آن تکیه داده بود و جن و انس فکر می‌کردند که او زنده است و همچنان به کار مشغول بودند تا

۱. الهدایة الکبری : ۴۰۴.

۲. بشارات عهدین، استدراکات، بعد از مقدمه چاپ دوم، ص ۱۰ و ۱۱.

آنکه موریانه‌ای آن را خورد و بر همگان مشخص شد که سلیمان ساعت‌هاست که از دنیا رفته است و اجنه هم از غیب اطلاعی ندارند. جنبه دیگر آن است که در روایتی می‌خوانیم:

«... ثُمَّ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَادَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُرُّهُ بِذَلِكَ فَلَمَّا أَخْبَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ضَجُّوا مِنْ ذَلِكَ وَقَالُوا يَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا حَدَثًا وَفِينَا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ فَدَعَا أَسْبَاطَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ قَدْ بَلَغَنِي مَقَالَتُكُمْ فَأُرُونِي عَصِيَّتَكُمْ فَأَيُّ عَصَا أَتَمَرَتْ فَصَاحِبُهَا وَلِيَّ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي فَقَالُوا رَضِينَا.»^۱

داود علیه السلام اسباط بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: از ناخشنودی شما مطلع شدم، عصاهای خود را به من نشان بدهید، هر عصا که سبز شد و میوه داد صاحب آن ولی امر و جانشین من است. گفتند: پذیرفتیم. فرمود: هر یک از شما نامش را بر عصایش بنویسد و نوشتند، سلیمان هم عصای خود را آورد و نامش را بر آن نوشت. سپس همه را در اتاقی نهاده و درش را بستند و سران بنی اسرائیل به پاسبانی آن پرداختند و چون صبح شد داود با ایشان نماز بامداد بجای آورد و در را گشود و عصاها را بیرون آورد، عصاها سبز شده بودند و تنها عصای سلیمان بود که میوه نیز آورده بود، دیگر کار را به داود وا گذاشتند...»

این عصای سلیمان علیه السلام نیز همراه امام زمان «عج» است که دلیلی بر منکرین بوده باشد و نشانه‌ای از حَقَانِیَّتِ آن وجودِ عزیز.



عصای حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام عصای معروفی دارد که در قرآن کریم و روایات بسیار از آن یاد شده است.

در کتاب شریف کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، علامه حلی روایتی نقل شده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جواب شخصی که از ایشان پرسید: آن پنج موجودی که بر زمین قدم گذاردند اما در رحمی تکوین نیافته بودند کیستند؟ حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: «آن پنج مخلوق عبارتند از آدم، حوّا، ناقه صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی.»^۱

عصای حضرت موسی علیه السلام چندین معجزه داشته که قرآن به آنها اشاره کرده است:

۱. مار شدن عصا هنگام مبعوث شدن حضرت موسی علیه السلام به

۱. کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام : ۴۳۴.

... وَأَخْبِرْنَا عَنْ خُمْسَةِ أَشْيَاءَ مَشُوا عَلَى الْأَرْضِ وَلَمْ يُخْلَقُوا فِي الْأَرْضِ... قَالَ ذَلِكَ آدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ نَاقَةُ صَالِحٍ وَ كَبُشُّ إِبْرَاهِيمَ وَ غَصَا مُوسَى.

پیامبری.^۱

۲. ازدها شدن عصا نزد فرعون.^۲

۳. بلعیدن سحر ساحران توسط عصا.^۳

۴. زدن عصا به دریا و باز شدن راه برای نجات قوم بنی اسرائیل.^۴

۵. زدن عصا به سنگ و بیرون آمدن دوازده چشمه آب برای اسباط

بنی اسرائیل.^۵

۱. سوره مبارکه قصص آیه ۱۰.

﴿وَأَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيْ الْمُرْسَلِينَ﴾ و عصایت را بیفکن! - هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می دود (ترسید و) به عقب برگشت، و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد - ای موسی! ترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند!

۲. سوره مبارکه شعراء، آیه ۳۲.

﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ در این هنگام موسی عصای خود را افکند، و ناگهان مار عظیم و آشکاری شد.

۳. ﴿فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾ ﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ﴾

سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آنها را بلعید! ﴿فورا همه ساحران به سجده افتادند.

۴. سوره مبارکه شعراء، آیه ۶۳.

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ﴾ و بدنبال آن به موسی وحی کردیم: «عصایت را به دریا بزن!» (عصایش را به دریا زد)، و دریا از هم شکافته شد، و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود!

۵. سوره مبارکه بقره، آیه ۶۰.

﴿وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾

و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید، به او دستور دادیم: «عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید آن گونه که هر یک (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می شناختند! (و گفتیم): «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!»

این عصا با این معروفیت و این قابلیت‌ها طبق روایات در دست با کفایت خلف صالح ائمه اطهار علیهم‌السلام است که با تکرار نشانه و معجزه بودنش در خدمت امید انبیاء و صالحین تاریخ است.
در روایتی درباره سرگذشت این عصا می‌خوانیم:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ عَصَا مُوسَى قَضِيبٌ آسٍ مِنْ غَرَسِ الْجَنَّةِ أَتَاهُ بِهَا جَبْرَائِيلُ عليه السلام لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ وَ هِيَ وَ تَابُوتُ آدَمَ فِي بُحَيْرَةِ طَبْرِيَّةَ وَ لَنْ يَنْبَلِيَا وَ لَنْ يَتَغَيَّرَا حَتَّى يُخْرِجَهُمَا الْقَائِمُ عليه السلام إِذَا قَامَ.»^۱

عبد الله بن سنان گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: «عصای موسی آسی از یک نهال بهشتی بود. هنگامی که موسی عليه السلام رو به سوی مدین نمود، جبرئیل عليه السلام آن را برایش آورد، و آن عصا همراه با تابوت آدم در دریاچه طبریه^۳ است و هرگز آن دو نمی‌پوسند و تغییر نمی‌یابند تا اینکه حضرت قائم هنگامی که قیام می‌کند آن دو را بیرون می‌آورد.»

در روایتی دیگر نیز از امام باقر عليه السلام آمده است که فرمودند:

۱. الغيبة للعماني: ۲۳۹.

۲. آس درختی است که در بهشت کاشته شده است. عصای حضرت موسی عليه السلام از شاخه آن درخت بود و آن را جبرئیل برای او آورد. آس درختی است بلندتر از انار، دارای برگ و گلی معطر، و تخم‌ش سیاه است. در مناهج رسول خدا صلی الله علیه و آله از خلال کردن با چوب آن نهی شده است. معارف و معاریف ۸۰: ۱

۳. طبریه، دریاچه‌ای است در شمال فلسطین که شعبه‌ای از نهر اردن به نام نهر الشریعة بدان می‌ریزد.

«كَانَتْ عَصَا مُوسَى لِآدَمَ عليه السلام فَصَارَتْ إِلَى شُعَيْبٍ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى مُوسَى
 بْنِ عِمْرَانَ وَ إِنَّهَا لَعِنْدَنَا وَإِنَّ عَهْدِي بِهَا آتِنَا وَ هِيَ خَضِرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ
 انْتَزَعَتْ مِنْ شَجَرَتِهَا وَ إِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتُنطِقَتْ أُعِدَّتْ لِقَائِمِنَا عليه السلام
 يَصْنَعُ بِهَا مَا كَانَ يَصْنَعُ مُوسَى وَ إِنَّهَا لَتَرْوَعُ وَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ وَ تَصْنَعُ
 مَا تُؤْمَرُ بِهِ إِنَّهَا حَيْثُ أَقْبَلْتُ - تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ يُفْتَحُ لَهَا شُغْبَتَانِ
 إِحْدَاهُمَا فِي الْأَرْضِ وَ الْأُخْرَى فِي السَّقْفِ وَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ ذِرَاعًا تَلْقَفُ
 مَا يَأْفِكُونَ بِلِسَانِهَا»^۱

«عصای موسی عليه السلام از آن آدم عليه السلام بود که به شعیب رسید و
 سپس به موسی بن عمران رسید، آن عصا نزد ماست و اندکی
 پیش نزد م بود و مانند وقتی که از درختش باز شده سبز است،
 و چون از او بازپرسی شود، جواب گوید و برای قائم عليه السلام
 آماده گشته است، او با آن همان کار که موسی می کرد انجام
 دهد، آن عصا هراس آور است و ساخته های نیرنگی
 جادوگران را می بلعد و به هر چه مأمور شود، آن کار را انجام
 می دهد، وقتی حمله می کند، هر چه را که به نیرنگ ساخته اند
 می بلعد و برایش دو شعبه باز خواهد شد که یکی در زمین و
 دیگری در سقف باشد و میان آنها (میان دو فکش) چهل
 ذراع فاصله باشد و نیرنگ ساخته ها را با زبانش می بلعد.»
 [چنانچه در زمان موسی عليه السلام جادوهای جادوگران را بلعید.]

شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که از صادقین علیهم السلام خبر رسیده: «تابوت و عصای موسی، در دریای طبرستان است و در عهد حضرت صاحب الزمان علیه السلام از آن جا بیرون می آورند.»^۱

در کتاب غیبت فضل بن شاذان روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «اول کاری که قائم علیه السلام انجام می دهد آن است که کسی را به انطاکیه می فرستد، پس از آن جا تورات، عصای موسی و انگشتر سلیمان را از غاری که در آن است، بیرون می آورد.»^۲

زیاد بن منذر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَهَرَ بِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خَاتَمِ سَلِيمَانَ وَ حَجَرِ مُوسَى وَ عَصَاهُ.»^۳

«هنگامی که قائم علیه السلام ظهور کند با پرچم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و انگشتری سلیمان و سنگ و عصای موسی ظهور خواهد کرد.»

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «به خدا سوگند تمام ترکه جمیع پیغمبران، حتی عصای موسی نزد امام زمان علیه السلام است.»^۴

اسحاق ثعلبی گوید رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنَّ فِي غَارِ ثُورٍ فِي جَبَلِهَا (وَقِيلَ غَارِ غَيْرَانَ) رِضْرَاضاً مِنْ أَلْوَابِ مُوسَى

۱. روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن ۳: ۳۶۸.

۲. ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۳. الغیة للنعمانی: ۲۳۹.

۴. الهدایة الکبری: ۴۰۴.

و كَسَرَ عَصَاهُ وَ رَضِرَاضاً فِيهِ تَابُوتُ السَّكِينَةِ فَلَيْسَ تَمْرٌ سَحَابَةٌ شَرْقِيَّةٌ وَ
 لَا غَرْبِيَّةٌ وَ كُوفِيَّةٌ وَ لَا قِبْلِيَّةٌ إِلَّا أَحَبَّتْ أَنْ تُلْقَى بِرُكْتِهَا وَ لَا تَمُضِي الْأَيَّامُ وَ
 اللَّيَالِي حَتَّى يَسْتَخْرِجَهَا الْمَهْدِيَّ.^۱

«در غار ثور در کوه آن (گفته شده غار غیران) شکسته‌هایی از
 عصای موسی علیه السلام وجود دارد. پس ابری شرقی و غربی و
 کوفه‌ای و قبله‌ای از آن جا عبور نمی‌کند، مگر این که دوست
 دارد برکتش را به آن جا فرو ریزد و روزها و شب‌ها
 نمی‌گذرد، مگر این که «مهدی علیه السلام» آن را استخراج می‌کند.»
 در کتابهای انبیاء سلف نیز درباره امام زمان «عج» آمده است که: «... و
 عصای سرخ شبانان با هودار [منظور حضرت موسی علیه السلام است] با او
 باشد.»^۲

پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله درباره ظهور امام زمان «عج»
 فرمودند:

«تَخْرُجُ الدَّابَّةُ وَ مَعَهَا عَصَا مُوسَى.»

بیرون می‌آید در حالتی که عصای موسی علیه السلام با اوست.^۳
 حضرت علی علیه السلام در روایتی فرمودند: «...جهان پر از هرج و مرج
 می‌شود، افق زندگی تیره و تار می‌گردد، در این موقع مهدی مامی آید در

۱. الملاحم والفتن: ۱۱۶؛ ینایع المودّة ۳: ۱۳۶ و ۱۳۸.

۲. بشارات عهدین، استدراکات، بعد از مقدمه چاپ دوم، ص ۱۰ و ۱۱.

۳. الملاحم والفتن: ۱۰۰.

الدَّابَّةُ یکی از نام‌های حضرت مهدی «عج» است.

حالی که پیراهنِ آدم در تنِ او، انگشترِ حضرت سلیمان در دستِ او و عصایِ حضرت سلیمان در اختیارِ اوست.^۱

بنابراین با توجه به این روایات می توان نتیجه گرفت که عصایِ حضرتِ موسی علیه السلام دست به دست به حضرت صادق علیه السلام و پس بعد از ایشان هم دست به دست به سایر ائمه رسیده است و اکنون نیز این عصا در اختیار امام مهدی «عج» قرار دارد.

نکته پایانی اینکه در برخی روایات صحبت از اشیائی دیگر نیز به میان آمده که آن هم در اختیارِ امام زمان علیه السلام است. در روایتی می خوانیم: امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «به خدا سوگند تمام ترکه جمیع پیغمبران، حتی عصای آدم، آلتِ نجاری نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و مکیالِ شعیب و آینه او نزد امام زمان علیه السلام است.»^۲



سنگِ حضرتِ موسی علیه السلام

در قرآن کریم در دو مورد از این سنگ یاد شده است؛ آیه ۶۰ سوره مبارکه بقره که می فرماید:

۱. الکافی ۱: ۲۳۱.

۲. الهدایة الکبری: ۴۰۴.

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾

و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید، به او دستور دادیم: «عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید آن گونه که هر یک (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می شناختند! (و گفتیم:) «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!» و دیگری آیه ۱۶۰ سوره مبارکه اعراف است که می فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾

هنگامی که قوم موسی (در بیابان) از او تقاضای آب کردند، به او وحی فرستادیم که: «عصای خود را بر سنگ بزن!» ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست آن چنان که هر گروه، چشمه و آبشخور خود را می شناخت.

در خصوص سنگ حضرت موسی علیه السلام ذکر چند نکته لازم است: یکی اینکه الف و لام «حَجَرَ» در این آیه «بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»، الف و لام معرفه است؛ یعنی این سنگ خاص و نه هر سنگی، لذا این سنگ به عنوان یکی از ودایع نبوت به دست امام عصر «عج» رسیده است و در هنگام ظهور و قیام حضرت مهدی «عج» این سنگ به عنوان توشه بین

راه‌یاران آن حضرت مورد استفاده قرار می‌گیرد و احادیث مربوط
روشنگر این موضوع است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ بِمَكَّةَ - وَأَرَادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ نَادَى مُنَادِيَهُ أَلَا لَأَ
يَحْمِلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا وَيَحْمِلُ حَجَرَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَهُوَ
وَقُرْبَعِيرٍ فَلَا يَنْزِلُ مَنَزِلًا إِلَّا انْتَبَعَتْ عَيْنٌ مِنْهُ فَمَنْ كَانَ جَائِعًا شَبِعَ وَ مَنْ
كَانَ ظَامِمًا رَوِيَ فَهُوَ زَادَهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا النَّجْفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ.»^۱

«چون حضرت قائم در مکه قیام کند و قصد رفتن به سمت
کوفه را دارد، منادی‌اش فریاد کشد که، کسی خوردنی و
آشامیدنی همراه خود بر ندارد، و سنگ حضرت موسی علیه السلام
که به وزن یک بار شتر است با آن حضرت است، در هر
منزلی که فرود آیند، چشمه آبی از آن سنگ بجوشد که
گرسنه را سیر و تشنه را سیراب کند و همان سنگ توشه
آنهاست تا هنگامی که در نجف به پشت کوفه فرود آیند.»

بدیهی است در زمان حضرت موسی علیه السلام چون قوم بنی اسرائیل
دوازده گروه بودند، و این فرقه‌ها با هم اختلاف داشتند، دوازده چشمه
از آن سنگ بیرون آمد تا هر گروهی چشمه آبی برای خود داشته باشند،
اما در هنگام ظهور و قیام حضرت مهدی «عج» چون اختلاف و
تفرقه‌ای بین یاران امام مهدی «عج» نیست، از آن سنگ فقط یک چشمه

آب بیرون خواهد آمد.

زیاد بن منذر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَهَرَ بِرَايَةِ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خَاتَمِ سُلَيْمَانَ وَ حَجْرِ مُوسَى وَ عَصَاة.»^۱

هنگامی که قائم علیه السلام ظهور کند با پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و

انگشتری سلیمان و سنگ و عصای موسی ظهور خواهد

کرد.

بنابراین سنگ حضرت موسی علیه السلام به عنوان یکی از دایع نبوت در

حال حاضر که نزد خاتم الاوصیاء، مولانا المهدی «عج» است.



پیراهن حضرت آدم علیه السلام.

در برخی از روایات صحبت از پیراهن حضرت آدم علیه السلام شده که در

اختیار امام زمان «عج» است.

امام باقر علیه السلام در روایتی فرمود:

«خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ لَيْلَةٍ بَعْدَ عَتَمَةٍ وَ هُوَ يَقُولُ هَمِّمَةٌ

هَمِّمَةٌ وَ لَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ خَرَجَ عَلَيْكُمْ الْإِمَامُ عَلَيْهِ قَمِيصُ آدَمَ وَ فِي يَدِهِ

خَاتَمَ سُلَيْمَانَ وَ عَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱»

«شبى بعد از نماز عشاء، اميرالمؤمنين عليه السلام بيرون رفت و مى فرمود: هممهة هممهة (صدای مخصوصى است که در سينه بگردد و گرفتگى داشته باشد) و شب تاريک است، امام بر شما در آمده است، پيراهن آدم را پوشيده و انگشتر سليمان و عصای موسى عليه السلام را در دست دارد.»

حضرت على عليه السلام در روايتى فرمودند: «... مهدى ما مى آيد در حالیکه پيراهن آدم در تن اوست.»^۲

حضرت على عليه السلام در روايتى فرمودند: «... جهان پر از هرج و مرج مى شود، افق زندگى تيره و تار مى گردد، در اين موقع مهدى ما مى آيد در حالى که پيراهن آدم در تن او، انگشتر حضرت سليمان در دست او و عصای حضرت سليمان در اختيار اوست.»^۳

امام صادق عليه السلام در روايتى فرمودند: «پيراهن حضرت آدم عليه السلام، ابراهيم و نيز حله اسماعيل نزد قائم آل محمد عليه السلام است.»^۴

۱. الكافى ۱ : ۲۳۲.

۲. الكافى ۱ : ۲۳۱.

۳. الكافى ۱ : ۲۳۱.

۴. بصائر الدرجات : ۱۷۵.



پیراهن حضرت یوسف علیه السلام.

صحبت از پیراهن حضرت یوسف علیه السلام در سه جای قرآن آمده است. یکی آنجا که برادران در پی حسادت به او، تصمیم به قتل ایشان گرفته و او را در چاه انداختند و برای آنکه نزد پدر دلیلی آورده باشند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی، و نه از طریق توطئه، سر به نیست شده است، و از این جهت عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند، فکری کرده و در جواب پدر گفتند:

﴿يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ﴾^۱

«ای پدر! ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم، و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم!»
و برای اینکه نشانه زنده‌ای نیز بدست پدر بدهند:

﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾^۲

و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند.

۱. سوره مبارکه یوسف، آیه ۱۷.

۲. سوره مبارکه یوسف، آیه ۱۸.

هر چند برادران از این نکته غافل بودند که لا اقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پر تجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و به دروغ آنان پی برد.

مورد دیگری در قرآن که صحبت از پیراهن حضرت یوسف علیه السلام شده است، آن جاست که بعد از کامجویی همسر عزیز مصر و فرار حضرت یوسف علیه السلام برای آلوده نشدن به گناه، این پیراهن دلیلی محکم بر پاکدامنی حضرت یوسف علیه السلام می شود.

قرآن می گوید خداوند حامی نیکان و پاکان است، اجازه نمی دهد، این جوان پارسای مجاهد با نفس در شعله های تهمت بسوزد، لذا در قرآن می خوانیم:

﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّن قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾^۱

در این هنگام شاهدهی از خاندان آن زن گواهی داد، که برای پیدا کردن مجرم اصلی، از این دلیل روشن استفاده کنید: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، آن زن، راست می گوید، و یوسف دروغگو است و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده است، آن زن دروغ می گوید و یوسف راستگو

است.

چه دلیلی از این زنده‌تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده، او به پشت سر یوسف دویده است و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلماً از پشت سر پاره می‌شود، و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلماً پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد.

عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید، و در پیراهن یوسف خیره شد، و هنگامی که دید پیراهنش از پشت سر پاره شده (مخصوصاً با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرد و گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است.

مورد آخر آنجایی است که قرآن می‌فرماید حضرت یوسف علیه السلام پس از آنکه خود را به برادران معرفی می‌کند پیراهن خویش به عنوان هدیه و نشانه برای پدرش حضرت یعقوب علیه السلام می‌فرستد که بواسطه آن پیراهن، چشمان یعقوب علیه السلام که از گریه بر دوری یوسف نابینا شده بود، شفا پیدا کرده و روشنایی خود را باز می‌یابد. قرآن این مطالب را در آیه‌ای چنین بیان می‌کند که حضرت یوسف علیه السلام به برادران دستور داد:

﴿اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ

أَجْمَعِينَ﴾^۱

این پیراهن مرا ببرید، و بر صورت پدرم بیندازید، بینا می شود! و همه نزدیکان خود را نزد من بیاورید!»

حال این پیراهن، که طبق بیان نورانی برخی روایات اهل بیت علیهم السلام یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل علیه السلام در خاندان یعقوب علیه السلام به یادگار مانده بود، به عنوان امانت نزد امام زمان «عج» است تا نشانه‌ای بر حقانیت ایشان باشد و بیانگر این مطلب باشد که هر چه خوبان دارند او به تنهایی یکجا دارد...

در روایتی می خوانیم:

«عَنْ مَفْضَلِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَتَدْرِي مَا كَانَ قَمِيصُ يُوسُفَ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَا. قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام لَمَّا أَوْقَدَتْ لَهُ النَّارَ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ علیه السلام بِثَوْبٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ فَأَلْبَسَهُ إِيَّاهُ فَلَمْ يَضُرَّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِي تَمِيمَةٍ وَعَلَّقَهُ عَلَى إِسْحَاقَ وَعَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى يَعْقُوبَ فَلَمَّا وُلِدَ يُوسُفَ علیه السلام عَلَّقَهُ عَلَيْهِ فَكَانَ فِي عَضْدِهِ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ فَلَمَّا أَخْرَجَهُ يُوسُفَ بِمِصْرَ مِنَ التَّمِيمَةِ وَجَدَ يَعْقُوبَ رِيحَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ - إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تَفَنِّدُونَ فَهُوَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَإِنِّي مَنْ صَارَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ قَالَ إِلَى أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْمًا أَوْ غَيْرَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام»^۲

۱. نورالثقلین ۲ : ۴۶۴.

۲. الکافی ۱ : ۲۳۲.

مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «آیا می دانی پیراهنِ یوسف علیه السلام چه بود؟» عرض کردم: نه! فرمود: «چون برای ابراهیم علیه السلام آتش افروختند، جبرئیل علیه السلام جامه‌ای از جامه‌های بهشت برایش آورد، او پوشید، و با آن جامه، گرما و سرما به ابراهیم زبانی نمی‌رسانید چون مرگ ابراهیم فرار سید، آن را در غلافی نهاد و به اسحاق آویخت و اسحاق آن را به یعقوب آویخت و چون یوسف علیه السلام متولد شد، آن را بر او آویخت و در بازوی او بود تا امرش به آنجا که باید برسد، رسید [زمام حکومت مصر را به دست گرفت] و چون یوسف آن را در مصر از غلاف بیرون آورد، یعقوب بوی خوش آن را دریافت و همین است که قرآن می‌فرماید: ﴿[یعقوب] گفت: «من بوی یوسف را احساس می‌کنم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید!﴾ و آن همان پیراهنی بود که خدا از بهشت فرستاده بود.»

عرض کردم: قربانت گردم آن پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: «به اهلش رسید و هنگامی که قائم ما [امام مهدی «عج»] ظهور کند، با او خواهد بود.» سپس فرمود: «هر پیغمبری که دانش یا چیز دیگری را به ارث گذاشته به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است.»

شیخ صدوق رحمته الله پس از نقل این روایت می‌فرماید: «و روایت شده

است که چون قائم علیه السلام ظهور کند پیراهنِ یوسف در برِ اوست و عصایِ موسی و انگشترِ سلیمان علیه السلام همراهِ اوست.^۱



الواح موسی علیه السلام

قرآن کریم دربارهٔ این الواح که به حضرت موسی علیه السلام داده شده چنین می‌فرماید:

﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا.﴾^۲

و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم. پس آن را با جدیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آنها عمل کنند!

الواح جمع لوح و به معنای چیزهایی است که پهن باشد مثل تخته‌ها، خواه از چوب باشد یا غیر آن. هر چند معلوم نیست که آن الواح از چوب بوده یا فلز و غیره؛ به قولی آنها از چوب بوده و از آسمان بوده‌اند و به قولی از زمرد و به طولِ ده ذراع بوده‌اند. آنچه مسلم

۱. کمال‌الدین و تمام‌التعمه ۲: ۱۵۳.

۲. سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۴۴.

است این الواح از غیب به دست حضرت موسی علیه السلام رسیده است.^۱

امام صادق علیه السلام در حدیثی به سعید سمّان فرمودند:

«وَإِنَّ عِنْدِي لَرَأْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمِغْلَبَةَ وَإِنَّ عِنْدِي الْوَاحِ مَوْسَى وَ
 عَصَاهُ.»^۲

«الواح موسی و عصای او نزد من است.»

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أُعْطَاهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَقَدْ
 أُعْطِيَ مُحَمَّدًا جَمِيعَ مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ وَعِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ -: ﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾^۳ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هِيَ الْوَاحِ
 قَالَ نَعَمْ.»^۴

«ای ابا محمد! خدای عز و جل چیزی به پیغمبران عطا
 نفرمود، جز آنکه آن را به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عطا کرد و همه آنچه را
 به پیغمبران داد، به محمد هم عطا فرمود و آن صحفی که
 خدای عز و جل می فرماید ﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾ نزد
 ماست.» عرض کردم: آیا آن صحف همان الواح است؟
 فرمود: «بلی.»

مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. معارف و معاریف ۲: ۳۸۴.

۲. الکافی ۱: ۲۳۳.

۳. سوره مبارکه اعلیٰ، آیه ۱۹.

۴. الکافی ۱: ۲۲۵.

«إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَإِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَإِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا وَ
 إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ تَبْيَانَ مَا فِي الْأَلْوَابِحِ قَالَ قُلْتُ
 إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ قَالَ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي يَخْدُثُ يَوْمًا بَعْدَ
 يَوْمٍ وَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ.»^۱

«سليمان از داود ارث بُرد و محمد از سليمان ارث برد و ما از
 محمد ارث بریم. علم تورات و انجيل و بيان آنچه در الواح
 (جناب موسی عليه السلام) بود نزد ماست.»

امام صادق عليه السلام می فرمود:

«... الْأَوَابِحُ مُوسَى عليه السلام عِنْدَنَا وَ عَصَا مُوسَى عِنْدَنَا وَ نَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ.»
 «الواح موسی عليه السلام و عصای او نزد ماست و ما وارث
 پیغمبرانیم.»^۲

پیداست وقتی که الواح، دست به دست به حضرت صادق عليه السلام
 رسیده، بعد از ایشان نیز دست به دست به سایر ائمه رسیده تا آنکه به
 دست مبارک امام مهدی «عج» رسیده است.

«عَنْ حَبَّةِ الْعُرْنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ
 كَانَ وَصِيَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ كَانَتْ الْأَوَابِحُ مُوسَى مِنْ زَمْرُدٍ أَخْضَرَ فَلَمَّا
 غَضِبَ مُوسَى عليه السلام أَلْقَى الْأَوَابِحَ مِنْ يَدِهِ فَمِنْهَا مَا تَكْسِرُ وَ مِنْهَا مَا بَقِيَ وَ
 مِنْهَا مَا أَرْتَفَعَ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ قَالَ يَوْشَعَ بْنُ نُونٍ أَعْنَدَكَ

۱. الكافي ۱ : ۲۲۵.

۲. الكافي ۱ : ۲۳۱.

تَبَيَّنَ مَا فِي الْأَوْاحِ قَالَ نَعَمْ فَلَمْ يَزَلْ يَتَوَارَثُهَا رَهْطٌ مِنْ بَعْدِ رَهْطِ حَتَّى
 وَقَعَتْ فِي أَيْدِي أَرْبَعَةٍ رَهْطٍ مِنَ الْيَمَنِ وَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا عليه السلام بِسَيْهَامَةَ وَ
 بَلَّغَهُمُ الْخَبْرَ فَقَالُوا مَا يَقُولُ هَذَا النَّبِيُّ قِيلَ يَنْهَى عَنِ الْخَمْرِ وَالزَّانَا وَ
 يَأْمُرُ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَكَرَمِ الْجَوَارِ فَقَالُوا هَذَا أَوْلَى بِمَا فِي أَيْدِينَا مِنَّا
 فَاتَّفَقُوا أَنْ يَأْتُوهُ فِي شَهْرِ كَذَا وَكَذَا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى جَبْرَائِيلَ أَنْ آتِ
 النَّبِيَّ عليه السلام فَأَخْبَرَهُ فَأَتَاهُ فَقَالَ إِنَّ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا وَرِثُوا الْأَوْاحَ
 مُوسَى عليه السلام وَهُمْ يَأْتُونَكَ فِي شَهْرِ كَذَا وَكَذَا فِي لَيْلَةِ كَذَا وَكَذَا فَسَهَرَ
 لَهُمْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَجَاءَ الرَّكْبُ فَدَقُّوا عَلَيْهِ الْبَابَ وَهُمْ يَقُولُونَ يَا مُحَمَّدُ
 قَالَ نَعَمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ
 بَنَ فُلَانٍ أَيْنَ الْكِتَابِ الَّذِي تَوَارَثْتُمُوهُ مِنْ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى بْنِ
 عِمْرَانَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّكَ مُحَمَّدُ
 رَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا عَلِمَ بِهِ أَحَدٌ قَطُّ مُنْذُ وَقَعَ عِنْدَنَا قَبْلَكَ.»^۱

حبه عرنی گوید: از امیرالمؤمنین عليه السلام شنیدم می فرمود که
 یوشع بن نون وصی موسی بن عمران بود، الواح موسی از
 زمرد سبز بود. وقتی موسی خشمگین شد الواح را از دست
 خود انداخت. بعضی شکست و بعضی باقی ماند و مقداری
 نیز بالا رفت. پس از تسکین خشم موسی یوشع بن نون گفت
 آیا در نزد تو توضیح آنچه در الواح بود هست؟ موسی عليه السلام
 گفت: آری پیوسته به ارث، گروهی از گروهی دیگر

می گرفتند تا رسید به چهار دسته از یمن. خداوند محمد ﷺ را مبعوث کرد. این خبر به آنها رسید. گفتند: این پیامبر چه می گوید؟ گفتند: شراب و زنا را حرام کرده، و دستور به اخلاقِ خوب و خوش رفتاری با همسایه می دهد. گفتند او به این الواحی که در دست ماست شایسته تر است. قرار گذاشتند در فلان ماه این الواح را خدمت ایشان ببرند.

خداوند به جبرئیل وحی کرد که برو خدمت پیامبر و جریان را بگو! جبرئیل آمد و گفت: فلان کس و فلان کس وارث الواح موسی ﷺ شده اند. آنها در فلان ماه و فلان شب الواح را برای شما می آورند.

آن شب پیامبر اکرم ﷺ بیدار بود. تا قافله آمدند درب را کوبیدند در حالی که می گفتند یا محمد. پیامبر ﷺ فرمود: «آری فلان کس پسر فلان کس و فلان کس پسر فلانی و یا فلان کس پسر فلان کس! کو آن کتابی که به ارث از یوشع بن نون وصی موسی بن عمران به شما رسیده است؟» گفتند: ما شهادت می دهیم به اینکه خدایی جز خدای یکتا نیست (وحده لا شریک له) و اینکه محمد پیامبر اوست. به خدا قسم کسی از وقتی در اختیار ما قرار گرفته تا کنون جز شما از این جریان اطلاع نداشته است.»

در روایتی آمده که مردی از اهل بلخ به خدمت حضرت امام محمد

باقر علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود:

«... يَا خُرَّاسَانِي تَعْرِفُ وَادِي كَذَا وَكَذَا قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ تَعْرِفُ صَدْعاً فِي
الْوَادِي مِنْ صِفْتِهِ كَذَا وَكَذَا قَالَ نَعَمْ قَالَ مِنْ ذَلِكَ يَخْرُجُ الدَّجَالُ قَالَ ثُمَّ
دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ لَهُ يَا يَمَانِي أَتَعْرِفُ شِجْبَ كَذَا وَكَذَا
قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ تَعْرِفُ شَجْرَةً فِي الشَّجْبِ مِنْ صِفَتِهَا كَذَا وَكَذَا قَالَ لَهُ نَعَمْ
قَالَ لَهُ تَعْرِفُ صَخْرَةً تَحْتَ الشَّجْرَةِ قَالَ لَهُ نَعَمْ قَالَ فَتِلْكَ الصَّخْرَةُ الَّتِي
حَفِظْتَ الْوَاحِ مَوْسَى عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام»^۱

«ای مرد خراسانی! آیا فلان بیابان را می شناسی؟ گفت: آری.
فرمود: «آیا شکافی به این اوصاف را در آن بیابان سراغ
داری؟» گفت: آری. فرمود: «دجال از آنجا بیرون می آید.»
راوی گفت: آنگاه مردی از اهلِ یمن به خدمتِ حضرت علیه السلام
رسید. حضرت علیه السلام فرمود: «ای مردِ یمنی! آیا درّه‌ای با این
علائم در یمن سراغ داری؟» گفت: آری. فرمود: «آیا درختی
به این اوصاف در آن درّه سراغ داری؟» گفت: آری. فرمود:
«آن صخره را که در زیرِ درخت است می شناسی؟» گفت:
آری. فرمود: «این همان صخره بود که الواحِ موسی علیه السلام را
حفظ کرد تا به محمد صلی الله علیه و آله رسید.»

اسحاق ثعلبی گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ فِي غَارِ ثَوْرِ فِي جِبَلِهَا (وَقِيلَ غَارِ غَيْرَانَ) رِضْرَاضاً مِنْ أَلْوَابِ مَوْسَى

و كِسْرٍ عَصَاهُ وَ رَضْرَاضاً فِيهِ تَابُوتُ السَّكِينَةِ فَلَيْسَ تَمْرٌ سَحَابَةٌ شَرْقِيَّةٌ وَ
لَا غَرْبِيَّةٌ وَ كُوفِيَّةٌ وَ لَا قِبْلِيَّةٌ إِلَّا أَحَبَّتْ أَنْ تُلْقَى بِرُكْتِهَا وَ لَا تَمُضِي الْأَيَّامُ وَ
الليالي حتى يستخرجها المهدى.^۱

«در غار ثور در کسوه آن (گفته شده غار غیران) خورده ریزه‌هایی از الواح موسی وجود دارد. پس ابری شرقی و غربی و کوفه‌ای و قبله‌ای از آن جا عبور نمی‌کند، مگر این که دوست دارد برکتش را به آن جا فرو ریزد و روزها و شب‌ها نمی‌گذرد، مگر این که «مهدی عليه السلام» آن را استخراج می‌کند.»



طشتی که حضرت موسی عليه السلام در آن قربانی می‌کرد

طبق بیان نورانی روایات، از جمله سیره حضرت موسی عليه السلام این بود که سنت حسنه قربانی را اجرا نموده و گوشت قربانی را بین فقراء و نیازمندان، در راه خدا تقسیم می‌نمود. این عمل قربانی در طشتی انجام می‌شد که در روایات بسیاری آمده که نزد ائمه اطهار عليهم السلام بوده و هم اکنون نزد حضرت صاحب العصر، امام مهدی «عج» است. امام صادق عليه السلام در ضمن حدیثی به سعید سمان فرمودند:

۱. الملاحم والفتن: ۱۱۶؛ بنایع المودة ۳: ۱۳۶ و ۱۳۸.

«... وَإِنَّ عِنْدِي الطَّسْتِ الَّذِي كَانَ مُوسَى يُقَرَّبُ بِهِ الْقُرْبَانَ...»

«طشتی که موسی علیه السلام قربانی را در آن انجام می داد نزد من است.»^۱

پیدا است وقتی که این طشت دست به دست به حضرت صادق علیه السلام رسیده، بعد از ایشان نیز دست به دست به سایر ائمه رسیده تا آنکه به دست مبارک امام مهدی «عج» رسیده است.



کمان حضرت اسماعیل ذبیح «ع».

عرب‌ها به کمان «قوس» می‌گویند و جمع آن قِسی است. تیر و کمان از زمان‌های بسیار دور، جزء وسایل دفاعی بشر بوده است و تیراندازی نیز از جمله هنرهای رزمی است که در روایات به یادگیری این فن توصیه شده است. پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند:

«أَحَبُّ اللَّهِوَالِي اللَّهِ تَعَالَى إِجْرَاءُ الْخَيْلِ وَالرَّمْيِ.»^۲

بهترین بازی‌ها در پیش خدا اسب دوانی و تیراندازی است. و ائمه اطهار علیهم السلام نیز خودشان بهترین تیراندازان بوده و این فن را از جدّ اعلاّی خویش پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و انبیاء

۱. الکافی ۱: ۲۳۳.

۲. نهج الفصاحة: ۱۷۰.

سلف همچون حضرت اسماعیل علیه السلام فرا گرفته‌اند. این واقعه زیبا که نشان از این معنا و اشاره‌ای گویا به کُلِّ مطالب این کتاب دارد را بخوانید:

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «در یکی از سال‌ها هشام بن عبد الملک به سفر حج رفت، در این سال من و پدرم محمد بن علی علیه السلام نیز به حج رفتیم، پدرم فرمود: سپاس خدایی که به حق، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید و ما را بواسطه او گرامی داشت، ما برگزیدگان خداوند بر خلق و بهترین بندگان و خلفای او هستیم، خوشبخت کسی که از ما پیروی کند و تیره روز آن کس که با ما به دشمنی و ستیزه‌جویی برخیزد.

مسلمه برادر هشام این سخنان را شنید، اما به روی خود نیاورد، تا آنکه ماجرا را با برادرش در میان گذاشت و آنها به دمشق رفته و ما نیز رهسپار مدینه شدیم، آنگاه پیکی به عامل مدینه فرستاد مبنی بر اینکه من و پدرم را به دمشق بفرستد، وقتی ما وارد دمشق شدیم، سه روز ما را نگاه داشتند و در روز چهارم به ما اذن ورود دادند.

هشام بر تخت سلطنت نشسته بود و یاران و خواص او، با سلاح در دو صف بر پای ایستاده بودند، نشانه‌ای برابر او نصب کرده بودند و به سوی آن تیر می‌انداختند، چون ما داخل شدیم، پدرم جلو بود و من پشت سرش حرکت می‌کردم، هشام پدرم را صدا زد و گفت: ای محمد، با پیران قومت به سوی نشانه تیر انداز.

پدرم فرمود: من برای تیر اندازی پیر شده‌ام، آیا بهتر نیست مرا از انجام آن معاف داری؟ هشام پاسخ داد به حق خداوندی که ما را به دین خود و پیامبرش عزت بخشید، تو را معاف نمی‌کنم، سپس به پیر مردی از بنی امیه اشاره کرد تا کمان خود را به پدرم دهد، پدرم تیر و کمان را گرفت، سپس تیر را در چله کمان نهاد و کمان را کشید و تیر را رها کرد، تیر درست در وسط هدف نشست، آنگاه برای دومین بار تیری انداخت در این بار تیر دوم سوفار تیر اولی را تا نوک پیکان آن شکست و همچنین نه تیر دیگر رها کرد که یکی در دل دیگری درست بر هدف می‌نشست! هشام با دیدن این صحنه عنان اختیار از کف داد و پدرم را تشویق کرد و گفت: ای ابو جعفر تو ماهرترین تیر انداز در میان عرب و عجم هستی؟ تازه فکر می‌کنی برای این کار پیر شده‌ای؟! اما به زودی از گفته خود پشیمان شد.

هشام در دوران خلافتش هیچ کس را نه قبل از پدرم و نه بعد از او به کنیه صدا نکرده بود! آنگاه به پدرم نگریست و اندکی سر به زیر افکند و غرق در اندیشه شد، در حالی که من و پدرم در برابر او ایستاده بودیم. چون ایستادن ما به طول انجامید، پدرم خشمگین شد و هشام متوجه این عصبانیت گردید، عادت پدرم این بود که هنگام خشم به آسمان می‌نگریست و چنان خشم آلود می‌نگریست که بیننده می‌توانست غضب را آشکارا در چهره او مشاهده کند، چون هشام خشم پدرم را دید، سرانجام گفت: محمد! به سوی من آی.

پدرم به سوی تخت بالا رفت و من نیز بدنبال او رفتم، چون به هشام نزدیک شد، وی برخاست و با پدرم معانقه کرد و او را در سمت راست خود نشانید، سپس با من نیز معانقه کرد و مرا هم در سمت راست پدرم نشانید، سپس روی به پدرم کرد و گفت: ای محمد! قریش تا زمانی که کسانی همانند تو دارد، بر عرب و عجم سروری می‌کند، خداوند جزایت دهد! چه کسی این گونه تیر اندازی را به تو آموخت و در چند سالگی فراگرفتی؟ پدرم فرمود: می‌دانی که اهل مدینه همه این گونه‌اند و من در ایام جوانی به تیر اندازی روی آوردم و سپس آن را رها کردم، تا امروز که خلیفه از من تقاضا کرد و دوباره دست به تیر و کمان بردم. هشام گفت: من هرگز چنین تیر اندازی ندیده بودم، گمان هم نمی‌کنم که کسی بتواند مانند تو چنین تیر بیاندازد، آیا جعفر هم می‌تواند مانند تو تیر اندازی کند؟

پدرم فرمود: ما همه تمام و کمالی را که خداوند در آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾^۱ بر پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرود آورده است، به ارث می‌بریم و زمین نیز هیچ‌گاه از وجود ما که این امور را به تمام و کمال دارا هستیم خالی نمی‌ماند، در حالی که دیگران از آن محرومند.

چون هشام این سخن را از پدرم شنید، چهره‌اش سرخ شد و چشم راستش برگشت و خیره بماند، این نشانه غضب او بود، آنگاه اندکی سکوت کرد و سپس سرش را بالا آورد و گفت: مگر ما بنی عبد مناف

نیستیم و نسب ما و شما یکی نیست؟

پدرم فرمود: ما چنینیم، اما خداوند از مکنون سرّ خویش و خالص علم خود به ما بهره‌ای اختصاص داد که دیگران از آن محروم هستند. هشام گفت: مگر خداوند محمد را از شجره عبد مناف برنگزید و به سوی تمام مردم اعم از سیاه و سفید و سرخ، نفرستاد، پس شما از کجا وارث چیزی شدید که فقط متعلق به شماست؟ حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی تمام مردم مبعوث شد و این سخن خدای متعال است که فرمود: **﴿وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**^۱ پس چه شد که شما وارث این علم شدید در حالی که پس از محمد پیامبری نیست و شما هم پیامبر نیستید؟ پدرم فرمود: خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که فقط ما را بدین امر اختصاص دهد از این رو او تنها با برادرش علی و نه دیگر یارانش، راز می‌گفت، به نص آیه قرآن که فرمود:

﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ﴾^۲

گوش شنوا آن پند را محفوظ خواهد داشت.

به همین جهت بود که علی بن ابی طالب در کوفه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم به من آموخت که هر بابی هزار باب داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها امیر مؤمنان علی علیه السلام را که گرامی‌ترین مردم در نزد او بود به این اسرار اختصاص داد و همان طور که خداوند پیامبرش را

۱. سوره مبارکه حدید، آیه ۱۰.

۲. سوره مبارکه حاقه، آیه ۱۲.

محرم اسرار خود گردانید، پیامبر هم برادرش علی را، و نه هیچ کس دیگر از قوم خود را، محرم رازهای خویش قرار داد و این اسرار اکنون به ما رسیده و ما وارث آنها شده‌ایم، نه کس دیگر از قوم و نژاد ما.^۱
و اما درباره کمان حضرت اسماعیل علیه السلام که نزد امام زمان «عج» است و شاید اشاره‌ای به قدرت بی‌مثال ایشان است می‌خوانیم:

«ذکر محمد بن صالح مولی جعفر بن سلیمان فی کتاب نسب الخیل فی حدیث عن ابن عباس ما هذا لفظه قال: فلما شب إسماعیل أعطاه الله القوس فرمی عنها وکان لا یرمی شیئا إلا أصابه.»

محمد بن صالح، هم پیمان جعفر بن سلیمان، در کتاب نسب الخیل در حدیثی از ابن عباس چنین روایت نموده که چون حضرت اسماعیل علیه السلام به جوانی رسید، خداوند کمان به او عطا فرمود که بدان تیر می‌انداخت و هر چه را نشانه می‌گرفت، تیر بر آن اصابت می‌کرد.^۲

در تاریخ می‌خوانیم جدّ پیامبر نیز امانتدار این کمان بوده و از آن هنگام هجوم ابرهه به خانه خدا استفاده نموده است: «... پس عبدالمطلب جامه‌های خود را پوشیده و ردای لوی بن غالب را بر دوش افکند و کمر بند ابراهیم خلیل علیه السلام را بر کمر بست و کمان اسماعیل ذبیح علیه السلام را بر دوش افکند و بر اسب خود سوار شده بسوی

۱. بحار الانوار ۵۱: ۱۸۲؛ دلائل الامامة: ۱۸۱.

۲. الأمان من أخطار الأسفار والأزمان سید ابن طاوس رحمته الله: ۶۵.

لشکر ابرهه روان شد، خویشان او سر راه بر او گرفتند و گفتند: نمی گذاریم تو را بر وی به نزد ظالمی که حرمت خانه خدا و حرم او را نمی داند...»^۱

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند: «کمانِ حضرت اسماعیلِ ذبیحِ نزد من است.»^۲

امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر فرمودند: «پیراهنِ حضرت آدم علیه السلام، ابراهیم و نیز حله اسماعیلِ نزد قائم آلِ محمد صلی الله علیه و آله است.»^۳

و اگر این کمانِ نزد امام صادق علیه السلام بوده باشد، بدونِ شک به صورتِ امانت از امامی به امامِ دیگر منتقل شده تا هماکنون که در دستِ بقیه الله الاعظم است.



کمر بند ابراهیم خلیل «ع» و تبری که با آن بت‌ها را شکست

امامِ زمانِ «عج» طبقِ خواست الهی باید از هر پیامبری نشانه‌ای داشته باشد. قهرمانِ توحید در قرآن کریم کسی نیست جز حضرت ابراهیم خلیل که با شجاعتِ تمام در روزی که مردم به بیرون از شهر

۱. بحار الانوار ۴۲ : ۱۸۴.

۲. بحار الانوار ۱۲ : ۲۳۳.

۳. بصائر الدرجات : ۱۷۵.

رفته بودند، بت‌ها را شکست و تبر را بر دوش بت بزرگ گذاشت و زمانی که که از او بازجویی کردند گفت: از بت بزرگ پرسید که تبر بر دوش حاضر است! این حرف اشاره لطیف و ظریفی به پرستش اشیاء بی جان و بی ارزش که آن روز فکر و ذهن انسان‌ها را به غلط به خود مشغول کرده بود. از این پیامبر بت شکن که وقتی ولایت ائمه علیهم السلام به ایشان عرضه شد، کامل پذیرفت و از ارادتمندان به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او شد، تبر و کمر بندی به امانت بر جا مانده که در داستان حضرت یوسف علیه السلام نموده پیدا می کند. این تبر و کمر بند به عنوان امانت در دست بت شکن دیگر تاریخ است که با نفس مسیحایی خوش بت‌ها را برای بار دیگر سرنگون نموده و طعم شیرین عبادت و بندگی پروردگار احد و واحد را به بندگان می چشاند.

در روایتی درباره این موضوع می خوانیم:

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ﴾^۱ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ وَأَنَا عِنْدَهُ حَاضِرٌ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام مَا سَرَقَ يُوسُفُ إِنَّمَا كَانَ لِيَعْقُوبَ عليه السلام مَنَاطِقَةً وَرِثَهَا مِنْ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَكَانَتْ تِلْكَ الْمَنَاطِقَةُ لَا يَسْرِقُهَا أَحَدٌ إِلَّا اسْتُعْبِدَ وَكَانَتْ إِذَا سَرَقَهَا إِنْسَانٌ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عليه السلام وَ أَخْبَرَهُ بِذَلِكَ فَأَخَذَتْ مِنْهُ وَأَخَذَ عَبْدًا وَإِنَّ الْمَنَاطِقَةَ كَانَتْ عِنْدَ سَارَةَ بِنْتِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَكَانَتْ سَمِيَّةَ أُمَّ إِسْحَاقَ وَإِنَّ سَارَةَ هَذِهِ أَحَبَّتْ

يُوسُفَ وَ أَرَادَتْ أَنْ تَتَّخِذَهُ وَلَدًا لِنَفْسِهَا وَ إِنَّهَا أَخَذَتِ الْمِنْطَقَةَ فَرَبَطَتْهَا
عَلَى وَسْطِهِ ثُمَّ سَدَلَتْ عَلَيْهِ سِرْبَالَهُ ثُمَّ قَالَتْ لِيَعْقُوبَ إِنَّ الْمِنْطَقَةَ قَدْ
سُرِقَتْ فَأَتَاهُ جَبْرَائِيلُ عليه السلام فَقَالَ يَا يَعْقُوبُ إِنَّ الْمِنْطَقَةَ مَعَ يُونُسَ وَ لَمْ
يُخْبِرْهُ بِخَبْرٍ مَا صَنَعْتُ سَارَةَ لِمَا أَرَادَ اللَّهُ فَقَامَ يَعْقُوبُ إِلَى يُونُسَ
فَفَتَّشَهُ وَ هُوَ يَوْمئِذٍ غُلَامٌ يَافِعٌ وَ اسْتَخْرَجَ الْمِنْطَقَةَ فَقَالَتْ سَارَةُ ابْنَةُ
إِسْحَاقَ مِنِّي سَرَقَهَا يُونُسُ فَأَنَا أَحَقُّ بِهِ فَقَالَ لَهَا يَعْقُوبُ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ
عَلَى أَنْ لَا تَبِيعِيهِ وَ لَا تَهَبِيهِ قَالَتْ فَأَنَا أَقْبَلُهُ عَلَى أَلَّا تَأْخُذَهُ مِنِّي وَ أُعْتِقَهُ
السَّاعَةَ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ فَأَعْتَقْتَهُ فَلِذَلِكَ قَالَ إِخْوَةُ يُونُسَ إِنَّ يَسْرِقُ فَقَدْ
سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ...»^۱

داود بن قاسم جعفری می گوید: مردی از اهل قم از امام
حسن عسکری علیه السلام در مورد آیه: ﴿إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ
قَبْلُ﴾ پرسید و من حاضر بودم.

حضرت علیه السلام فرمود: «خود یوسف سرقت نشد، بلکه
حضرت کمربندی داشت که از ابراهیم علیه السلام به ارث رسیده
بود و هر کس این کمر بند را می دزدید غلام می گشت، به این
صورت که هر وقت آن را کسی می دزدید جبرئیل فرود
می آمد و خبر می داد و کمر بند از او گرفته می شد و به بندگی
در می آمد.

این کمر بند نزد ساره دختر اسحاق بن ابراهیم بود و سمیه هم

مادر اسحاق بود و این ساره، یوسف را دوست می‌داشت و می‌خواست برای خود فرزند قرار دهد از این رو کمر بند را برداشت و به کمر یوسف بست. پیراهنش را روی آن کشید بعد به یعقوب گفت: کمر بند دزدیده شده است.

پس جبرئیل آمد و گفت: ای یعقوب! کمر بند نزد یوسف است. ولی کار ساره را نگفت و این خواست خداوند بود. یعقوب برخاست و یوسف را تفتیش کرد و او در این هنگام نوجوان بود و کمر بند را پیدا کرد. ساره دختر اسحاق گفت: یوسف آن را از من دزدیده پس من سزاوارترم به او.

یعقوب به او گفت: یوسف غلام توست به شرط اینکه او را نفروشی و به کسی نبخشی. ساره گفت: من قبول می‌کنم به شرط اینکه او را از من نگیری و الساعه او را آزاد می‌کنم. پس یعقوب یوسف را به او داد و او هم یوسف را آزاد کرد. به این خاطر، برادران یوسف گفتند: اگر او اکنون دزدی کرد، برادرش هم قبلاً دزدی کرده بود!...»

در تاریخ می‌خوانیم جدّ پیامبر نیز از این کمر بند استفاده نموده است: «... پس عبدالمطلب جامه‌های خود را پوشیده و ردای لوی بن غالب را بر دوش افکند و کمر بند ابراهیم خلیل عليه السلام را بر کمر بست و کمان اسماعیل عليه السلام ذبیح عليه السلام را بر دوش افکند و بر اسب خود سوار شده بسوی لشکر ابرهه

روان شد، خویشان او سر راه بر او گرفتند و گفتند:
نمی‌گذاریم تو را بر وی به نزد ظالمی که حرمت خانه خدا و
حرم او را نمی‌داند...»^۱



ردای لوی ابن غالب.

مطابق آنچه میان مورّخین مسلم است نسب رسول خدا ﷺ تا
«عدنان» که بیست و یکمین جد آن حضرت بوده این گونه است:
«محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن
کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن
کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن
عدنان.»^۲

بنابراین لوی بن غالب جدّ نهم پیامبر گرامی اسلام حضرت
محمد ﷺ می‌باشد که بنی عدی و بنی مدحج به وی منسوبند. آنچه از او
گفته‌اند آن است که مردی جنگجو و ظلم ستیز بوده است و زمانی که
ردای جنگ خویش را بر تن می‌نموده است، همه می‌دانستند که ظلم

۱. بحار الانوار ۴۲: ۱۸۴.

۲. منتهی الامال، تحقیق باقری بیدهندی، ۱: ۲۵.

ستیزی و جنگی جدید در راه است. این ردا که افتخارِ خاندانِ قریش بوده است، همچون شیءای با ارزش و مقدّس دست به دست بین فرزندانِ لوی بن غالب می‌گشته و آنان نیز سنّتِ حسنهٔ استفاده از ردا و اقتدا به سیرهٔ افتخار آمیزِ ننگ‌ناپذیری و مقابله با ظلم و جنگ را همچون جدّ خویش را فراموش نکرده تا به جدّ پیامبرِ گرامی اسلام حضرت عبدالمطلب علیه السلام می‌رسد.

از جمله مواردِ استفاده از این ردا هنگامِ هجومِ سپاهِ ابرهه به خانهٔ خدا بود که در تاریخ می‌خوانیم: «...پس عبدالمطلب جامه‌های خود را پوشیده و ردای لوی بن غالب را بر دوش افکند و کمر بندِ ابراهیم خلیل علیه السلام را بر کمر بست و کمانِ اسماعیلِ ذبیح علیه السلام را بر دوش افکند و بر اسب خود سوار شده بسوی لشکر ابرهه روان شد، خویشان او سر راه بر او گرفتند و گفتند: نمی‌گذاریم تو را بر وی به نزد ظالمی که حرمت خانه خدا و حرم او را نمی‌داند...»^۱

به امید آن روز که امام زمان «عج» نیز این ردا را بر تن نموده و بار دیگر برای اجرای عدالت در بین مردمانی که تشنهٔ آن هستند قیام نماید.



کتاب‌های پیامبران

یکی دیگر از موارث سلف که در نزد امام عصر «عج» است، کتاب‌هایی است که بر انبیای پیشین نازل شده است.

تمام کتابهای آسمانی که روزی در دست پیامبران مرسل و اولوالعزم بود و به وسیله آن مردم را هدایت و ارشاد می‌کردند، توسط پیامبر ﷺ به اهل بیت انتقال یافت و امروز همه آنها در اختیار آخرین ذخیره الهی است. روزی که حضرت بقیه الله به فرمان پروردگار از پرده غیبت بیرون آید، تمام آنها را با خود می‌آورد.

کتابهایی که بر انبیا ﷺ نازل شده عبارتند از: ۱. صحیفی که بر حضرت آدم ﷺ نازل شده و مشتمل بر ۱۰ صحیفه بوده است.

۲. صحف حضرت ابراهیم ﷺ که مشتمل بر ۱۰ صحیفه بوده است و در قرآن کریم می‌فرماید:

ابوذر روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «حق تعالی بیست صحیفه بر ابراهیم فرستاد که همه حکمت‌ها و مثل‌هاست.»

ابوذر گفت: آیا در قرآن چیزی از صحف ابراهیم هست؟ پیامبر فرمود: ای ابوذر بخوان این آیات را:

﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾^۱

این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است. *
کتابهای ابراهیم و موسی.

ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آن صحیفی که خدای تعالی در آیه ﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾ نام می‌برد، نزد ما است.» راوی می‌گوید پرسیدم: آیا صحف نامبرده به صورت الواح است؟ «فرمود: آری.»^۲
۳. صحف حضرت ادریس، که مشتمل بر ۳۰ صحیفه بوده است. نام این پیامبر دو بار در قرآن ذکر شده؛ یکبار در سوره مبارکه مریم و یکبار سوره مبارکه انبیاء.

در مجمع البیان از ابوذر روایت شده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم: یا رسول الله! انبیاء چند تن بودند؟

فرمود: صد و بیست و چهار هزار تن، عرضه داشتم مرسلین از آنان چند تن بودند؟ فرمود سیصد و سیزده تن، و بقیه آنان انبیاء بودند. پرسیدم: آدم نبی بود؟ فرمود: «آری خداوند با وی سخن گفت و او را به دست قدرت خود بیافرید. ای اباذر! چهار تن از انبیاء، عرب بودند هود و صالح و شعیب، و پیامبر خودت.» عرضه داشتم یا رسول الله خدای تعالی چند کتاب نازل کرده؟ فرمود: «صد و چهار کتاب، که ده صحیفه از آن بر آدم، و پنجاه صحیفه بر شیث، و سی صحیفه بر اخنوخ، که همان

۱. سوره مبارکه اعلی، آیه ۱۸.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۴۵۱؛ به نقل از تفسیر المیزان ۲۰: ۴۵۴.

ادریس است، و او اولین کسی است که با قلم خط نوشت، و ده صحیفه بر ابراهیم و چهار صحیفه باقی تورات و انجیل و زبور و فرقان است.^۱
 ۴. زبور حضرت داود. داود (یعنی محبوب) از پیامبران بنی اسرائیل است که نام شریفش شانزده بار در قرآن مجید ذکر شده است.
 یهودیان او را صاحب کتاب نمی‌شناسند و تنها سرودهای منتسب به او را مزامیر نامیده‌اند، ولی قرآن در سوره مبارکه انبیا آیه ۱۰۵ کتاب داود علیه السلام را این‌گونه معرفی می‌نماید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
 الصَّالِحُونَ﴾^۲

در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد!»
 و همچنین خداوند متعال در سوره مبارکه نساء، آیه ۱۶۳ و در سوره مبارکه اسراء، آیه ۵۵ می‌فرماید: ﴿... وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾
 در روایتی درباره زبور حضرت داود علیه السلام و اینکه این کتاب نیز جزء مواریثی است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس به ائمه و در نهایت به دست مبارک امام عصر «عج» رسیده، می‌خوانیم:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ
 جَلَّ - ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ﴾ مَا الزَّبُورُ وَمَا الذِّكْرُ قَالَ

۱. مجمع‌البیان ۸: ۱۲۱؛ به نقل از تفسیر المیزان ۲۰: ۴۵۴.

۲. سوره مبارکه انبیا، آیه ۱۰۵.

الذِّكْرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالزَّبُورُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى دَاوُدَ وَكُلِّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ
أَهْلِ الْعِلْمِ وَنَحْنُ هُمْ.

ابن سنان گوید از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای
عزّوجلّ: «ما در کتاب زبور پس از ذکر نوشتیم» پرسیدم که زبور
چیست و ذکر کدام است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «ذکر، نزد
خداست (لوح محفوظ) و زبور آن است که بر داود نازل شد
و هر کتابی که نازل گشته است نزد اهل علم است و اهل علم
ما هستیم.»^۱

۵. تورات. تورات نام کتاب حضرت موسی علیه السلام است که به صورت
الواح بر آن حضرت نازل گردید. در قرآن هیچ‌ده بار از تورات نام برده
شده است. البته تورات در اصطلاح قرآن همان تورات اصلی و
تحریف نشده است و توراتی که اکنون نزد یهودیان موجود، دستخوش
تحریفات گسترده‌ای شده و توحید و مقام انبیا پس از موسی به شکل
زنده‌ای در آن معرفی شده است.

لذا توراتی که به عنوان یکی از موارث انبیا علیهم السلام نزد حضرت مهدی
«عج» است همان الواح نازل شده بر حضرت موسی علیه السلام است و آن
حضرت با آن تورات اصلی در زمان ظهورش با یهودیان عصر ظهور
استدلال می‌نماید.

۶. انجیل که در لغت به معنای «بشارت» است و در قرآن تعداد

دوازده بار نام انجیل ذکر شده است. کتاب حضرت عیسی علیه السلام که البته منظور همان انجیل حقیقی و اصل است که قرآن آن را تأیید نموده است. در روایات بسیاری وارد شده است که علم تأویل و باطن قرآن کریم نزد راسخان در علم که ائمه اطهار علیهم السلام هستند، قرار دارد. این قرآن ارث ائمه بوده است و اکنون نزد امام زمان علیه السلام می باشد.

روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که تأیید می نماید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان آخرین سفیر الهی، وارث جمیع کتب انبیاء علیهم السلام بوده و تمامی آنچه به عنوان میراث نبوت نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشته، به ترتیب به ائمه علیهم السلام رسیده است، در نهایت این موارث از جمله کتب انبیای پیشین تماماً به دست مبارک امام مهدی «عج» رسیده است.

«عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَرِثَ النَّبِيِّينَ كُلَّهُمْ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَعْلَمَ مِنْهُ قَالَ قُلْتُ إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ يُخَيِّ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ قَالَ صَدَقْتُ وَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ كَانَ يَفْهَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْدِرُ عَلَى هَذِهِ الْمَنَازِلِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِيَلْهُدُودِ حِينَ فَقَدَهُ وَ شَكَّ فِي أَمْرِهِ - فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ حِينَ فَقَدَهُ فَغَضِبَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِأَعَذِّبَنَّه عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لِأَذْبَحَنَّه أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ وَ إِنَّمَا غَضِبَ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ فَهَذَا وَ هُوَ طَائِرٌ قَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ سَلِيمَانَ وَ قَدْ كَانَتْ الرِّيحُ وَ النَّمْلُ وَ الْبَانَسُ وَ

الْجِنُّ وَالشَّيَاطِينُ وَالْمَرَدَّةُ لَهُ طَائِعِينَ وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ
 وَ كَانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ وَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ - وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ
 الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى وَ قَدْ وَرِثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ
 الَّذِي فِيهِ مَا تُسَيَّرُ بِهِ الْجِبَالُ - وَ تُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدَانُ وَ تُحْيَا بِهِ الْمَوْتَى وَ
 نَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَ إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لآيَاتٍ مَا يَرَادُ بِهَا أَمْرٌ إِلَّا
 أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِهِ مَعَ مَا قَدْ يَأْذَنُ اللَّهُ مِمَّا كَتَبَهُ الْمَاضُونَ جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا فِي
 أَمِّ الْكِتَابِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ - وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ
 مُبِينٍ ثُمَّ قَالَ ثُمَّ أَوْرِثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَنَحْنُ الَّذِينَ
 اصْطَفَيْنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَوْرِثْنَا هَذَا الَّذِي فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ»^۱

ابراهیم گوید: پدرم گفت: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم:
 قربانت کردم، به من بفرمائید که: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وارث تمام
 پیغمبران است؟ فرمود: «آری!» عرض کردم: از زمان آدم تا به
 خود آن حضرت برسد؟ فرمود: «خدا هیچ پیغمبری را
 مبعوث نفرمود، جز اینکه محمد صلی الله علیه و آله از او اعلم بود.» عرض
 کردم: عیسی بن مریم مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد،
 فرمود: «راست گفתי و سلیمان هم نطق پرندگان را می‌فهمید
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بر این مراتب توانائی داشت، سپس فرمود:
 چون سلیمان شانه سر را حاضر نیافت و در امر او به شک
 افتاد، گفت: «چرا شانه سر را نمی‌بینم مگر او غایب است؟»

«پس بر او خشمگین شد و گفت، «او را عذابی سخت می‌کنم و یا سرش را می‌برم و یا باید دلیل روشنی پیشم آرد»^۱ و خشم سلیمان بر شانه سر برای این بود که او سلیمان را به محلّ آب راهنمایی می‌کرد، (موقعی که سلیمان و همراهانش بوسیله باد در هوا حرکت می‌کردند) خدا به این پرنده چیزی عطا کرده بود که به سلیمان عطا نفرموده بود، در صورتی که باد و مور و انس و جن و شیاطین و سرکشان مطیع او بودند ولی او جای آب را در زیر هوا نمی‌دانست و پرنده می‌دانست.

خدا در کتابش می‌فرماید ﴿و اگر قرآنی باشد که کوهها با آن حرکت کنند یا زمین بدان شکافته شود [بوسیله آن طی الارض شود] یا مردگان بدان سخنگو شوند»^۲ ما وارث آن قرآنیم که آنچه کوهها بوسیله آن حرکت کند در آن است و بوسیله آن به کشورها مسافرت شود و مردگان بدان سخنگو شوند، ما آب را در زیر هوا تشخیص می‌دهیم و همانا در کتاب خدا آیاتی است که بوسیله آنها چیزی خواسته نشود جز اینکه خدا به آن اجازه دهد (هر دعائی از برکت آن آیات مستجاب شود) علاوه بر آنچه خدا برای پیغمبران گذشته اجازه فرموده است؛ همه اینها را خدا در قرآن برای ما مقرر

۱. سوره مبارکه نمل، آیه ۲۰.

۲. سوره مبارکه رعد، آیه ۳۱.

فرموده است، خداوند می‌فرماید: ﴿هیچ نهفته‌ای در آسمانها و زمین نیست، جز اینکه در کتابی آشکار است﴾^۱ و باز می‌فرماید: ﴿آنگاه این کتاب را به کسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده‌ایم به ارث دادیم﴾^۲ و مائیم کسانی که خدای عزوجل انتخابمان کرده و این کتاب را که بیان همه چیز در آن است به عنوان ارث به ما داده است.»

در روایتی دیگر می‌خوانیم:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ بُرَيْهِ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْحِكَايَةَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام لِبُرَيْهِ: يَا بُرَيْهِ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ؟ قَالَ: أَنَا بِهِ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ يُقْتَكِ بِتَأْوِيلِهِ قَالَ مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ قَالَ فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَقَالَ بُرَيْهِ إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مِنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ فَأَمَّنَ بُرَيْهِ وَحَسَنَ إِيمَانَهُ وَآمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ فَدَخَلَ هِشَامٌ وَبُرَيْهُ وَ الْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَبَيْنَ بُرَيْهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَقَالَ بُرَيْهُ أَنَّى لَكُمْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَكُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ هِيَ عِنْدَنَا وَرِثَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ نَقَرُوهَا كَمَا قَرَأُوهَا وَنَقُولُهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ

۱. سوره مبارکه نمل، آیه ۷۵.

۲. سوره مبارکه فاطر، آیه ۳۲.

حَجَّةٌ فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي»^۱

چون هشام بن حکم با بریه خدمت امام صادق علیه السلام آمد، به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برخوردند، هشام داستان بریه را برای آن حضرت نقل کرد، چون پایان یافت، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود: ای بریه! علمت به کتاب دینت تا چه حد است؟ گفت: آن را می دانم فرمود: تا چه حد اطمینان داری که معنی اش را بدانی؟ گفت، آن را خوب می دانم و بسیار اطمینان دارم، سپس امام علیه السلام به خواندن انجیل شروع فرمود، بریه گفت: پنجاه سال است که من تو را یا مانند تو را می جستم، پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد و زنی هم که با او بود، ایمان آورد، سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، هشام گفتگوی میان حضرت ابوالحسن و بریه را نقل کرد، امام صادق آیه «نَزَادَ اِبْرَاهِيمَ وَ عِمْرَانَ بَعْضَ اَنْ اَزْ بَعْضٍ دِیْگَرِ اِسْتِ وَ خَدَا شَنُوَا وَ دَانَا سْتِ» را قرائت فرمود. بریه گفت: تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده؟ فرمود: «اینها از خودشان به ما به ارث رسیده و چنان که آنها می خواندند ما هم می خوانیم و چنان که آنها بیان می کردند ما هم بیان می کنیم، خدا حجّتی در زمینش نمی گذارد که چیزی

از او پرسند و او بگوید نمی‌دانم.»

در کتاب غیبت فضل بن شاذان روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «اَوَّلَ كَارِي كَه قَائِمٍ عليه السلام اَنْجَام مِي دَهْد آن است که کسی را به انطاکیه می‌فرستد، پس از آن جا تورات، عصای موسی و انگشتر سلیمان را از غاری که در آن است، بیرون می‌آورد.»^۱

امام باقر علیه السلام در روایتی فرمود: «وی را «مهدی علیه السلام» نامیدند؛ چون به اسفاری از تورات راهنمایی می‌شود، آن‌ها را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و یهود را به سوی آن اسفار دعوت می‌نماید با دیدن کتاب‌ها جمعیت فراوانی تا حدّ سی هزار (در وهلهٔ اوّل) تسلیم وی خواهند شد.»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ امام زمان «عج» می‌فرماید:

«يَسْتَخْرِجُ الزَّبُورَ مِنْ بَحِيرَةِ الطَّيْرِ فِيهَا مِمَّا تَرَكَ آلَ مُوسَى وَ

هَارُونَ عليهما السلام تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ وَفِيهَا الْأَلْوَاحُ وَعَصَا مُوسَى عليه السلام».

«زبور را از دریاچهٔ بحیریه بیرون آورد و در آن ما ترک

آل موسی و هارون علیهما السلام است که فرشته‌ها آن را حمل

می‌کنند.»^۳

در روایتی دیگر نیز وارد شده است که: «حضرت «عج» تورات

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲. امام مهدی از ولادت تا ظهور: ۵۸۸؛ به نقل از عقد الدرر.

۳. ينابيع المودة ۳: ۵۳؛ يوم الخلاص: ۲۳۵.

و سایر کتاب‌های خدا را از غار انطاکیه بیرون می‌آورد.»^۱



تابوت سکینه

نام «تابوت سکینه» یک بار در سوره مبارکه بقره، آیه ۲۴۸ ذکر شده است که می‌فرماید:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾

و پیامبرشان به آنها گفت: «نشانه حکومت او، این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای (روشن) برای شماست اگر ایمان داشته باشید.»

تفسیر المیزان می‌نویسد: تابوت عبارت است از صندوق و از ماده «یوب» به معنای رجوع است و به مناسبت این که پی در پی به صندوق

۱. الزام الناصب: ۵۵ و ۱۴۲؛ بشارة الإسلام: ۲۴۲.
يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ غَارِ فِي أَنْطَاكِيَّةِ.

مراجعه می‌شود، به این نام نامیده شده است. «سکینه» از ماده «سکون» به معنای آرامش گرفته شده و به معنای آرامش دل استعمال می‌شود. یعنی انسان در عزم و اراده خود استقرار و آرامش داشته باشد و اضطرابی به خود راه ندهد.^۱

در لغت نامه دهخدا آمده است: تابوت سکینه، صندوقی است که حضرت موسی علیه السلام به امر حق تعالی، از چوب شطیم ساخت. طول آن سه قدم و نه قیراط و عرض و ارتفاعش دو قدم و سه قیراط بود. بیرون و اندرونش را به طلا پوشیده کرد. آن تابوتی بود که به عدد هر پیغمبری خانه‌ای از زبرجد سبز در آن بود، آخرین خانه‌ها، خانه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود.^۲

«تابوت سکینه» با نامهای صندوق عهد، تابوت یهودیان، تابوت مقدس، صندوق تورات، تابوت بنی اسرائیل و تابوت الشهاده نامیده شده است. که این نام اخیر در دعای «سمات» وارد شده است، آنجا که می‌فرماید:

«وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنِ
عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَقَدَّسِينَ فَوْقَ إِخْسَاسِ الْكَرُوبِينَ فَوْقَ
غَمِّ آئِمِّ النُّورِ فَوْقَ تَابُوتِ الشَّهَادَةِ فِي عَمُودِ النَّارِ وَ فِي طُورِ سَيْنِ آءَ وَ فِي

۱. ترجمه تفسیر المیزان ۲: ۴۰۷.

۲. لغت نامه دهخدا ۴: ۵۳۳۵.

جَبَلِ حُورِيثَ فِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ^۱

تابوت سکینه، طبق نوشته‌ها، صندوقی بوده است که الواح سنگی و احکام ده گانه (تورات) در آن قرار داشته بود و هر وقت قوم بنی اسرائیل حرکت می‌کرد، این صندوق را با حرمت فراوان در ازابه‌ای نهاده و پیشاپیش خود روان می‌داشتند و در جنگ نیز آن را پیشاپیش صفوف قرار می‌دادند تا باعث ثبات قدم و آرامش لشکریان گردد. این صندوق به فرمان حضرت موسی علیه السلام ساخته شده بود و علاوه بر آن الواح (دو لوح سنگی)، کاسه‌ای از «مَن»؛ یعنی همان غذای آسمانی که در سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۶۰ از آن یاد شده است، نیز در آن قرار داده بودند تا اینکه فلسطینی‌ها به یهودیان تاختند و بر آنها مسلط شدند و صندوق عهد را از ایشان گرفتند. بعد از آن حضرت داود علیه السلام جالوت، پادشاه فلسطینی‌ها را کشت و صندوق را به یهودیان بازگرداند. تا زمان حضرت سلیمان علیه السلام این صندوق در معبد «قبة الرمان» قرار داشت.^۳ گفتنی است که از قبة الرمان نیز در دعای سمات یاد شده است:

«وَبِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قُبَّةِ

الرُّمَّانِ»^۴

در کتاب شریف حیات فکری امامان شیعه می‌خوانیم:

۱. دعای سمات، مفاتیح الجنان.

۲. ﴿وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَى﴾ و بر آنها «مَن» و «سلوی» فرستادیم.

۳. رک: حیوة القلوب ۱: ۲۴۸؛ أطیب البیان فی تفسیر القرآن ۵: ۶.

۴. دعای سمات، مفاتیح الجنان.

«تابوت» یعنی صندوق، که از آن به عنوان «صندوق عهد» یاد می‌شود. مطابق روایات ما و گفتار مفسران، از جمله «ابن عباس» این صندوق، همان است که مادر موسی طبق الهام الهی، آن را ساخت و موسی را که در آن هنگام نوزاد بود، برای حفظ از گزند دژخیمان فرعون، در میان آن نهاد و به رود نیل انداخت. آب صندوق را حرکت داد و مأموران فرعون صندوق را دیدند. آن را گرفته و به فرعون تحویل دادند. صندوق را باز کردند و نوزادی در آن یافتند. «آسیه» همسر فرعون، باعث شد گزندی به نوزاد نرسد و او را نگهداری و تربیت کرد. از آن پس صندوق، در خانه فرعون نگهداری می‌شد. پس از هلاکت فرعون و فرعونیان، صندوق در اختیار بنی اسرائیل قرار گرفت. آنان احترام ویژه‌ای به صندوق پرخاطره که روزی وسیله نجات موسی گردید، می‌کردند و آن را مقدس می‌شمردند و بی‌حرمتی به آن را گناه نابخشودنی می‌دانستند، تا آن جا که موسی در روزهای آخر عمر، الواح مقدس تورات را که احکام خدا در آن نوشته شده بود، به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد و به وصی خود «یوشع بن نون» سپرد. به این ترتیب، صندوق، اهمیت بیشتری در میان بنی اسرائیل پیدا کرد. به آن تبرک می‌جستند و در جنگ‌ها آن را همراه می‌بردند. صندوق مایه آرامش خاطر آنان می‌شد. تا زمانی که صندوق و محتویات ارزشمند آن، نزد آنان بود، سربلند زندگی می‌کردند ولی بعدها بر اثر ضعف و سستی، دشمنان بر آنان چیره شده و صندوق را از آنان گرفتند.

دیری نگذشت که «اشموئیل» طبق آیه فوق به آنان وعده داد به زودی صندوق عهد، به عنوان نشانه صدق گفتارش، به آنان باز خواهد گشت.

دشمنان و بت پرستان، مدتی صندوق را در اختیار گرفته بودند، ولی گرفتار بلا و ناراحتی شدند و با خود گفتند: گرفتاری ما به سبب صندوق است. از این رو تصمیم گرفتند آن را از شهر و دیار خود بیرون ببرند. صندوق را به دو گاو بستند و به سوی بیابان روانه کردند. اتفاقاً این ماجرا مقارن انتصاب «طالوت» به عنوان فرمانده بنی اسرائیل از طرف «اشموئیل» بود. فرشتگان (نیروهای نامرئی خدا) گاوها را به طرف شهر آوردند و به این ترتیب، صندوق در اختیار اشموئیل و بنی اسرائیل قرار گرفت. از این رو، حمل صندوق در آیه، به فرشتگان نسبت داده شده است. به این ترتیب،

صندوق یعنی «میراث معنوی و فرهنگی» بزرگ به دست بنی اسرائیل افتاد و نشانه صدق اشموئیل در انتخاب طالوت برای فرماندهی بنی اسرائیل گردید.^۱

آنچه گفتیم خلاصه‌ای از تاریخچه مواریث و صندوق عهد بود که مایه آرامش و دلگرمی بنی اسرائیل، نسل به نسل می‌شد و نشانه صدق پیامبران بود؛ یعنی اگر پیامبری از دنیا می‌رفت و صندوق در خانه شخصی پیدا می‌شد، دلیل آن بود که وی پیامبر بعدی است.»

مطالب دیگری نیز در خصوص تابوت سکینه وارد شده است؛ از جمله در کتاب قرب الإسناد حمیری^۱ حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که حضرت درباره تفسیر «سکینه» این سکینه رایحه‌ای است بهشتی که به شکل صورت انسانی از صندوق خارج می‌شد و آن صندوق هم اینک نزد ماست. و همین معنا نیز از حضرت رضا علیه السلام وارد شده است.

«عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا كَانَ تَابُوتُ مُوسَى وَكَمْ كَانَ سَعْتُهُ؟ قَالَ: ثَلَاثُ أَذْرَعٍ فِي ذِرَاعَيْنِ قُلْتُ مَا كَانَ فِيهِ قَالَ عَصَا مُوسَى وَالسَّكِينَةُ قُلْتُ وَمَا السَّكِينَةُ قَالَ رُوحُ اللَّهِ يَتَكَلَّمُ كَانُوا إِذَا اِخْتَلَفُوا فِي شَيْءٍ كَلَّمَهُمْ وَأَخْبَرَهُمْ بِبَيَانٍ مَا يُرِيدُونَ.»

یونس بن عبدالرحمن گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم تابوت عهد موسی چه بود؟ و گشادگی آن چه مقدار بود؟ فرمود: «طول و عرضش سه ذراع در دو ذراع بود.» عرض کردم: در آن چه بود؟ فرمود: «عصای حضرت موسی و سکینه.» پرسیدم: سکینه چیست؟ فرمود: «روح خدا که سخن می‌گفت. هر گاه در چیزی اختلاف می‌نمودند با ایشان سخن می‌گفت و با بیان

آنچه قصد کرده بود به آنان خبر می داد.»^۱

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «به خدا سوگند تمام ترکه جمیع پیغمبران، حتی عصای موسی و تابوتی که در او است و بقیه آن چه از آل موسی و آل هارون ماند که ملائکه برمی دارند، نزد امام زمان علیه السلام است.»^۲

اسحاق ثعلبی گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ فِي غَارِ ثُورٍ فِي جَبَلِهَا (وَقِيلَ غَارِ غَيْرَانَ) رِضْرَاضاً مِنْ أَلْوَابِ مُوسَى وَكِسْرِ عَصَاهُ وَرِضْرَاضاً فِيهِ تَابُوتُ السَّكِينَةِ فُلَيْسَ تَمْرٌ سَحَابَةٌ شَرْقِيَّةٌ وَلا غَرْبِيَّةٌ وَكَوْفِيَّةٌ وَلا قِبْلِيَّةٌ إِلا أَحَبَّتْ أَنْ تُلْقَى بِرِكَتِهَا وَلا تَمُضِي الْآيَامُ وَالليالى حَتَّى يَسْتَخْرِجَهَا الْمَهْدَى.»^۳

«در غار ثور در کوه آن (گفته شده غار غیران) ریزه‌هایی از تابوت «سکینه» وجود دارد. پس ابری شرقی و غربی و کوفه‌ای و قبله‌ای از آن جا عبور نمی‌کند، مگر این که دوست دارد برکتش را به آن جافرو ریزد و روزها و شب‌ها نمی‌گذرد، مگر این که «مهدی علیه السلام» آن را استخراج می‌کند.»
 در روایتی وارد شده که مهدی علیه السلام تابوت سکینه را از غار انطاکیه و اسفار تورات را از کوه‌های شام بیرون آورده و به وسیله آن اسفار با

۱. معانی الأخبار: ۲۸۵.

۲. الهدایة الکبری: ۴۰۴.

۳. الملاحم والفتن: ۱۱۶؛ ینابیع المودة ۳: ۱۳۶ و ۱۳۸.

یهود محاجّه می نماید، پس بسیاری از آنان تسلیم وی خواهند شد.^۱
شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که از صادقین علیهم السلام
خبر رسیده: «تابوت و عصای موسی، در دریای طبرستان است و در
عهد حضرت صاحب الزمان علیه السلام از آن جا بیرون می آورند.»^۲
بنابراین تابوت الشهادة اکنون نزد امام مهدی «عج» است. پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: «صندوق مقدّس از دریاچه طبریه به
دست وی (امام مهدی «عج») آشکار می شود و آن را آورده و در پیشگاه
مقدّس او در بیت المقدس قرار می دهند و چون یهودیان آن را مشاهده
می نمایند به جز اندکی، بقیه آنان ایمان می آورند.»^۳



جفر ابیض (سفید)

بدون مقدمه به سراغ روایات می رویم:
ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: «جفر، نزد ماست، مردم
چه می دانند جفر چیست؟» عرض کردم: جفر چیست؟ فرمود:
«مخزنی است از چرم که علم انبیاء و اوصیاء و علم دانشمندان گذشته

۱. ینابیع المودة ۳: ۱۳۶؛ منتخب الأثر: ۳۰۹، الزام التناصب: ۲۰۲.

۲. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ۳: ۳۶۸.

۳. الملاحم و الفتن: ۵۷؛ منتخب الأثر: ۳۰۹.

بنی اسرائیل در آن است.^۱

حسین بن ابی العلاء گوید شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

«إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ قَالَ زَبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ
 مُوسَى وَ أَنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ
 مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا أَرَعَمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآنًا وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَنَا
 نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى فِيهِ الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ وَ رُبْعُ الْجِلْدَةِ وَ أَرْشُ
 الْخَدَشِ.»^۲

«جفرِ ابیضِ نزد من است.» عرض کردم: در آن چیست؟
 فرمود: «زبورِ داود و توراتِ موسی و انجیلِ عیسی و صحفِ
 ابراهیم و حلال و حرام و مصحفِ فاطمه، و معتقد نیستم که
 در مصحف چیزی از قرآن باشد. در آن است آنچه مردم به ما
 احتیاج دارند - و ما به کسی احتیاج نداریم - حتی مجازاتِ
 یک تازیانه و نصفِ تازیانه و یک چهارمِ تازیانه و جریمه
 خراش در آن هست.»

امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند:

«... فَوْعَاءٌ فِيهِ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ أَنْجِيلُ عِيسَى وَ زَبُورُ دَاوُدَ وَ كُتُبُ اللَّهِ.»^۳

«جفرِ ابیض (سفید) کیسه‌ای است که در آن توراتِ موسی و

۱. الکافی ۱: ۲۴۰.

۲. الکافی ۱: ۲۴۰.

۳. الاحتجاج ۱: ۲۵۱.

انجیل عیسی و زبور داود و کتب نخستین خداوند در آن است.»

ابو عبیده گوید: یکی از شیعیان از حضرت صادق علیه السلام راجع به جفر پرسید، حضرت فرمود:

«هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا.»^۱

«جفر پوست گاوی است پر از علم.»

«أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ فِي الْجَفْرِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَنْزَلَ الْوَاخَ مُوسَى عليه السلام أَنْزَلَهَا عَلَيْهِ وَفِيهَا تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُ مُوسَى أُوحِيَ إِلَيْهِ أَنْ اسْتَوْدِعِ الْوَاخَ وَهِيَ زَبْرَجْدَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ الْجَبَلِ فَاتَى مُوسَى الْجَبَلَ فَأَنْشَقَ لَهُ الْجَبَلَ فَجَعَلَ فِيهِ الْوَاخَ مَلْفُوفَةً فَلَمَّا جَعَلَهَا فِيهِ انْطَبَقَ الْجَبَلُ عَلَيْهَا فَلَمْ تَزَلْ فِي الْجَبَلِ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا عليه السلام فَأَقْبَلَ رَكْبًا مِنَ الْيَمَنِ يُرِيدُونَ النَّبِيَّ عليه السلام فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى الْجَبَلِ انْفَرَجَ وَخَرَجَتِ الْوَاخُ مَلْفُوفَةً كَمَا وَضَعَهَا مُوسَى عليه السلام فَأَخَذَهَا الْقَوْمُ فَلَمَّا وَقَعَتْ فِي أَيْدِيهِمْ أُلْقِيَ فِي قُلُوبِهِمْ أَنْ لَا يَنْظُرُوا إِلَيْهَا وَهَابُوهَا حَتَّى يَأْتُوا بِهَا رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام وَأَنْزَلَ اللَّهُ جِبْرَائِيلَ عَلَى نَبِيِّهِ فَأَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الْقَوْمِ وَبِالَّذِي أَصَابُوا فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَى النَّبِيِّ صلوات الله عليه وآله ابْتَدَأَهُمُ النَّبِيُّ عليه السلام فَسَأَلَهُمْ عَمَّا وَجَدُوا فَقَالُوا وَمَا

عِلْمُكَ بِمَا وَجَدْنَا فَقَالَ أَخْبَرَنِي بِهِ رَبِّي وَ هِيَ الْأَوْاحُ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْرَجُوهَا فَدَفَعُوهَا إِلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَ قَرَأَهَا وَ كَتَابَهَا
بِالْعِبْرَانِي ثُمَّ دَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ دُونَكَ هَذِهِ فِيهَا عِلْمُ
الْأَوَّلِينَ وَ عِلْمُ الْآخِرِينَ وَ هِيَ الْأَوْاحُ مُوسَى وَ قَدْ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أُدْفَعَهَا
إِلَيْكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَسْتُ أَحْسِنُ قِرَاءَتَهَا قَالَ إِنَّ جِبْرَائِيلَ أَمَرَنِي أَنْ
أَمْرَكَ أَنْ تَضَعَهَا تَحْتَ رَأْسِكَ لِيَلْتَكَ هَذِهِ فَإِنَّكَ تُصْبِحُ وَ قَدْ عُلِّمْتَ
قِرَاءَتَهَا قَالَ فَجَعَلَهَا تَحْتَ رَأْسِهِ فَأَصْبَحَ وَ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ فِيهَا
فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَنْسَخَهَا فَنَسَخَهَا فِي جِلْدِ شَاةٍ وَ هُوَ الْجَفْرُ وَ
فِيهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ هُوَ عِنْدَنَا وَ الْأَوْاحُ وَ عَصَا مُوسَى عِنْدَنَا وَ
نَحْنُ وَرِثْنَا النَّبِيَّ

تفسیر العیاشی مثله و زاد فی آخره قال قال أبو جعفر ﷺ تلك
الصخرة التي حفظت الواح موسى تحت شجرة في واد يعرف بكذا.^۱
ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق ﷺ نقل کرد که فرمود: «در
جفر است که خداوند وقتی الواح را بر موسی نازل کرد و در
آن توضیح هر چیز هست و او تا روز قیامت خواهد بود.
پس از پایان نبوت موسی خدا به او وحی کرد که الواح را به
امانت به کوهی بسپارد. الواح، زمردی از بهشت بود، موسی
کنار رفت، کوه شکاف خورد. الواح را پیچیده در آن گذاشت
وقتی آنها را قرار داد کوه به هم آمد و پیوسته در آن کوه بود تا

حضرت محمد ﷺ مبعوث گردید. قافله‌ای از یمن خدمت پیامبر آمدند. به آن کوه که رسیدند کوه باز شد. الواح همان طور پیچیده به همان صورتی که موسی نهاده بود بیرون آمد و آنها الواح را برداشتند.

وقتی خدمت پیامبر رسیدند ابتداء پیامبر از آنها راجع به آنچه یافته بودند سؤال کرد. پرسیدند: از کجا فهمیدی که ما چیزی پیدا کرده‌ایم فرمود: «خدا به من اطلاع داد و آن الواح است.» گفتند: ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبری و الواح را تقدیم کردند.

پیامبر ﷺ به آن نگاه کرد و با اینکه به عبرانی نوشته شده بود خواند. بعد امیرالمؤمنین علیه السلام را خواست و فرمود: «این را داشته باش که در آن علم گذشتگان و آیندگان است. این الواح موسی است که خدا به من دستور داده در اختیار تو بگذارم.» امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! من نمی‌توانم آنها را بخوانم.» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل به من گفته که به تو بگویم این الواح را امشب زیر سر خود بگذار فردا صبح که برخیزی می‌توانی بخوانی.» شب، امیرالمؤمنین این الواح را زیر سر خود گذاشت و صبح که شد تمام آنها را خدا به او آموخته بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «در یک پوست گوسفند از آن نسخه برداری کن!» حضرت علیه السلام هم نسخه‌ای

از آن برداشت و همان جفر است که در آن علم گذشتگان و آیندگان است و آن نزد ما است با الواح و عصای موسی و ما وارث پیامبریم.»

در تفسیر عیاشی در آخر خبر افزوده که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «آن سنگی که الواح در آن بود زیر درختی بود در محلی بنام فلان.»

حضرت رضا علیه السلام جفر را یکی از نشانه‌های امامت دانسته و ضمن روایاتی فرمودند:

«... وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجَفْرُ الْأَكْبَرُ وَالْأَصْغَرُ إِهَابٌ مَاعِزٍ وَإِهَابٌ كَبِشٍ فِيهِمَا جَمِيعُ الْعُلُومِ حَتَّى أَرْشِ الْخَدَشِ وَ حَتَّى الْجِلْدَةِ وَ نِصْفِ الْجِلْدَةِ وَ ثُلُثِ الْجِلْدَةِ...»^۱

«برای امام چند علامت است: «... جفر اکبر و اصغر که به اندازه پوست یک قوچ است و همه احکام فرعی و جزئی در آن ثبت شده، در دست اوست...»



سلاح انبیاء علیهم السلام

امام صادق علیه السلام در حدیثی به سعید سمان فرمودند:

«... وَإِنَّ عِنْدِي لَمِثْلَ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَمِثْلَ السَّلَاحِ فِينَا كَمِثْلِ
التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي أَيِّ أَهْلِ بَيْتٍ وَجِدَ
التَّابُوتُ عَلَى أَبْوَابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوءَةَ وَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السَّلَاحُ مِنَّا أُوتِيَ
الإِمَامَةَ...»^۱

«آنچه را فرشتگان (از اسلحه برای پیغمبران سابق) آورده‌اند
نزد من است و داستان سلاح در خاندان ما همان داستان
تابوت در بنی اسرائیل است که بر در هر خاندانی که تابوت
پیدا می‌شد، نشانه اعطاء نبوت به او بود و سلاح به هر کس از
ما خانواده رسد امامت به او داده می‌شود.»



گلیم حضرت هاجر علیه السلام

امام باقر علیه السلام در ضمن روایاتی که داستان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام را برای ابابصیر روایت می‌کنند، فرمودند: «... چون پدر و پسر به فرمان خدا تسلیم شده و صورت فرزندش را به منظور قربانی کردن روی خاک نهاد، اسماعیل عرض کرد: ای پدر! صورتت را از صورت من بازدار و صورت من را بپوشان دست و پایم را نیز ببند آنگاه کارد را بر حلقومم بگذار! ابراهیم گفت: هم دستت را بیندم و هم تو را سر ببرم؟ هرگز این دوکار را با هم انجام نمی‌دهم!» امام باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام فرشی را که روی حیوان سواری بود به روی زمین پهن کرد و صورت اسماعیل را بر آن گذاشت. چون کارد بر گلویش نهاد پیرمردی ظاهر شد گفت ای ابراهیم می‌خواهی فرزندی را ذبح کنی که یک چشم بر هم زدن معصیت خدا را بجا نیاورده! گفت پروردگارم امر فرموده. آن پیر جواب داد: پروردگار چنین فرمانی نمی‌دهد بلکه شیطان تو را امر کرده است. حضرت علیه السلام فرمود: وای بر تو! هیچ وقت شیطان قدرت ندارد به من امر و نهی کند دور شو از نزد من! و تصمیم بر ذبح گرفت...»^۱

این گلیم و فرش که متعلق به مادر حضرت اسماعیل علیه السلام یعنی هاجر علیه السلام بود، به عنوان یادگاری از آن واقعه مهم در تاریخ بشریت نزد

امام زمان «عج» موجود است.



رِیسمان و طنابی که از اشیاء داخل تابوت بنی اسرائیل است

و امام سجاد علیه السلام آن را به امام باقر علیه السلام داد و امام باقر علیه السلام یک سر آن را به جابر داد در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و یک تکانی آهسته به آن داد که در این هنگام مدینه به زلزله درآمد، به خاطر سکوت مردم مدینه نسبت به ظلم به اهل بیت علیهم السلام.



زره‌های حضرت داود «ع»

که حضرت داود علیه السلام به تعداد ۳۱۳ نفر اصحاب امام زمان علیه السلام بافته است و الان نزد حضرت علیه السلام است.

عرب به زره «درع» می‌گویند. پیراهنی بود ساخته شده از رشته‌های فنی و ساخت زره به حضرت داود و حضرت سلیمان علیهم السلام منسوب است زیرا آنان نخستین کسانی بودند که زره ساختند و به تن کردند.

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «به خدا سوگند تمام ترکه‌ی جمیع پیغمبران، حتی زره داود، نزد امام زمان علیه السلام است.»^۱

در روایات بسیاری می‌خوانیم که تمامی ودایع نبوت، پس از رحلت جانگداز رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیؑ رسید و این ودایع نسل اندر نسل به ائمه اطهار علیهم السلام رسیده تا به امام زمان «عج» رسیده است و در دست ایشان به عنوان امانت مانده تا هنگام قیام ایشان، ظاهر شود. از جمله این روایات، روایت زیر است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْوَفَاةُ دَعَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ يَا عَمَّ مُحَمَّدٍ تَأْخُذُ تَرَاثَ مُحَمَّدٍ وَتَقْضِي دَيْنَهُ وَتُنْجِزُ عِدَاتِهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي إِنِّي شَيْخٌ كَثِيرُ الْعِيَالِ قَلِيلُ الْمَالِ مَنْ يُطِيقُكَ وَأَنْتَ تُبَارِي الرِّيحَ قَالَ فَأَطْرَقَ عَلَيْهِ هُنَيْئَةٌ ثُمَّ قَالَ يَا عَبَّاسُ أَتَأْخُذُ تَرَاثَ مُحَمَّدٍ وَتُنْجِزُ عِدَاتِهِ وَتَقْضِي دَيْنَهُ فَقَالَ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي شَيْخٌ كَثِيرُ الْعِيَالِ قَلِيلُ الْمَالِ وَأَنْتَ تُبَارِي الرِّيحَ قَالَ أَمَا إِنِّي سَأُعْطِيهَا مَنْ يَأْخُذُهَا بِحَقِّهَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ يَا أَخَا مُحَمَّدٍ أَتُنْجِزُ عِدَاتِ مُحَمَّدٍ وَتَقْضِي دَيْنَهُ وَتَقْبِضُ تَرَاثَهُ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ذَاكَ عَلَيَّ وَ لِي قَالَ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ حَتَّى نَزَعَ خَاتَمَهُ مِنْ إِصْبَعِهِ فَقَالَ تَخْتَمُ بِهِذَا فِي حَيَاتِي قَالَ فَنَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ حِينَ وَضَعْتُهُ فِي إِصْبَعِي فَتَمَنَّنَيْتُ مِنْ جَمِيعِ مَا تَرَكَ الْخَاتَمُ ثُمَّ صَاحَ يَا بِلَالُ عَلَيَّ بِالْمَغْفَرِ وَالدَّرْعِ وَالرَّايَةِ وَالْقَمِيصِ وَذِي الْفَقَارِ وَالسَّحَابِ وَالبُرْدِ وَالأُبْرُقَةِ وَالْقَضِيبِ قَالَ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُهَا غَيْرَ سَاعَتِي تِلْكَ يَغْنِي الأُبْرُقَةَ فَجِيءَ بِشِقَّةٍ كَادَتْ تَخْطَفُ الأَبْصَارَ فَإِذَا هِيَ مِنْ أُبْرُقِ الْجَنَّةِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ جِبْرَائِيلَ أَتَانِي بِهَا وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اجْعَلْهَا فِي حَلَقَةِ

الدَّرْعِ وَ اسْتَدْفِرُ بِهَا مَكَانَ الْمِنْطَقَةِ ثُمَّ دَعَا بِزَوْجِي نِعَالِ عَرَبَيْنِ جَمِيعاً
 أَحَدَهُمَا مَخْصُوفٌ وَ الْآخَرَ غَيْرُ مَخْصُوفٍ وَ الْقَمِيصَيْنِ الْقَمِيصِ الَّذِي
 أُسْرِيَ بِهِ فِيهِ وَ الْقَمِيصِ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ يَوْمَ أُحُدٍ وَ الْقَلَانِسِ الثَّلَاثِ
 قَلَنْسُوءَةَ السَّفَرِ وَ قَلَنْسُوءَةَ الْعِيدَيْنِ وَ الْجَمْعِ وَ قَلَنْسُوءَةَ كَانِ يَلْبَسُهَا وَ
 يَقْعُدُ مَعَ أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بِلَالُ عَلَيَّ بِالْبَغْلَتَيْنِ الشَّهْبَاءِ وَ الدُّنْدُلِ وَ
 النَّاقَتَيْنِ الْعَضْبَاءِ وَ الْقِصْوَاءِ وَ الْفَرَسَيْنِ الْجَنَاحِ كَانَتْ تُوَقَّفُ بِبَابِ
 الْمَسْجِدِ لِحَوَائِجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَبْعَثُ الرَّجُلَ فِي حَاجَتِهِ فَيَرْكَبُهُ
 فَيَرْكُضُهُ فِي حَاجَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَيْرُومٍ وَ هُوَ الَّذِي كَانَ يَقُولُ أَقْدِمُ
 حَيْرُومَ وَ الْحِمَارِ عَفِيرٍ فَقَالَ اقْبِضْهَا فِي حَيَاتِي فَذَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ
 أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ مِنَ الدَّوَابِّ تُوَفِّيَ عَفِيرٌ سَاعَةَ قُبُضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَطَعَ
 خِطَامَهُ ثُمَّ مَرَّ يَرْكُضُ حَتَّى أَتَى بِئْرَ بَنِي خَطْمَةَ بِقُبَا فَرَمَى بِنَفْسِهِ فِيهَا
 فَكَانَتْ قَبْرَهُ.»^۱

امام صادق عجل الله فرجه فرمود: «چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید،
 عباس بن عبد المطلب و امیر المؤمنین عجل الله فرجه را طلب کرد و به
 عباس فرمود: «عموی محمد! قبول می کنی که ارث محمد را
 ببری و قرضش را بپردازی و به وعده هایش وفا کنی؟» او
 نپذیرفت و گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم قربانت، من پیر
 مردم، عیالم بسیار و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد
 مسابقه گذاشته ای چه کسی طاقت وصایت ترا دارد؟»

حضرت صلی الله علیه و آله اندکی سر پائین انداخت و سپس فرمود: «عبّاس می‌پذیری که ارث محمد را ببری و قرضش را ادا کنی و وعده‌هایش را عملی کنی؟» عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت پیر مردی عیالمند و نادارم و تو بآباد مسابقه داری.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «این وصیت را به کسی می‌سپارم که شایسته دریافت آن است.» سپس فرمود: «ای علی! ای برادر محمد! قبول داری که وعده‌های محمد را عمل کنی و قرضش را بپردازی و میراثش را بگیری؟ [دقت دارید در کیفیت سؤال حضرت از این دو نفر که نکته‌ای لطیف نهفته است و آن اینکه در خطاب به عبّاس اولاً گرفتن میراث را می‌فرماید و نسبت به علی علیه السلام قرض و وعده را مقدم می‌دارد تا تلویحاً اشاره به طرز فکر آن دو نفر نموده باشد] علی علیه السلام عرض کرد: «آری پدر و مادرم بقربانت، سود و زیانش با من.» علی علیه السلام فرمود: «من به پیغمبر نظر می‌کردم، دیدم انگشتر خویش از انگشت بیرون کرد و فرمود: تا من زنده‌ام این انگشتر بدست کن، چون در انگشتم نهادم، به آن نظر کردم و آرزو بردم که از تمام ترکه آن حضرت همین انگشتر را داشته باشم. سپس فریاد زد، ای بلال! آن کلاه خود و زره و پرچم و پیراهن و ذوالفقار و عمامه سحاب و جامه برد و کمر بند و عصا را بیاور، علی علیه السلام فرماید: من تا آن ساعت آن

کمر بند را ندیده بودم، قطعه و رشته‌ای آورد که چشمها را خیره می‌کرد و معلوم شد که از کمر بندهای بهشتی است، پیغمبر فرمود: ای علی، جبرئیل این را برایم آورد و گفت: ای محمد این را در حلقه‌های زره بگذار و در جای کمر بند بکمر ببند، سپس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی وصله داشت و دیگری بی‌وصله بود و دو پیراهن خواست یکی پیراهنی که با آن به معراج رفته بود و دیگر پیراهنی که با آن به جنگ احد رفته بود و سه کلاه را طلب کرد: کلاه مسافرت و کلاه روز عید فطر و قربان و روزهای جمعه و کلاهی که به سر می‌گذاشت و با اصحابش مجلس می‌کرد، سپس فرمود: ای بلال دو استر: شهباء و دلدل و دو شتر: عضباء، و قصوی و دو اسب، جناح و حیزوم را بیاور! جناح اسبی بود که بدر مسجد بسته بود و پیغمبر برای کارهای شخصی خود مردی را می‌فرستاد که آن را سوار شود و بتازد و حیزوم اسبی بود که پیغمبر به او می‌فرمود: پیش برو! و الاغی را که عفیر نام داشت آورد. پیغمبر فرمود: تا من زنده‌ام، اینها را دریافت کن. امیر المؤمنین علیه السلام گوید: نخستین چارپائی که مرد، همان عفیر بود، ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت، افسارش را پاره کرد و می‌تاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی خطمه رسید، خود را در آن افکند و همان چاه گورش گشت...»

پیدا است که این امانات نسل به نسل بین امامان معصوم علیهم السلام گشته تا به دست با کفایت امام زمان «عج» رسیده است.



سلاح و شمشیر پیامبر «ص»

که جبرئیل برای حضرت صلی الله علیه و آله می آورد و زیور آن از نقره است و نام آن ذوالفقار است و در دسته و لبه آن نشانه وجود دارد، و از نشانه‌های اصلی امامت می باشد و در نزد ائمه علیهم السلام از اهمیت زیادی برخوردار بود. شمشیر، رایج ترین سلاح عرب در دوره پیش از اسلام و در همه ممالک آن زمان بود، در اسلام نیز جایگاه ویژه‌ای داشت و مهم ترین سلاح مسلمانان در جهادها به شمار می رود. اهمیت شمشیر در جهاد تا بدان جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«السيوف مفتاح الجنة»^۱

شمشیرها کلیدهای بهشتند.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ

قُوَّةٍ﴾^۲ روایت شده است که فرمود: «مقصود از «قوة» شمشیر و سپر^۳

۱. مستدرک وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳.

۲. سوره مبارکه انفال، آیه ۶۰.

۳. در عرب به نام‌های «مجن، ترس، درع» خوانده می شد که همه به یک معناست. یعنی چیزی که از پوست حیوانات، بدون بکار بردن چوب ساخته می شد و بوسیله آن خود را از زخم شمشیر حفظ

است.^۱

در ذکر اهمیت شمشیر همین بس که زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به خواستگاری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت داد، از او پرسید: «برای انجام گرفتن امر ازدواج از مال دنیا چه داری؟» عرض کرد: «شمشیر و اسب و زره و شتری دارم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شمشیر و اسب و و شتر را نمی توان صرف این کار کرد و همه آنها مورد نیاز توست.»^۲

از انواع شمشیر، شمشیر مشرفیه، شریجی، صمصام بوده است.^۳
 امام صادق علیه السلام فرمود:

«تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمَتَاعِ سَيْفًا وَ دِرْعًا وَ عَنزَةً وَ رَحْلًا وَ بَغْلَتَهُ
 الشَّهْبَاءَ فَوَرِثَ ذَلِكَ كُلَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»^۴

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان کالای خویش شمشیری و زرهی و نیزه‌ای و زینی و استر شهبایی داشت که در ترکه او بود و همه به علی بن ابی طالب علیه السلام به ارث رسید.» [یعنی چون این اسلحه نشانه امامت و جانشینی آن حضرت بود، به او منتقل شد و اینها مانند دین و وصیت از ترکه خارج است]

می کردند. بلوغ الارب فی احوال العرب ۳: ۶۷.

۱. المیزان ۹: ۱۷۱.

۲. زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام: ۲۹۳.

۳. پشتیبان نظامی در سپاه‌های صدر اسلام و مسیر تحول و تطور آن: ۲۳.

۴. الکافی ۱: ۲۳۵.

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ... وَ يَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱

«برای امام چند علامت است: ... اسلحه جنگی حضرت

رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نزد او باشد....»

حارثه بن مغیره نصری گوید: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض

کردم: امام به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: «به سکینه و وقار.»

عرض کردم: و دیگر به چه چیز؟ حضرت علیه السلام فرمود: «او را به

وسیله شناختن حلال و حرام می شناسی و به نیاز مردم به او و بی نیازی

او از مردم و همچنین سلاح پیامبر نزد او است.»^۲

«عَنْ سَعِيدِ السَّمَانِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ

رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فَقَالَا لَهُ أَفِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ قَالَ فَقَالَ لَا قَالَ

فَقَالَا لَهُ قَدْ أَخْبَرْنَا عَنْكَ الثَّقَاتُ أَنَّكَ تَفْتِي وَ تَقْرُ وَ تَقُولُ بِهِ وَ نُسَمِّيهِمْ

لَكَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ هُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَ تَشْمِيرٍ وَ هُمْ مِمَّنْ لَا يَكْذِبُ فَغَضِبَ

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ - مَا أَمَرْتَهُمْ بِهَذَا فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ

خَرَجَا فَقَالَ لِي أَتَعْرِفُ هَذَيْنِ قُلْتُ نَعَمْ هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقِنَا وَ هُمَا مِنَ

الزَّيْدِيَّةِ وَ هُمَا يَزْعُمَانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ

فَقَالَ كَذَبًا لَعْنَهُمَا اللَّهُ وَ اللَّهُ مَا رَأَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بِعَيْنَيْهِ وَ لَا

بِوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ وَ لَا رَأَهُ أَبُوهُ اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَهُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ

۱. من لا يحضره الفقيه ۴ : ۴۱۹.

۲. الغيبة للعماني : ۲۴۲.

الْحُسَيْنِ فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي مَقْبِضِهِ وَ مَا أَثَرٌ فِي مَوْضِعِ
مَضْرَبِهِ وَإِنْ عِنْدِي لَسَيْفٌ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...^۱

سعید سمان گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو مرد زیدی
مذهب بر آن حضرت وارد شدند و گفتند: آیا در میان شما
امامی که اطاعتش واجب باشد هست؟ (و مقصودشان اثبات
امامت زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود) حضرت علیه السلام فرمود:
«نه.» (امامی که مقصود شماست در میان ما نیست) آن دو نفر
گفتند: افراد مورد اعتمادی به ما خبر دادند که شما به آن فتوی
دهی و اعتراف کنی و عقیده داری و آن خبر دهندگان فلان و
فلان هستند که نام می بریم و ایشان دارای تقوی و کوشش در
عبادتند و دروغ نگویند، امام صادق علیه السلام خشمگین شد و
فرمود: «من به آنها چنین دستوری نداده‌ام.» چون آن دو نفر
آثار غضب بر چهره امام دیدند، بیرون رفتند.

حضرت علیه السلام به من فرمود: «این دو نفر را می شناسی؟» عرض
کردم: آری، اینها اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیّه
می باشند و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبد الله بن
حسن است، حضرت علیه السلام فرمود: «خدا لعنتشان کند، دروغ
می گویند. به خدا که عبد الله بن حسن آن را ندیده نه با یک
چشم و نه با دو چشمش و پدرش هم آن را ندیده، جز اینکه

ممکن است آن را نزد علی بن حسین دیده باشد، اگر راست می‌گویند، چه علامتی در دسته آن است؟ و چه نشانه و اثری در لبه تیغ آن است؟ همانا شمشیر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من است...»

«عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أُعَيْنَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا أُنَازِعُ فِيهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السِّلَاحَ مَذْفُوعٌ عَنْهُ لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ لَكَانَ خَيْرَهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَصِيرُ إِلَى مَنْ يَلْوِي لَهُ الْحَنَكُ فَإِذَا كَانَتْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ خَرَجَ فَيَقُولُ النَّاسُ مَا هَذَا الَّذِي كَانَ وَيَضَعُ اللَّهُ لَهُ يَدًا عَلَى رَأْسِ رَعِيَّتِهِ.»^۱

عبد الاعلی بن اعین گوید: شنیدم که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمود: «اسلحه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من است، کسی نسبت به آن با من نتواند نزاع کند (یعنی میراث مخصوص ماست یا آنکه خدا نگذارد کسی آن را بزور از ما برباید یا بودن آن را نزد ما انکار کند) سلاح از آسیب محفوظ است [در دست هر کس باشد از گناه و لغزش برکنار است] اگر بدست بدترین مخلوق خدا بیفتد بهترین ایشان شود (ولی خدا به دست او نمی‌اندازد) سپس فرمود: امر امامت در آخر به کسی برسد که چانه بسوی او کج شود (یعنی همه مطیع او شوند و یا آنکه طولانی شدن غیبتش سبب شود که مردم به شیعیانش دهن

کجی کنند و استهزاء نمایند) و چون خواست خدا درباره او صورت گیرد، قیام کند و مردم می گویند: این چه واقعه‌ای است؟ خدا از برکت آن حضرت بر سر رعیتش دست رحمت نهد (تا عقلشان کامل شود).

«عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السَّلَاحُ مَوْضُوعٌ عِنْدَنَا مَدْفُوعٌ عَنْهُ لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ كَانَ خَيْرَهُمْ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ حَيْثُ بَنَى بِالثَّقَفِيَّةِ وَكَانَ قَدْ شَقَّ لَهُ فِي الْجِدَارِ فَتَجَدَّ الْبَيْتُ فَلَمَّا كَانَتْ صَبِيحَةَ عُرْسِهِ رَمَى بِبَصَرِهِ فَرَأَى حَذْوَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ مِسْمَارًا فَفَزِعَ لِذَلِكَ وَقَالَ لَهَا تَحَوَّلِي فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُو مَوَالِيَّ فِي حَاجَةٍ فَكَشَطَهُ فَمَا مِنْهَا مِسْمَارٌ إِلَّا وَجَدَهُ مُضْرِبًا طَرْفَهُ عَنِ السَّيْفِ وَمَا وَصَلَ إِلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ.»^۱

موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «اسلحه [پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] نزد ما نهاده شده و از آسیب محفوظ است، اگر نزد بدترین مخلوق خدا بگذارند، بهترین ایشان شود. پدرم به من خبر داد که وقتی بازووجه ثقفیه خویش عروسی کرد، اطاقی را که اسلحه را در شکاف دیوار آن پنهان کرده بود، برای عروسی زینت کرده بودند، بامداد شب زفاف، چشمش به دیوار افتاد، در محل شکاف جای پانزده میخ دید و نگران شد، به عروس گفت: از اطاق بیرون رو که می خواهی غلامان را برای کاری بخوانم پس شکاف را بررسی کرد و دید سر میخ‌ها از طرف

شمشیر برگشته و به آن برخورد نکرده است.» [نقل این داستان دلیل محفوظ بودن اسلحه از آسیب است.]

«عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ دَفَعَتْ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام لَمَّا قَبِضَ وَرِثَ عَلَيَّ عليه السلام عِلْمَهُ وَسِلَاحَهُ وَمَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَلَمَّا خَشِينَا أَنْ نُغْشَى اسْتَوْدَعَهَا أُمَّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَبَضَهَا بَعْدَ ذَلِكَ عَلَيَّ بِنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ فَقُلْتُ نَعَمْ ثُمَّ صَارَ إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ وَصَارَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ.»^۱

حمران گوید: از امام باقر عليه السلام درباره آنچه مردم می گویند که نامه مهرشده‌ای به ام سلمه داده شد، پرسیدم. امام عليه السلام فرمود: «چون پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشت، علمش و سلاحش و هر چه نزد او بود به علی عليه السلام به ارث رسید، سپس به حسن و پس از او به حسین عليه السلام رسید و چون نگران شدیم که گرفتار شویم [و در داستان کربلا آن اسلحه به دست دشمن افتد] حسین عليه السلام آن را به ام سلمه سپرد. سپس علی بن الحسین عليه السلام آن را بازگرفت.» من عرض کردم: آری چنین است، سپس به پدر شما رسید و پس از وی به شما رسید؟ فرمود: «بلی.»

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّمَا مَثَلُ السَّلَاحِ فِيْنَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَيُّ أَهْلِ بَيْتٍ وَجَدَ التَّابُوتَ عَلَى بَابِهِمْ

أوتُوا النُّبُوَّةَ فَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السَّلَاحُ مِنَّا أُوتِيَ الْإِمَامَةَ.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل تابوت بر در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می‌گشت، نبوت به آنها داده می‌شد، هر کس از ما هم که سلاح به دستش رسد، امامت به او داده می‌شود.»
در حدیثی دیگر فرمودند:

«إِنَّمَا مَثَلُ السَّلَاحِ فِيْنَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمَلِكِ فَأَيْنَمَا دَارَ السَّلَاحِ فِيْنَا دَارَ الْعِلْمِ.»^۲

«داستان سلاح در خاندان ما داستان تابوت در بنی اسرائیل است، هر کجا تابوت دور می‌زد، ملک نبوت در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور زند، علم امامت دنبالش باشد.»
«عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ إِنَّمَا مَثَلُ السَّلَاحِ فِيْنَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ أُوتُوا النُّبُوَّةَ وَ حَيْثُمَا دَارَ السَّلَاحِ فِيْنَا فَتَمَّ الْأَمْرُ قُلْتُ فَيَكُونُ السَّلَاحُ مُرَائِلًا لِلْعِلْمِ قَالَ لَا.»^۳

صفوان از قول امام رضا علیه السلام گفته که: امام باقر علیه السلام می‌فرمود:
«داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت در بنی اسرائیل

۱. الکافی ۱ : ۲۳۷.

۲. الکافی ۱ : ۲۳۷.

۳. الکافی ۱ : ۲۳۷.

است، هر کجا تابوت دور می زد، نبوت عطا می شد و در میان ما هر کجا سلاح دور زند، امر امامت آنجا است.» عرض کردم: آیا سلاح از علم جدا می شود؟ (ممکن است سلاح بدست کسی افتد که علم امامت نداشته باشد؟) حضرت علیه السلام فرمود: «نه.»

ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«... دِرْعَةُ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السَّابِغَةُ وَ سَيْفُهُ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذُو الْفَقَارِ...»^۱

«... [امام زمان «عج» هنگام قیام] زره بلند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شمشیر ایشان را که ذو الفقار است، با خود دارد.»

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ؟ قَالَ: إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَ وَهَى سُلْطَانُهُمْ وَ طَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا وَ رَفَعَ كُلُّ ذِي صِصِيَّةٍ صِصِيَّتَهُ وَ ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَ أَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ وَ مَا تَرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ سَيْفُهُ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ رَايَتُهُ وَ قَضِيبُهُ وَ فَرَسُهُ وَ لَأَمْتُهُ وَ سَرَجُهُ.»^۲

یعقوب سراج گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فرج شیعه

۱. الغيبة للثعمانی: ۳۰۸.

۲. الغيبة للثعمانی: ۲۷۲.

شما کی خواهد بود؟ فرمود: «هر وقت حضرت صاحب الامر با ارثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به سوی مکه رهسپار شود.»

عرض کردم: ارثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: «شمشیر او و زره او و عمامه او و عبای پشمین او و پرچم او و عصای او و اسب او و آلات جنگی او و زین مرکب او.»



زره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نام ذات الفضول

زره پیامبر صلی الله علیه و آله از موازین انبیاء است که همراه حضرت حضرت مهدی «عج» می باشد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی به سعید سمّان فرمودند:

«... وَإِنَّ عِنْدِي ... وَ دِرْعَهُ ... فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي دِرْعِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ ... وَ لَقَدْ لَبَسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَخَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ خَطِيطًا وَ لَبَسْتُهَا أَنَا فَكَانَتْ وَ كَانَتْ وَ قَائِمًا مَنْ إِذَا لَبَسَهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»^۱

«پرچم و جوشن و زره و کلاه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است، اگر راست می گویند [که این زره دست دیگران است؟]

چنانچه عبدالله حسن می گفت زره و سلاح پیامبر نزد من است. [در زره پیغمبر صلی الله علیه و آله چه علامتی است؟ ... پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی به زمین می کشید و من آن را پوشیدم همچنان بود و قائم ما کسی است که - ان شاء الله - چون آن را بپوشد به اندازه قامتش باشد. »

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَيْسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ الْفُضُولِ فَخَطَّتْ وَ لَبِسْتُهَا أَنَا فَفَضَلْتُ.»^۱

«پدرم زره پیامبر صلی الله علیه و آله به نام ذات الفضول را به تن کرد، ولی به زمین کشیده شد، من آن را پوشیدم، از قامت بلندتر بود.»

از اخبار چنین بر می آید که در نزد ائمه دو زره است یکی علامت امامت بود که بر قامت هر امامی درست در می آمد و دیگری علامت قائم آل محمد «عج» است که فقط به اندازه قامت حضرت قائم علیه السلام است.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَمَسَّ صَدْرَكَ فَقَالَ أَفْعَلْ فَمَسِسْتُ صَدْرَهُ وَ مَنَّاكِبَهُ فَقَالَ وَ لِمَ يَا بَا مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُ أَبَاكَ وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّ الْقَائِمَ وَ أَسْعُ الصَّدْرِ مُسْتَرْسِلُ الْمُنْكَبِينَ عَرِيضٌ مَا بَيْنَهُمَا فَقَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ إِنَّ أَبِي لَيْسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ كَانَتْ تُسْحَبُ عَلَى الْأَرْضِ وَ إِنِّي لَبِسْتُهَا

فَكَانَتْ وَ كَانَتْ وَ إِنَّهَا تَكُونُ مِنَ الْقَائِمِ كَمَا كَانَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 مُشْمَرَةً كَأَنَّهُ تُرْفَعُ نِطَاقُهَا بِحَلَقَتَيْنِ»^۱

ابوبصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت
 گردم! من می خواهم دستی روی سینه شما بکشم.
 حضرت علیه السلام فرمود: «مانعی ندارد.» من دست به سینه و
 دوشهای مبارک حضرت کشیدم. حضرت علیه السلام فرمود: «ای
 ابوبصیر! چرا چنین می کنی؟» عرض کردم: قربانت گردم! من
 از قدرت شنیدم که می فرمود: قائم ما سینه ای گشاده و
 دوشهایی باز و عریض دارد.

حضرت علیه السلام فرمود: «ای ابوبصیر! پدرم زره پیغمبر صلی الله علیه و آله را
 پوشید برایش بلند بود بطوری که روی زمین کشیده می شد،
 من هم وقتی آن زره را پوشیدم به زمین می رسید ولی چون
 قائم بپوشد، مثل این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشیده است و
 دامن آن به زمین کشیده نمی شود. گویی اطراف آن را گره
 زده اند.»

ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«... دِرْعُهُ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّابِغَةُ وَ سَيْفُهُ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 ذُو الْفَقَارِ...»^۲

۱. بحار الانوار ۵۲: ۲۳.

۲. الغيبة للذعمانی: ۳۰۸.

«... [امام زمان «عج» هنگام قیام] زره بلند رسول خدا ﷺ و شمشیر ایشان را که ذو الفقار است، با خود دارد.»

در حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام درباره وقایع پس از ظهور به مفضل فرمود: «وقتی لشکر سید حسنی وارد کوفه می شود، حسنی از لشکر خود جدا شده و حضرت مهدی «عج» نیز از لشکر جدا شده و میان دو لشکر قرار می گیرند. حسنی خطاب به حضرت «عج» می گوید: اگر تو مهدی آل محمد هستی، زره جد تو رسول خدا ﷺ به نام ذات الفضول کجاست؟... پس حضرت جوالی یا مانند آن را حاضر می نماید که او را سَفَط می گویند و در آنچه او خواسته در آن است.»

مفضل پرسید: ای آقای من! همه آنها در سَفَط است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «بلی! والله! و همچنین ترکه جمیع پیغمبران هم در آن قرار دارد.»^۱

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ قَالَ: إِذَا اِخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَ وَهَى سُلْطَانُهُمْ وَ طَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَئَتَهَا وَ رَفَعَ كُلُّ ذِي صِصِيَّةٍ صِصِيَّتَهُ وَ ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَ أَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتَرَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قُلْتُ: وَ مَا تَرَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ سَيْفُهُ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ رَايَتُهُ وَ قَصِيْبُهُ وَ فَرَسُهُ وَ لَأَمَّتُهُ

وَسَزَجُهُ»^۱

یعقوب سراج گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فرج شیعه شما کی خواهد بود؟ فرمود: «هر وقت حضرت صاحب الامر با ارثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به سوی مکه رهسپار شود.»

عرض کردم: ارثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: «شمشیر او و زره او و عمامه او و عبای پشمین او و پرچم او و عصای او و اسب او و آلات جنگی او و زین مرکب او.»



اسم حفاظت کننده

در روایات صحبت از اسمی است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و ایشان وقتی این نام را در صحنه جنگ بین مسلمانان و کفار می گذاشتند، تیری به مسلمانان اصابت نمی کرد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی به سعید سمان فرمودند:

«... وَإِنَّ عِنْدِي الْإِسْمَ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا وَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ
وَالْمُشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُشَابَةً...»^۲

۱. الغيبة للنعمانی : ۲۷۲.

۲. الکافی ۱ : ۲۳۳.

«اسمی که نزد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و چون (در جبهه جنگ) آن را میان مسلمانان و کفار می گذاشت، چوبه تیری از کفار به مسلمین نمی رسید، نزد من است و من آن را می دانم.»

پیداست وقتی که این نام سینه به سینه به حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام رسیده، بعد از ایشان نیز به سایر ائمه رسیده تا آنکه به امام مهدی «عج» رسیده است.



پرچم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در روایات بسیاری آمده که پرچم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام موجود است.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در حدیثی به سعید سمان فرمودند:

«عَنْ سَعِيدِ السَّمَانِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام ... وَإِنَّ عِنْدِي لَرَايَةَ

رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام الْمِغْلَبَةَ...»^۱

«پرچم ظفر بخش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من است.»

در برخی از این روایات، وجود این پرچم از نشانه های امام زمان

«عج» شمرده شده است. چنانچه در روایتی می خوانیم:

«عَنْ زِيَادِ بْنِ مُنْذِرٍ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَام

ظَهَرَ بِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَاتَمِ سَلِيمَانَ وَ حَجَرِ مُوسَى وَ عَصَاهُ.^۱
 زیاد بن منذر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام
 ظهور کند با پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انگشتری سلیمان و
 سنگ و عصای موسی ظهور خواهد کرد.»

ابی بصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود:

«... ثُمَّ يَهْزُ الرَّاْيَةُ ... وَ هِيَ رَأْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ بِهَا جِبْرَائِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ
 ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هِيَ وَاللَّهِ قُطْنٌ وَ لَأَكْتَانٌ وَ لَأَقْرُؤٌ وَ لَأَحْرِيْرٌ قُلْتُ فَمِنْ
 أَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ نَشَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ لَفَّهَا
 وَ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ علیه السلام فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلِيِّ علیه السلام حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ
 نَشَرَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَ هِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا
 يَنْشُرُهَا أَحَدٌ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ فَإِذَا هُوَ قَامَ نَشَرَهَا.»^۲

«پرچم قائم علیه السلام همان پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که جبرئیل
 آن را روز بدر فرود آورد.» سپس فرمود: «ای ابا محمد! آن
 پرچم به خدا قسم نه از پنبه است و نه از کتان و نه از ابریشم و
 نه از حریر.» عرض کردم: پس از چیست؟ فرمود: «از ورق
 بهشتی است، رسول خدا آن را در روز بدر برگشود سپس باز
 درهم پیچید و به علی علیه السلام سپرد و همواره نزد علی علیه السلام بود تا
 آنکه جنگ بصره فرا رسید پس امیرالمؤمنین علیه السلام آن را گشود

۱. الغيبة للنعمانی: ۲۳۹.

۲. الغيبة للنعمانی: ۳۰۸.

و خداوند فتح را نصیب علی علیه السلام کرد. سپس آن را درهم پیچید و آن اینجا نزد ما است هیچ کس آن را باز نخواهد کرد تا آنکه قائم قیام کند و چون او قیام کرد آن پرچم را باز کند.»
ابو حمزه ثمالی گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود:

«يَا ثَابِتُ كَأَنِّي بِقَائِمِ أَهْلِ بَيْتِي قَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ نَجْفِكُمْ هَذَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ فَإِذَا هُوَ أَشْرَفَ عَلَيَّ نَجْفِكُمْ نَشَرَ زَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا هُوَ نَشَرَهَا انْحَطَّتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةٌ بَدْرٍ قُلْتُ وَمَا زَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عَمُودُهَا مِنْ عَرْشِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ وَسَائِرُهَا مِنْ نَصْرِ اللَّهِ لَا يَهْوِي بِهَا إِلَى شَيْءٍ إِلَّا أَهْلَكَهُ اللَّهُ قُلْتُ فَمَخْبُوءَةٌ عِنْدَكُمْ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ علیه السلام أَمْ يُؤْتَى بِهَا قَالَ لَا بَلْ يُؤْتَى بِهَا قُلْتُ مَنْ يَأْتِيهِ بِهَا قَالَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام»^۱

«ای ثابت گوئی قائم اهل بیتم را می بینم که روی به این نجف شما آورده - و با دست اشاره به سمت کوفه کرد - و همین که روی به نجف شما کند پرچم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می گشاید و چون آن را باز کرد فرشتگان بدر بر او فرود می آیند.»
عرض کردم: پرچم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیست؟ فرمود:
«عمودش از عمودهای عرش خدا و از رحمت اوست و بقیه اش از نصرت خداست. هر چیزی با آن پرچم فرود آید خداوند آن را هلاک می کند.»

عرض کردم: پس در نزد شما پنهان است تا آنکه قائم قیام کند یا آنکه آن موقع برای او می آورند؟ فرمود: «نه بلکه برایش می آوردند.» عرض کردم: چه کسی برای او می آورد؟ فرمود: «جبرئیل علیه السلام».



نامه و وصیت مهر شده از پیامبر «ص»

«عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى عَلِيِّ عليه السلام صَحِيفَةً مَخْتُومَةً بِأَثْنِي عَشَرَ خَاتَمًا وَقَالَ فُضُّ الْأَوَّلِ وَاعْمَلْ بِهِ وَادْفَعَهَا إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام يَفُضُّ الثَّانِي وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَدْفَعُهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام يَفُضُّ الثَّلَاثَ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهِ ثُمَّ إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام»^۱

یونس بن یعقوب گوید امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صحیفه سر بسته ای را که دوازده مهر داشت به علی علیه السلام سپرد و فرمود: «نخستین مهر را بشکن و به هر چه در آنست رفتار کن و آن را به حسن باز ده تا مهر دوم را بردارد و به آن عمل کند آنگاه باید حسن صحیفه را به حسین باز دهد و او سومین مهر را بشکند و به آنچه در آن است رفتار کند سپس به یک

یک از فرزندان حسین علیہ السلام باید داده شود.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیہ السلام أَنَّهُ قَالَ: الْوَصِيَّةُ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كِتَابًا مَخْتُومًا وَ لَمْ يُنَزَلْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ علیہ السلام يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرَائِيلُ فَقَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ لِيُورَثَكَ عِلْمَ النَّبُوءَةِ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمٌ فَفَتَحَ عَلِيٌّ علیہ السلام الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا أَمَرَ فِيهِ ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ علیہ السلام الْخَاتَمَ الثَّانِيَّ وَ مَضَى لِمَا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ فَتَحَ الْحُسَيْنُ علیہ السلام الْخَاتَمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ قَاتِلَ وَ أَقْتُلَ وَ تُقْتَلُ وَ أَخْرَجَ بِقَوْمٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیہ السلام وَ مَضَى فَفَتَحَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرُقَ وَ اصْمُتْ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیہ السلام فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ فَسَّرَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ صَدَّقَ أَبَاكَ وَ وَرَثَ ابْنِكَ الْعِلْمَ وَ اصْطَنَعَ الْأُمَّةَ وَ قُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ لَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ كَثِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ وَ أَنْتَ هُوَ فَقَالَ مَا بِكَ فِي هَذَا إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرَوِيهِ عَنِّي نَعَمْ أَنَا هُوَ حَتَّى عَدَدَ عَلِيٍّ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ ثُمَّ مَنْ فَقَالَ حَسْبُكَ.»^۱

معاذ بن كثير گوید امام صادق علیہ السلام فرمود: «وصیت بصورت نوشته‌ای سر بسته از آسمان بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرود آمد - و

نوشته‌ای سربسته به جز وصیت هیچ وقت بر رسول خدا فرود نیامد. - پس جبرئیل عرض کرد: ای محمد این وصیت تو در میان امت نسبت به اهل بیت است رسول خدا ﷺ فرمود: ای جبرئیل کدام اهل بیت من؟ عرض کرد: برگزیده خدا از اهل بیت با فرزندان تا از تو علم نبوت را پیش از ابراهیم به ارث برد و بر آن وصیت مهرهایی بود. پس علی علیه السلام نخستین مهر را باز کرد و بر آنچه مأمور بود رفتار کرد.

سپس حسن علیه السلام مهر دوم را برداشت و بر آنچه مأمور بود رفتار کرد.

سپس حسین علیه السلام مهر سوم را باز کرد دید دستور چنین است که جنگ کن و بکش و کشته بشو و با گروهی به منظور شهادت بیرون برو آنان جز با تو شهید نخواهند شد. حسین علیه السلام هم آنچنان کرد.

سپس وصیت را به علی بن الحسین سپرد و درگذشت. پس علی بن الحسین علیه السلام مهر چهارم را باز کرد دید دستور آنست که سر بزیر افکن و خاموش بنشین که چهره علم در پس پرده قرار گرفته است.

سپس آن حضرت وصیت را به محمد بن علی علیه السلام داد او پنجمین مهر را برداشت دید دستور آن است که کتاب خدا را

تفسیر کن و پدرت را تصدیق نما و فرزندت را وارث این علم کن و به کار سازندگی امت پرداز و سخن حق را در حال ترس و ایمنی بگو و بجز خدا از هیچ کس مترس او نیز چنین کرد. سپس آن وصیت را بکسی که پس از خود بود سپرد.»

معاذ بن کثیر گوید عرض کردم: تو همانی؟ فرمود: «تو را چه در این پرسش؟ جز اینکه بروی ای معاذ و آن را از من باز گو کنی؟ آری من همانم و تا دوازده نفر را بنام برای من شمرد سپس خاموش شد عرض کردم: دیگر چه کسی؟ فرمود: همین مقدار برای تو بس است.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَيَّ كَلِّمَ إِمَامٍ عَهْدَهُ وَ مَا يَعْمَلُ بِهِ وَ عَلَيْهِ خَاتَمٌ فَيَفُضُّهُ وَ يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ»

امام صادق عليه السلام فرمود: «خدای جل اسمه فرمان هر امامی را و وظیفه‌ای که باید انجام دهد از آسمان فرو می‌فرستد و بر آن مهری نهاده پس امام آن مهر را بر می‌دارد و بر آنچه در آن است رفتار می‌کند.»^۱



جفر احمر (سرخ)

ابو عبیده گوید: یکی از شیعیان از حضرت صادق علیه السلام راجع به جفر پرسید، حضرت فرمود:

«هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا.»^۱

«جفر پوستِ گاوی است پر از علم.»

ابو بصیر گوید امام صادق علیه السلام به فرمود:

«وَ عِنْدِي الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ قَالَ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ؟ قَالَ:

السَّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يَفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ.»^۲

«و جفر احمر نزد من است.» عرض کردم: در جفر احمر

چیست؟ فرمود: «اسلحه است و آن تنها برای خونخواهی

گشوده می شود و صاحب شمشیر (امام قائم علیه السلام) آن را برای

کشتن باز می کند.»

۱. الکافی ۱: ۲۴۱.

۲. الکافی ۱: ۲۴۰.



عمامة پیامبر ﷺ

در کتاب شریف سنن النبی علامه طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ درباره عمامه مبارکِ پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می خوانیم:

«... وَكَانَتْ لَهُ عِمَامَةٌ تُسَمَّى السَّحَابَ فَوَهَبَهَا مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام فَرُبَّمَا طَلَعَ عَلِيٌّ فَيَقُولُ أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ»^۱

... عمامه‌ای داشت که به آن سحاب می‌گفتند آن را به علی عليه السلام بخشیده بود، چون علی عليه السلام با آن عمامه می‌آمد، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌فرمود: علی در سحاب پیش شما آمد.

«... وَرُوي أَنَّ عِمَامَتَهُ كَانَتْ ثَلَاثَ أَكْوَارٍ أَوْ خَمْسًا»^۲

... عمامه آن حضرت به اندازه‌ای بود که سه دور و یا پنج دور به سرش می‌پیچید.

«... وَرُوي أَنَّهُ كَانَ لَهُ عِمَامَةٌ سَوْدَاءَ يَتَّعَمُّ بِهَا وَ يُصَلِّي فِيهَا»^۳

آن حضرت عمامه‌ای مشکی داشت که به سر می‌بست و با آن نماز می‌خواند.

۱. سنن النبی : ۱۲۲.

۲. سنن النبی : ۱۳۴.

۳. سنن النبی : ۱۳۴.

نامِ عَمَامَةُ پیامبرِ سحاب است که در روایات خواهیم خواند که حضرت مهدی «عج» هنگامِ ظهور، آن را به همراه دارد. در روایت است که حضرت علی علیه السلام پس از رحلتِ پیامبر، آن عمامه را بر سر می گذاشته است.^۱

در کتاب مناقب روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه عمامه سحاب را بر سر می نهاد.^۲

ابو بصیر گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«... يَكُونُ عَلَيْهِ ... وَ عِمَامَتُهُ السَّحَابُ...»^۳

«... [امام زمان «عج» هنگامِ قیام] عمامه پیامبر که سحاب نام دارد بر سر دارد.»

در حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام درباره وقایع پس از ظهور به مفضل فرمود: «وقتی لشکر سیدِ حسنی وارد کوفه می شود، حسنی از لشکر خود جدا شده و حضرت مهدی «عج» نیز از لشکر جدا شده و میان دو لشکر قرار می گیرند. حسنی خطاب به حضرت «عج» می گوید: اگر تو مهدی آل محمد هستی، عمامه جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام سحاب کجاست؟... پس حضرت جوالی یا مانند آن را حاضر می نماید که او را سَفَط می گویند و در آنچه او خواسته در آن است.»

۱. نجم الثاقب باب دوم: بحار الانوار ۳۸: ۲۹۷.

۲. نجم الثاقب باب دوم: بحار الانوار ۳۸: ۲۹۷.

۳. الغيبة للذمعمانی: ۳۰۸.

مفضل پرسید: ای آقای من! همه آنها در سَفَط است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «بلی! والله! و همچنین ترکهٔ جمیع پیغمبران هم در آن قرار دارد.»^۱

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ؟ قَالَ: إِذَا اخْتَلَفَ وَلَدُ الْعَبَّاسِ وَ وَهَى سُلْطَانُهُمْ وَ طَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَئَتَهَا وَ رَفَعَ كُلُّ ذِي صِصِيَّةٍ صِصِيَّتَهُ وَ ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَ أَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتُرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قُلْتُ وَ مَا تُرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ سَيْفُهُ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ رَايَتُهُ وَ قَضِيْبُهُ وَ فَرَسُهُ وَ لَأْمَتُهُ وَ سَرَجُهُ.»^۲

یعقوب سراج گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فرج شیعه شما کی خواهد بود؟ فرمود: «هر وقت حضرت صاحب الامر با ارثیه رسول خدا صلى الله عليه وآله از مدینه به سوی مکه رهسپار شود.»

عرض کردم: ارثیه رسول خدا صلى الله عليه وآله چیست؟ فرمود: «شمشیر او و زره او و عمامه او و عبای پشمین او و پرچم او و عصای او و اسب او و آلات جنگی او و زین مرکب او.»

۱. الهدایة الکبری : ۴۰۴.

۲. الغیبة للنعمانی : ۲۷۲.



پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله و سائلی را به عنوان ارث از خود باقی گذاشت و امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز وصی خویش قرار داد. چنانچه در روایتی که در ابتدای این فصل آمد، خواندیم. علاوه بر آن در روایتی می خوانیم که یعقوب بن شعیب می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

« حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمِثْمِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَلَا أَرِيكَ قَمِيصَ الْقَائِمِ الَّذِي يَقُومُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: بَلَى قَالَ: فَدَعَا بِقِمَاطٍ فَفَتَحَهُ وَأَخْرَجَ مِنْهُ قَمِيصًا كَرَابِيسَ فَنَشَرَهُ فَإِذَا فِي كُمَّهِ الْأَيْسَرِ دَمٌ فَقَالَ: هَذَا قَمِيصُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمَ ضُرِبَتْ رَبَاعِيَّتُهُ وَ فِيهِ يَقُومُ الْقَائِمُ فَقَبَّلْتُ الدَّمَ وَ وَضَعْتُهُ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ طَوَّاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ رَفَعَهُ.»^۱

«آیا پیراهنی را که قائم به هنگام قیام، آن را در بر خواهد داشت نشانت ندهم؟» عرض کردم: چرا، راوی گوید: امام علیه السلام جعبه‌ای خواست و آن را گشود و از آن پیراهن

کرباسی بیرون آورد و بازش کرد. با کمال تعجب دیدم که آستین چپش خون آلود بود سپس فرمود: «پیراهن رسول خدا همین بود روزی که دندانهای جلوییش ضربت دید و حضرت قائم این پیراهن در برش قیام می‌کند.» من آن خون را بوسیدم و بر صورتم نهادم سپس امام صادق علیه السلام پیراهن را پیچید و برداشت.

و این پیراهن نشانه حضرت قائم «عج» هم خواهد بود. چنانچه ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:
«... يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ...»^۱
«... [امام زمان «عج» هنگام قیام] پیراهن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر تن او خواهد بود که در جنگ احد بر تن داشت.»



کلاهخود، کمر بند و جامه بُرد پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله

به روایتی که در ابتدای این فصل آوردیم مراجعه کنید که در آن ذکر شده بود که این وسایل جزء ماترک پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بوده و به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید.

در ضمن در تاریخ می خوانیم: ابن سعد گوید: پیغمبر زره می پوشید و کمر بندی چرمی از جنس قلاده شمشیر بر کمر می بست و شمشیر را حمایت می نمود و سپر بر پشت می افکند و شمشیر و اسلحه اش زرکوب و نقره کوب بود. پنج نیزه و چند حربه (کارد دوتیغه ای که دسته اش در وسط است) و چند زره و کلاهخود داشت. ابن جماع گوید: پیغمبر سه جبهه مخصوص داشت که در جنگ (زیر زره) می پوشید. از آن جمله یکی سندس سبز نازک. دیگر جبه ای با آستین تنگ و یک کمر بند چرمی با سه حلقه نقره بود... پیغمبر صلی الله علیه و آله روز فتح مکه کلاهخود بر سر وارد شد.^۱ ... پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگها زره و کلاهخود نیز می پوشیدند. در جنگ احد دو زره پوشیده بودند.^۲

این ودایع نبوت همچون دیگر ودایع، دست به دست به ائمه اطهار و سرانجام به حضرت بقیه الله الاعظم رسیده است.

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَتَى فَرَجَ شِيعَتِكُمْ

۱. نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام: ۶۷.

۲. فروغ جاویدان ۲: ۲۲۶.

قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَوَهَى سُلْطَانُهُمْ وَطَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ
يَطْمَعُ وَخَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَئَتَهَا وَرَفَعَ كُلُّ ذِي صِيصِيَةٍ صِيصِيَتَهُ وَظَهَرَ
السُّفْيَانِيُّ وَأَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَتَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ
الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتَرَاتٍ رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ وَمَا تَرَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ص
فَقَالَ سَيْفُهُ وَدِرْعُهُ وَعِمَامَتُهُ وَبُرْدُهُ وَرَايَتُهُ وَقَضِيْبُهُ وَفَرَسُهُ وَلَأَمَّتُهُ وَ
سَرَجُهُ.^۱

يعقوب سراج گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فرج شیعه
شما کی خواهد بود؟ فرمود: «هر وقت حضرت
صاحب الامر با ارثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به سوی مکه
رهسپار شود.»

عرض کردم: ارثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: «شمشیر
او و زره او و عمامه او و جامه بُرد او و پرچم او و عصای او و
اسب او و آلات جنگی او و زین مرکب او.»

در حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام درباره وقایع پس از ظهور به
مفضل فرمود: «وقتی لشکر سید حسنی وارد کوفه می شود، حسنی از
لشکر خود جدا شده و حضرت مهدی «عج» نیز از لشکر جدا شده و
میان دو لشکر قرار می گیرند. حسنی خطاب به حضرت «عج» می گوید:
اگر تو مهدی آل محمد هستی، بُردِ جَدِّ تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله
کجاست؟... پس حضرت جوالی یا مانند آن را حاضر می نماید که او را
سَفَط می گویند و در آنچه او خواسته در آن است.»

مفضل پرسید: ای آقای من! همه آنها در سَفَط است؟ حضرت علیه السلام

فرمود: «بلی! والله! و همچنین ترکهٔ جمیع پیغمبران هم در آن قرار دارد.»^۱

ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«... يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ...»^۲

«... [امام زمان «عج» هنگام قیام] پیراهن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر تن

او خواهد بود که در جنگ احد بر تن داشت.»

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شَعِيبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ أَلَا أُرِيكَ قَمِيصَ

الْقَائِمِ الَّذِي يَقَوْمُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ فَدَعَا بِقِمَطِرٍ فَفَتَحَهُ وَ أَخْرَجَ مِنْهُ

قَمِيصَ كَرَابِيسَ فَنَشَرَهُ فَإِذَا فِي كُمَّهِ الْأَيْسَرِ دَمٌ فَقَالَ هَذَا قَمِيصُ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمَ ضُرِبَتْ رِبَاعِيَّتُهُ وَ فِيهِ يَقَوْمُ الْقَائِمُ فَقَبَّلْتُ الدَّمَ

وَ وَضَعْتُهُ عَلَى وَجْهِي ثُمَّ طَوَّاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَفَعَهُ.»^۳

یعقوب بن شعیب می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: «آیا

پیراهنی را که قائم به هنگام قیام، آن را در بر خواهد داشت

نشانت ندهم؟» عرض کردم: چرا، راوی گوید: امام علیه السلام

جعبه‌ای خواست و آن را گشود و از آن پیراهن کرباسی

بیرون آورد و بازش کرد. با کمال تعجب دیدم که آستین

چپش خون آلود بود سپس فرمود: «پیراهن رسول خدا

همین بود روزی که دندانهای جلویش ضربت دید و

حضرت قائم این پیراهن در برش قیام می کند.» من آن خون

۱. الهدایة الکبری : ۴۰۴.

۲. الغیبة للنعمانی : ۳۰۸.

۳. الغیبة للنعمانی : ۳۰۸.

را بوسیدم و بر صورت‌م نهادم سپس امام صادق علیه السلام پیراهن را پیچید و برداشت.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «به خدا سوگند، گویی او را با چشم خود می‌بینم که وارد مکه شده، در حالی که بُرد پیامبر بر تن و عمامه‌ای زرد بر سر دارد. کفش‌های پیامبر به پای او دقیقاً منطبق است و نیزه رسول اکرم در دست اوست. در پیشاپیش او بزهای لاغری حرکت می‌کنند، آنها را بسوی کعبه سوق می‌دهد که آنجا احدی او را نمی‌شناسد.»^۱



نیزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نیزه از جنگ افزارهای رایج در میان عرب در دوران پیش و پس از اسلام بوده که عرب آن را «رُمح» می‌خواند که از نظر جنس و حالت انواع گوناگون داشت.

حضرت علی علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام می‌فرماید: «به خدا سوگند، گویی او را با چشم خود می‌بینم که وارد مکه شده، در حالی که بُرد پیامبر بر تن و عمامه‌ای زرد بر سر دارد. کفش‌های پیامبر به پای او دقیقاً منطبق است و نیزه رسول اکرم در دست اوست. در پیشاپیش او بزهای لاغری حرکت می‌کنند، آنها را به سوی کعبه سوق می‌دهد که آنجا احدی او

را نمی شناسد.»^۱



اسب شهباء پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و زین آن

در حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام درباره وقایع پس از ظهور به مفضل فرمود: «وقتی لشکر سید حسنی وارد کوفه می شود، حسنی از لشکر خود جدا شده و حضرت مهدی «عج» نیز از لشکر جدا شده و میان دو لشکر قرار می گیرند. حسنی خطاب به حضرت «عج» می گوید: اگر تو مهدی آل محمد هستی، اسب جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام مربع^۲ و ناقه عضبای او و استر دلدل او و حمار او که یعفور می گفتند^۳ و شتر سواری او براق کجاست؟... پس حضرت جوالی یا مانند آن را حاضر می نماید که او را سَفَط می گویند و در آنچه او خواسته در آن است.»

مفضل پرسید: ای آقای من! همه آنها در سَفَط است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «بلی! والله! و همچنین ترکه جمیع

۱. روزگارهایی ۱: ۴۵۸.

۲. در الهدایة الکبری بر قوع آمده است. رک: الهدایة الکبری: ۴۰۴.

۳. در سنن النبی: ۱۳۴ آمده از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت این بود که حیوانات و اسلحه و اثاث خود را نامگذاری می کرد. اسم پرچمش، عقاب و اسم یکی از شمشیرهایش که در جنگها همراه داشت ذوالفقار بود. اسم ناقه آن حضرت غصباء و الاغش یعفور بود.

پیغمبران هم در آن قرار دارد.»^۱

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وَوَلَدُ الْعَبَّاسِ وَوَهَى سُلْطَانُهُمْ وَطَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَخَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَئَتَهَا وَرَفَعَ كُلُّ ذِي صِصِيَّةٍ صِصِيَّتَهُ وَظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَأَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَتَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ وَمَا تَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ سَيْفُهُ وَدِرْعُهُ وَعِمَامَتُهُ وَبُرْدُهُ وَرَايَتُهُ وَقَضِيْبُهُ وَفَرَسُهُ وَلَأَمْتُهُ وَسَرَّجُهُ.»^۲

يعقوب سراج گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فرج شیعه شما کی خواهد بود؟ فرمود: «هر وقت حضرت صاحب الامر با ارثیه رسول خدا صلى الله عليه وسلم از مدینه به سوی مکه رهسپار شود.»

عرض کردم: ارثیه رسول خدا صلى الله عليه وسلم چیست؟ فرمود: «شمشیر او و زره او و عمامه او و عبای پشمین او و پرچم او و عصای او و اسب او و آلات جنگی او و زین مرکب او.»



نعلین پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم

حضرت علی عليه السلام می فرماید: «به خدا سوگند، گویی او را با چشم

۱. الهدایة الکبری : ۴۰۴.

۲. الغیبة للنعمانی : ۲۷۲.

خود می بینم که وارد مکه شده، در حالیکه بُردِ پیامبر بر تن و عمامه‌ای زرد بر سر دارد. کفش‌های پیامبر به پای او دقیقاً منطبق است و نیزه رسول اکرم در دست اوست. در پیشاپیش او بزهای لاغری حرکت می‌کنند، آن‌ها را بسوی کعبه سوق می‌دهد که آنجا احدی او را نمی‌شناسد.»^۱

همچنین به روایتی که در ابتدای این فصل ذکر شد مراجعه شود.



انگشتر و عصای پیامبر ﷺ

که پیامبر اکرم ﷺ تمامی این وسائل شخصی خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند و نزد ائمه بود و الان نزد امام زمان «عج» می‌باشد. در تاریخ می‌خوانیم: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند به نجاشی و قیصر روم نامه بنویسند، بعضی‌ها اظهار داشتند: سلاطین و پادشاهان نامه‌های بدون مهر را نمی‌پذیرند. لذا انگشتری از نقره درست کردند که روی آن در سه سطر نوشته شده بود.

در حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام درباره وقایع پس از ظهور به مفضل فرمود: «وقتی لشکر سید حسنی وارد کوفه می‌شود، حسنی از لشکر خود جدا شده و حضرت مهدی «عج» نیز از لشکر جدا شده و میان دو لشکر قرار می‌گیرند. حسنی خطاب به حضرت «عج» می‌گوید: اگر تو مهدی آل محمد هستی، عصای جد تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله

کجاست؟... پس حضرت جوالی یا مانند آن را حاضر می نماید که او را سَفَط می گویند و در آنچه او خواسته در آن است.»

مفضل پرسید: ای آقای من! همه آنها در سَفَط است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «بلی! والله! و همچنین ترکه جمیع پیغمبران هم در آن قرار دارد... به خدا سوگند تمام ترکه جمیع پیغمبران، حتی عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نزد امام زمان علیه السلام است.»^۱

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَ وَهَى سُلْطَانُهُمْ وَ طَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَئَتَهَا وَ رَفَعَ كُلُّ ذِي صِيصِيَّةٍ صِيصِيَّتَهُ وَ ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَ أَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قُلْتُ وَ مَا تَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ سَيْفُهُ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ رَايَتُهُ وَ قَضِيْبُهُ وَ فَرَسُهُ وَ لَأْمَتُهُ وَ سَرْجُهُ.»^۲

يعقوب سراج گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فرج شیعه شما کی خواهد بود؟ فرمود: «هر وقت حضرت صاحب الامر با ارثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه به سوی مکه رهسپار شود.»

عرض کردم: ارثیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ فرمود: «شمشیر او و زره او و عمامه او و عبای پشمین او و پرچم او و عصای او و اسب او و آلات جنگی او و زین مرکب او.»

۱. الهدایة الکبری : ۴۰۴.

۲. الغیبة للنعمانی : ۲۷۲.

در روایتی نیز چنین می خوانیم:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْخِضَابِ. فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَخْتَضِبُ وَهَذَا شَعْرَةٌ عِنْدَنَا»

محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام از خضاب کردن (رنگ کردن موی سر و صورت) پرسید، آن حضرت عليه السلام فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه وآله خضاب می کرد، و اکنون موی خضاب شده آن حضرت، نزد ماست.»^۱
«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَانَ الْحُسَيْنُ عليه السلام يَخْضِبُ رَأْسَهُ بِالْوَسِيمَةِ وَكَانَ يَصْدَعُ رَأْسَهُ وَعِنْدَنَا لِفَافَةٌ رَأْسِهِ الَّتِي كَانَ يَلْفُ بِهَا رَأْسَهُ»^۲

امام صادق عليه السلام فرمود که امام حسین عليه السلام با وسمه خضاب می کرد و سر را می بست، و دستمالی که بر سر می بست نزد ماست.

۱. مکارم الاخلاق ۱: ۸۷

۲. مکارم الأخلاق: ۸۰

اشیاء مربوط به حضرت زهرا علیها السلام و ائمه علیهم السلام و موارد دیگر



مصحف حضرت فاطمه علیها السلام

ابتدا خود کلمه «مصحف» و معنای دقیق آن را بررسی می‌نماییم. در زبان عربی به چیزی که در آن می‌نویسند «صحیفه» و جمع آن را «صحائف» و «صُحُف» می‌گویند.^۱ و «مصحف» به مجموعه متشکل از برگ‌های نوشته شده میان دو جلد می‌گویند،^۲ بنابراین مصحف نام کتاب جلد شده است، چه قرآن باشد و چه غیر قرآن؛ مانند مصحف حضرت زهرا علیها السلام که غیر از قرآن است. خوشبختانه فرزندان بزرگوار فاطمه علیها السلام حقیقت و واقعیت این مصحف را شناسانده‌اند، اینک با برخی از احادیث آنان آشنا می‌شویم:

«... قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیها السلام قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبَحْثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَائِيلُ ع يَأْتِيهَا فَيُخْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيُّ علیها السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ علیها السلام»^۳

۱. لسان العرب ماده صحف؛ مفردات راغب، ماده صحف. نک: کشف الاسرار، حضرت امام علیه السلام : ۱۲۸.

۲. صحاح تاج اللغة و صحاح العربية، جوهری ۴ : ۱۳۸۳؛ تاج العروس زبیدی ۶ : ۱۶۱.

۳. الکافی ۱ : ۲۴۱.

ابو عبیده گوید: یکی از شیعیان از حضرت صادق علیه السلام پرسید: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ حضرت علیه السلام مدتی سکوت کرد و سپس فرمود: «شما از آنچه می خواهید و نمی خواهید بحث می کنید (یعنی بعضی از پرسشهایت به قصد فهمیدن نیست یا به دردت نمی خورد) فاطمه علیها السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا بود و از فراق پدر اندوه بسیاری داشت و جبرئیل علیه السلام می آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می داد و خوش دل می ساخت و از احوال و مقام پدرش خبر می داد و سرگذشت اولادش را پس از او برایش می گفت و علی علیه السلام اینها را می نوشت و آن نوشته ها مصحف فاطمه علیها السلام است.»

فضیل بن سکره گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، فرمود:

«يَا فَضَيْلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظَرُ قَبِيلُ قَالَ قُلْتُ لَأَقَالَ كُنْتُ أَنْظَرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ علیها السلام لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَمَا وَجَدْتُ لَوْلِدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئًا.»^۱

«ای فضیل می دانی اندکی پیش چه مطالعه می کردم؟» عرض کردم: نه، فرمود: «کتاب فاطمه علیها السلام را مطالعه می کردم، تمام سلاطینی که در زمین فرمانروایی می کنند، به نام خود و نام پدرانشان در آن نوشته است و من برای فرزندان حسن

چیزی در آن ندیدم.»

ابوبصیر از یاران باوفای امام صادق علیه السلام گوید که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «مصحفِ فاطمه علیها السلام نزد ماست، مردم چه می دانند مصحفِ فاطمه چیست؟» عرض کردم: مصحفِ فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: «مصحفی است سه برابر قرآنی که در دستِ شماست. به خدا حتی یک حرفِ قرآن هم در آن نیست.»^۱

«عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عليها السلام قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي غَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتِ قَوْلِي لِي. فَأَعْلَمْتَهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ - حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا. قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.»^۲

حماد بن عیسی گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود: «زناده در سال صد و بیست و هشت ظهور کنند من این

۱. الکافی ۱: ۲۴۰.

ظاهرأ یعنی علوم باطنی قرآن کریم که مخصوص انمه علیها السلام است، در آن نوشته شده است.

۲. الکافی ۱: ۲۴۰.

مطلب را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم.» عرض کردم: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: «چون خدای تعالی پیغمبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح فرمود، فاطمه علیها السلام را از وفات آن حضرت اندوهی گرفت که جز خدای عز و جل مقدارش را نمی داند، بدان جهت خدا فرشته‌ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن گوید، فاطمه از این داستان به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد (یعنی گزارش داد و یا شکایتش از نظر نوشتن سخنان فرشته بود) علی علیه السلام فرمود: «چون آمدن فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی، به من بگو، پس فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد و آن حضرت هر چه می شنید می نوشت، تا آنکه از آن سخنان مصحفی ساخت، اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه در آن علم به پیش آمدهای آینده است.»

امام صادق علیه السلام به یکی از یارانشان فرمودند:

«وَأَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَدِيثٍ وَأَسْمَاءُ مَنْ يَمْلِكُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.»^۱

«در مصحف فاطمه علیها السلام تمام پیش آمدهای آینده موجود است، و نیز اسامی تمام حاکمان تا روز قیامت ثبت است.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «برای امام چند علامت است: از جمله آنها

اینکه «... مصحف حضرت فاطمه علیها السلام در نزد او باشد...»^۱

شیخ آقابزرگ تهرانی می‌نویسد: «مصحف حضرت زهرا علیها السلام از ودایع امامت است که نزد حضرت حجت بن الحسن «عج» محفوظ می‌باشد.»^۲

در برخی روایات، بجای «مصحف» از «کتاب» فاطمه یاد شده است. هر چند که برخی از اعلام شیعه چون سید محسن امین، صاحب اعیان‌الشیعه، قائل به وجود دو مصحف برای ام‌الائمّه علیها السلام است: یکی شامل سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگری حاوی پیام‌های جبرئیل به بی‌بی دو عالم علیها السلام پس از ارتحال پدر. البته بعضی دیگر عقیده قائلند که دو مصحف بر فاطمه علیها السلام نازل شد؛ یکی به صورت مکتوب از آسمان و دیگری پس از نزول بر حضرت علیها السلام، توسط علی علیه السلام به کتابت درآمد.^۳

۱. کتاب من لایحضره الفقیه ۴: ۴۱۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۱۲؛ اثبابة الهداة ۷: ۳۸۸.

۲. الذریعه ۲۱: ۱۲۶.

۳. اعیان‌الشیعه ۱: ۳۱۳-۳۱۴؛ رک: فاطمه زهراء، سید محمد حسین فضل‌الله، ترجمه معموری: ۱۲۴، تهران.



صحيفة فاطمية عليها السلام.

که اسامی دوازده امام عليهم السلام در آن است و حضرت زهرا عليها السلام آن را به جابر بن عبدالله انصاری نشان داد. ^۱ ابوالفتح کراچکی (م ۴۴۹ هـ) عقیده دارد که تمامی شیعیان در صحت محتوای این لوح اتفاق نظر دارند.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَبِي عليه السلام لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوكَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيُّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَّبْتَهُ. فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ! أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عليها السلام بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَا أَخْبَرْتَكِ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ؟

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عليها السلام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَهَنَيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زَمْزِدٍ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ شِبْهُ لَوْنِ الشَّمْسِ

فَقُلْتُ لَهَا: يَا أَبِي وَأُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، مَا هَذَا اللَّوْحُ؟

۱. این صحیفه توسط استاد باقری بیدهندی نیز با عنوان لوح سبز ترجمه و شرح شده است.

فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِيهِ
اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، وَأَعْطَانِيهِ
أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عليها السلام فَقَرَأْتَهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟

قَالَ: نَعَمْ، فَمَشِيَ مَعَهُ أَبِي عليه السلام إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رِقِّ

فَقَالَ: يَا جَابِرُ! أَنْظِرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَهُ [أَنَا] عَلَيْكَ.

فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسَخَتِهِ، فَقَرَأَهُ أَبِي عليه السلام فَمَا خَالَفَ حَرْفَ حَرْفًا، فَقَالَ جَابِرٌ:

فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَ

دَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ:

عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَاشْكُرْ نِعْمَائِي وَلَا تَجْحَدْ آيَاتِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ

إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَمَدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَدَيَانُ الدِّينِ

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَى غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذْلِي عَذَّبْتُهُ

عَذَابًا لَا أَعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ. إِنِّي لَمْ أُنْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ

مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ

عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِسِبْطَيْكَ وَسِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ

حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَ

أَكْرَمْتَهُ بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ
الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِزَّتِي
أُثِيبُ وَ أَعاقِبُ: أَوْلَهُمْ: عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيائِي الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ
شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدًا، الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحُكْمَتِي.

سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِ عَلَيَّ، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي:
لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرِنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ، أُتِيحَتْ
بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدِسَ لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا
تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَاسِ الْأَوْفَى، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ
جَحَدَ نِعْمَتِي وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ. وَ يَلُّ لِلْمُفْتَرِينَ
الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى، عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي فِي عَلَيَّ
وَلِيِّ وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضَعَّ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنَهُ بِالِاضْطِلَاعِ بِهَا،
يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتُ مُسْتَكْبِرًا، يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى
جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي: لَأَسْرِنَّهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ،
فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي، لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ
إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ
اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِيَّي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ
فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ خِيِّي، أَخْرَجَ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ
لِعِلْمِي الْحَسَنَ.

وَ أَكْمَلْ ذَلِكَ بِابْنِهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ

عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ، فَيُذَلُّ أَوْلِيَايَ فِي زَمَانِهِ وَ تَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا
تَتَهَادَى رُؤُوسُ الشُّرَكَ وَ الدَّيْلَمَ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ
مَرْعُوبِينَ وَ جَلِينَ، تُصْبَغُ الأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُوا الوَيْلَ وَ الرَّنَّةَ فِي
نِسَائِهِمْ، أُولَئِكَ أَوْلِيَايَ حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ
أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَدْفَعُ الأَصَارَ وَ الأَغْلَالَ، ﴿أُولَئِكَ عَلَيَّهِمْ صَلَوَاتُ مَنْ
رَبَّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَدُونَ﴾^۱ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ:
قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي ذَهْرِكَ إِلا هَذَا الحَدِيثَ لَكَفَاكَ، فَصْنَهُ إِلا
عَنْ أَهْلِهِ.^۲

از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: پدرم به
جابر بن عبدالله انصاری گفت: من به تو نیازی دارم، چه وقت
بر تو امکان دارد که من با تو خلوت کنم و از آن نیاز خود
بپرسم؟ جابر به او گفت: هر وقت تو دوست داری!
یک روزی با او تنها شد و به او فرمود: ای جابر، به من از آن
لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
دیدم گزارش بده و از آنچه که مادرم به تو گزارش داد که در
آن لوح نوشته است، برایم بگو!

جابر در پاسخ ایشان گفت: من خدا را گواه می گیرم که یک

۱. سورة مبارکه بقره، آیه ۱۵۷.

۲. الکافی ۳: ۵۶۳؛ کمال الدین و تمام النعمة ۱: ۳۰۸؛ الاحتجاج ۱: ۱۶۳-۱۶۲؛ بحار الانوار ۳۶:

۱۹۵؛ کلیات حدیث قدسی: ۳۵۵-۳۵۶؛ العقائد الحقة، آیت الله سید احمد خوانساری-۲۲۸: ۲۳۱؛

ارشاد القلوب ۲: ۲۹۰؛ اعلام الوری ۲: ۱۷۴.

روز در زمانِ حیاتِ رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدِ مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را به ولادتِ حسین علیه السلام تبریک گفتم، و در دستش لوحِ سبزی دیدم که به گمانم از زمرد بود و در آن نوشتهٔ سپیدی به مانند رنگِ آفتاب بود.

به او گفتم: پدرم و مادرم قربانت، ای دختر رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدا آن را به رسولِ خود هدیه کرده و در آن نامِ پدرم و نامِ شوهرم و نامِ دو پسر و نامِ امامان از فرزندانم است و پدرم برای مژدگانی، آن را به من داده است؟ جابر گوید: مادرت فاطمه علیها السلام آن را به دست من داد و آن را خواندم و از آن رونویسی کردم، پدرم به او گفت: ای جابر، می توانی آن را به من بنمائی؟ گفت: آری! پدرم با او به خانهٔ جابر رفت و او صحیفه‌ای از پوستِ آهو (از برگِ کاغذ) در آورد، پدرم فرمود: ای جابر، در نوشتهٔ خود نگاه کن تا من آن را بخوانم، جابر در نسخهٔ خود نظر داشت و پدرم آن را خواند و یک حرف، اختلاف نداشت. جابر گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که به راستی همچنین دیدم که در لوح نوشته بود:

«به نام خدای بخشایندهٔ مهربان

این نامه‌ای است از خداوندِ عزیزِ حکیم برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بنده و نور و سفیر و حجاب و دلیلِ حضرت او!

روح الامین آن را از نزد ربّ العالمین آورده است، ای محمّد، اسماء مرا بزرگ شمار و نعمت‌های مرا شکرگزار و لطف‌های مرا انکار مدار، به راستی، منم، من که خدایم، نیست شایسته پرستشی جز من که شکننده جباران و انتقام‌جو برای ستمکشان و پاداش دهنده روز رستاخیزم، به راستی منم خدا، نیست شایسته پرستشی جز من، هر که جز فضل مرا امید دارد و جز از عدل من ترسد، او را چنان کیفری دهم که هیچکدام از جهانیان را چون آن کیفر ندهم، پس مرا پرست و بر من توکل کن، به راستی، من پیغمبری نفرستاده‌ام که روزگارش را به پایان رسانم و عمرش به سر آید جز آنکه برای او وصی مقرر ساخته‌ام، به راستی، من تو را بر پیغمبران، برتری دادم و وصی تو را بر همه اوصیاء برتری نهادم و تو را به دو شیر - بچه‌ات - ارجمند ساختم و به دو دخترزاده‌ات حسن و حسین!

حسن را پس از پدرش معدن دانش قرار دادم و حسین را گنجبان و حی خویش! او را به شهادت گرامی داشتم و به سرانجام سعادتش وا داشتم، پس او افضل شهداست و از همه شهیدان بلند پایه‌تر، من کلمه تامه خود را همراه او کردم و حجّت رسای خویش را نزد او نهادم. به وسیله خاندان او پاداش دهم و کیفر می‌کنم.

اول آنان علی، سید عابدان و زیورِ دوستان.
دوم: پسرش همانند جدِ ستوده‌اش محمد، شکافنده دانش
من و معدنِ حکمتِ من است، محققاً آنان که شک کنند هلاک
شوند.

سوم آنها جعفر است. آنکه او را نپذیرد، مرا نپذیرفته،...
چهارم آنها موسی است که اندر آشوبی دچار است...
هر که یکی از آنها را منکر باشد، محققاً منکرِ نعمتِ من است
و هر که یک آیه از کتابِ مرا برگرداند بر من افتراء بسته، وای
بر کسانی که افتراء بستند و منکر شدند.

پس از درگذشتِ موسی علیه السلام، دوستِ من و برگزیده من،
حجتِ پنجم علی علیه السلام را که ولی و ناصر من است و آن کس
است که من بارهای و ظائف نبوت را به دوش او نهادم و او را به
اطلاع کامل بدانها بیازمایم.

دیو گردن فرازی، او را بکشد، در شهری که آن را بنده
شایسته‌ای ساخته، در کنارِ بدترین آفریده‌هایم^۱ به خاک
رود.^۲

گفتارِ من این است که او را به پسرش، ششمِ آنها محمد شاد

۱. هارون الرشید.

۲. مقصود از سرکش در اینجا مأمون است و مقصود از بنده شایسته ذوالقرنین است که طوس
را ساخته است. به نقل از علامه مجلسی رحمته الله.

کنم که جانشینِ او است، پس از وی و وارثِ دانشِ او است،
پس معدنِ علم و جایگاهِ سِرِّ من بر خلق من باشد.

بنده‌ای به او معتقد نشود جز آنکه او را در بهشت جای سازم
و شفاعت او را در هفتاد کس از خاندانش که سزاوار دوزخ
باشند بپذیرم، و سرانجام سعادت را نصیبِ پسرِ او علی را که
ولی و ناصر من است و گواه من است در خلق من و امین من
است بر وحی من و از او برآور، آنکه به راه و کیش من دعوت
کند و گنجبان دانش من باشد.

هشتم حسن را و کامل گردانم این سلسلهٔ امامت را به پسرِ او
نهم (از اولادِ حسین علیه السلام) که م ح م د باشد و رحمت بر
جهانیان و دارای کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب
است، در دوران او دوستانم خوار شوند و سر آنها را دشمنان
به هم پیشکش کنند چنانچه سرهای ترک و دیلم را به هم
پیشکش نمایند، آنها را بکشند و بسوزانند و در ترس باشند،
مرعوب و هراسان و زمین از خونِشان رنگین گردد، وای
وای و شیون در میان زنان آنها فاش و آشکار شود، آنان به
راستی دوستان من باشند و به وسیلهٔ آنها دفع کنم هر فتنهٔ
پیچیده و تاری را و برای آنها بردارم زمین لرزه ها و بارهای
سنگین و زنجیر گران را، آنانند که خاص بر آنها است
صلوات از پروردگار آنها، به همراه رحمت و مهر و آنانند هم

آن هدایت شده ها.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در عمر خود
جز این حدیث را نشنوی، برای تو بس است، آن را جز از
اهلش نگهدار.»



چادر و مقنعه و پیراهن و گردنبند فاطمه زهرا علیها السلام

که همراه امام حسین و اهل بیت علیهم السلام او بود و عصر عاشورا از آن حضرت
غارت کردند و امام سجاد علیه السلام از یزید پس گرفت و فرمود دست بافت مادرم
زهرا علیها السلام در آنهاست.



قرآنی که امیرالمؤمنین «ع» بعد از پیامبر «ص»، جمع آوری کرد

ابتدا بحثی پیرامون اینکه قرآن را چه کسی جمع کرد بیان کنیم. قرآن
کریم در طول بیست و سه سال و به تدریج نازل شده و ترتیب نزول
آیات قرآن به نحوی که الان به چشم می خورد نبوده است، چنان که
نخستین آیات نازل شده «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۱ بوده است نه سوره

۱. سوره مبارکه علق، آیه ۱.

حمد. سؤال این است که جمع آوری قرآن به صورت کنونی، به دستور چه کسی و در چه زمانی و چگونه انجام گرفت؟
 عده‌ای از متأخرین علما قائلند که قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شده است. همچون آیت الله خویی رحمته الله، علامه رافعی^۲، شیخ مناع قطان^۳، زرقانی^۴. از علمای متقدم هم می‌توان از افرادی همچون سید مرتضی^۵، سیوطی^۶، قاضی ابوبکر^۷، بغوی^۸ و... نام برد. این نظر از چند منظر قابل دفاع است: ۱. عقل. آیا معقول است که رسول خدا که آنقدر در نگهداری و فهم دقیق آیات کوشا بودند و می‌دانستند که قرآن به زودی محور فرهنگ اسلامی تا روز قیامت خواهد شد، قرآن را به صورت پراکنده و تنها به صورت حفظ شده در سینه برخی از افراد، رها کند؟

۱. رک: تفسیرالبیان: ۱۶۲.

۲. اعجازالقرآن: ۳۶.

۳. مباحث فی علوم القرآن مناع القطان: ۷۴. هر چند ایشان می‌گویند قرآن توسط صحابی نوشته می‌شد ولی به صورت جدا جدا و در کاغذها و استخوان‌ها و پوست درخت خرما بود؛ پس ابوبکر دستور داد که همه آنها را در یک کتاب بنویسند. یعنی ایشان حرف عده‌ای که قائلند ابوبکر دو نفر شاهد گرفت و به کمک کسانی که قرآن را حفظ بودند، آن را نوشته و به صورت کتاب در آورد را نمی‌پذیرد و قرآن را در زمان ابوبکر نوشته شده می‌داند.

۴. مناهل العرفان ۱: ۲۴۲.

۵. به نقل مرحوم طبرسی رحمته الله در تفسیر مجمع البیان ۱: ۱۵. ... إن القرآن کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مجموعاً مؤلفاً علی ما هو علیه الآن ...

۶. الإیتقان ۱: ۶۲.

۷. به نقل الإیتقان ۱: ۶۳.

۸. به نقل الإیتقان ۱: ۶۳.

۲. حدیث ثقلین که متواتر بین شیعه و سنی بوده و در این روایات رسول خدا ﷺ می فرمایند: من نزد شما دو شیء با ارزش باقی گذاشتم: کتاب خدا و عترت من یعنی اهل بیتم. و طبق آنچه که از عرف عرب به دست می آید، کتاب به نوشته‌ای گفته می شود که خصوصیت معینی داشته باشد؛ پس بر آنچه مردم در سینه های خود حفظ داشتند کتاب گفته نمی شود؛ و لازمه این روایت، مکتوب بودن تمام قرآن در زمان ابلاغ این روایت بوده است.^۱

۳. اشاره به نوشتن قرآن به دست کاتبان وحی در روایات بسیار منقول از شیعه و سنی.^۲

در مقابل این نظریه، حرفهای دیگری نیز بین قرآن پژوهان و علماء وجود دارد که هر کدام برای اثبات نظریه خود استناد به دلایل نقلی موجود در منابع روایی نموده‌اند. در بین این نظریات آنچه که بیشتر از همه طرفدار دارد، جمع قرآن توسط ابوبکر، عمر و عثمان است. با بحث و بررسی اجمالی بطور خلاصه باید گفت وجه جمع بین تمامی روایات منقول به مورد استناد آن است که بگوییم: قرآنی که در دست ماست در همان زمان رسول خدا و به دست صحابه در مقابل دیدگان ایشان بر روی کاغذها گردآوری شده است و بدین گونه نبوده است که

۱. تفسیر البیان آیت الله خوئی رحمته الله ۲۷۱.

۲. مورخان نیز نام نویسندگان را به صراحت یاد کرده اند و برخی آنان را تا چهل و سه نفر دانسته‌اند. الوزراء والکتاب: ۱۲ و ۱۳.

عده‌ای (همچون ابوبکر و عمر) بعد از رحلت رسول گرامی اسلام آن را از سینه‌های مهاجر و انصار جمع آوری بنمایند؛ و بعد از رحلت رسول خدا چون قرآن ایشان در دست امیر مؤمنان بود و لذا ابوبکر نمی‌توانست آن را به چنگ آورد، دستور داد تا قرآن را از روی مصحف‌های سایر نویسندگان وحی (که در زمان رسول خدا آنها را جمع آوری نموده و به رسول خدا نشان داده بودند) رونویسی کرده به صورت یک کتاب در آورند؛ زیرا تا آن موقع، قرآن با وجود کامل بودن به صورت ورقه‌های جدا جدا بود و همه ورقه‌ها را در یک پارچه جمع آوری می‌نمودند؛ اما وی دستور داد تا آن را به صورت یک کتاب در آورند؛ و نیز در مورد جمع قرآن در زمان عثمان باید گفت که مقصود آن است که وی دستور داد تا تمامی مردم قرآن را به یک ترتیب و یک لهجه بخوانند.

پس ما قائلیم که قرآن در زمان رسول خدا مکتوب بوده و در این امر شکی نداریم؛ اما از سویی قائلیم طبق روایات صحیح بسیار، امیرالمؤمنین علیه السلام آن را گردآوری کرده است و در آن مهمترین نکات و ظرایف تفسیری را آورده است.

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ إِلَّا كَذَّابٌ وَمَا جَمَعَهُ وَحَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ عليهم السلام»^۱

امام باقر علیه السلام در روایتی فرمودند: «جز دروغگو هیچ کس از مردم ادعا نکند که تمام قرآن را چنان که نازل شده، جمع کرده است، و کسی جز علی بن ابی طالب و امامان پس از وی علیهم السلام آن را چنان که خدای تعالی فرستاده، جمع و نگهداری نکرده‌اند.»

در کتاب سلیم بن قیس از سلمان رضی الله عنه روایت شده است که:
«أَنْ عَلِيًّا عليه السلام بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله لَزِمَ بَيْتَهُ وَأَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ يُوَلِّفُهُ وَيَجْمَعُهُ، فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ حَتَّى جَمَعَهُ، وَكَانَ فِي الصَّحْفِ وَالشُّطَّاطِ وَالْأَسْيَارِ وَالرَّقَاعِ - إِلَى أَنْ قَالَ: - فَجَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَخْتَمَهُ.»^۱
«علی علیه السلام بعد از وفات رسول خدا خانه نشین شده به قرآن رو آورد و آن را جمع آوری نمود؛ پس از خانه بیرون نیامد تا آنکه آن را جمع کرد؛ و قرآن در کاغذها و چوب‌ها و پوست و پارچه بود؛ پس همه را در یک پارچه جمع آوری کرده و بر آن مهر زد.»

ابن شهر آشوب در روایتی مقصود از اینکه قرآن به دست امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آوری شد را چنین بیان می‌کند: «ایشان قرآن را از روی آن چه در نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله بود نوشته و شأن نزول و معنای آیات را نیز در آن آورده است؛ همانطور که در روایت آمده است که: آنچه در خانه رسول خدا صلى الله عليه وآله بود، امیر مؤمنان به دستور ایشان جمع

آوری نموده، زیرا ایشان به حضرت فرمودند: ای علی! کتاب خدا را بگیر؛ پس علی علیه السلام آن را در لباس خویش گرفته و به منزل خود رفت؛ وقتی که رسول خدا از دنیا رفتند حضرت نشسته و آن را طبق نزول رونویسی نمود و او بدین مطالب آگاهی داشت.^۱

یعنی ایشان در واقع اولین تفسیر کتاب خدا را نگاشت و علاوه بر متن قرآن (طبق ترتیب نزول) هرچه در مورد این آیات بود در آن آورد؛ زیرا ایشان از سایرین به این مطلب آگاه تر بودند. علت این هم که حضرت، قرآن را طبق ترتیب نزول در کتاب خویش آوردند آن است که بدین ترتیب ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید آن به خوبی مشخص می گردید.

امام باقر علیه السلام علم به ظاهر و باطن قرآن را در اختیار پیامبر و اوصیاء ایشان می داند و در روایتی فرموده اند:

«قَالَ: مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ.»^۲

جز اوصیاء پیغمبر کسی نمی تواند ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست.

۱. به نقل از التمهید فی علوم القرآن ۱: ۲۹۱؛ آنه کتبه عما کان عند النبی صلی الله علیه و آله، و أضاف الیه التنزیل والتأویل، كما فی الروایة: ما کان فی بیت النبی صلی الله علیه و آله فأخذه علی علیه السلام بأمر الرسول حیث قال له: یا علی هذا کتاب الله خذہ الیک، فجمعه علی علیه السلام فی ثوب و مضی الی منزله، فلما قبض النبی صلی الله علیه و آله جلس علی علیه السلام فألفه كما أنزل الله، وکان به عالماً.

۲. الکافی ۱: ۲۲۸.

در روایتی دیگر از کلبی نیز نقل شده است که: «وقتی رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند، علی بن ابی طالب علیه السلام در خانه خود نشسته و قرآن را طبق ترتیب نزول گردآوری نمود؛ و اگر این کتاب یافت شود در آن علم فراوانی خواهد بود.»^۱

و از محمد بن سیرین نقل شده است که: «اگر به این کتاب دست یابیم در آن علم را خواهیم یافت.»^۲

در جواب این سؤال که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل قرآن فعلی که توسط خلفاء جمع شد سکوت کرد و نسخه‌ای که نزد خویش است را ارائه نداد می‌توان به روایتی زیر اشاره نمود: طلحه به امیرالمؤمنین عرض کرد: «ای ابالحسن! پاسخ من را ندادی که آیا قرآن (ی را که جمع آوری کرده‌ای) را به مردم نشان نمی‌دهی؟ حضرت علیه السلام فرمودند: «ای طلحه! من از روی عمد پاسخ تو را ندادم؛ به من خبر بده که آیا آنچه که عمر و عثمان نوشته‌اند تمام آن قرآن است یا در آن چیزی است که از قرآن نباشد؟ طلحه گفت: نه! تمامش قرآن است. حضرت فرمودند: «اگر به آنچه در آن است عمل نمودید از آتش نجات یافته و به بهشت وارد می‌شوید.»^۳

۱. لما توفي رسول الله ﷺ قعد علي بن ابي طالب في بيته فجمعه علي ترتيب نزوله، و لو وجد مصحفه لكان فيه علم كبير.

التمهيد في علوم القرآن ۱: ۲۹۰؛ به نقل از التسهيل لعلوم التنزيل.

۲. تاريخ الخلفاء للسيوطي: ۱۸۵. ولو اصاب ذلك الكتاب لكان فيه العلم.

۳. كتاب سليم بن قيس: ۱۰۰.

ما أراك يا أبا الحسن أحببني عما سألتك عنه من القرآن، ألا تظهره للناس؟ قال: يا طلحة عمدا كفت

در هر حال امامان علیهم السلام قرآن موجود را تأیید و تلاوت آن را سفارش کردند. علامه طباطبائی رحمته الله در این باره می فرماید: «حضرت علی علیه السلام با این که خودش پیش از آن قرآن مجید را به ترتیب نزول جمع آوری کرده و به جماعت نشان داده و مورد پذیرش واقع نشده بود و در هیچ یک از جمع اول و دوم او را شرکت نداده بودند، با این حال هیچ گونه مخالفتی و مقاومتی از خود نشان نداد و مصحف دایر را پذیرفت و تا زنده بود حتی در زمان خلافت خود از مخالفت دم نزد. همچنین ائمه و اهل بیت علیهم السلام که جانشینان و فرزندان آن حضرتند، هرگز در اعتبار قرآن مجید، حتی به خواص خود، حرفی نزده اند؛ بلکه پیوسته در بیانات خود استناد به آن جسته و شیعیان خود را امر کرده اند که از قرائات مردم پیروی کنند...»^۱

حال این نسخه قرآن که همراه تفسیر و تأویل آیات و بیان ظاهر و باطن آنها بود، به عنوان امانت خدمت قطب دایره امکان، حضرت بقیة الله الاعظم است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «چون قائم علیه السلام قیام کند، کتاب خدای تبارک و تعالی را آن چنان که هست، تلاوت می کند و قرآنی را که امیر

عن جوابک فأخبرني عما كتب عمر و عثمان أقرآن كله أم فيه ما ليس بقرآن؟ قال طلحة: بل قرآن كله
قال: إن أخذتم بما فيه نجوت من النار ودخلتم الجنة.

۱. قرآن در اسلام: ۱۵۱. برای مطالعه بیشتر نک: البرهان، زرکشی ۱: ۲۲۸-۲۴۰؛ تاریخ قرآن کریم، محمدباقر حجّتی: ۲۱۶-۲۲۰؛ تاریخ قرآن، دکتر محمود رامیار: ۲۰۹-۲۱۲؛ الاتقان: ۱: ۹۹.

مؤمنان علیهم السلام نوشته بیرون می آورد»^۱ و درباره مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام از نوشتن قرآن فارغ شد، آن را بر مردم عرضه کرد و فرمود: این کتاب خدای تبارک و تعالی است، آن را از دو لوح آن چنان که خدایش بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، گرد آورده‌ام. مردم گفتند: ما مصحفی داریم که همه آیات قرآنی را در بر دارد، دیگر نیازی به قرآن شما نداریم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، دیگر پس از امروز آن را نخواهید دید! من وظیفه داشتم هنگامی که از نوشتن آن فارغ شدم، آن را بر شما عرضه کنم تا شما آن را بخوانید.^۲

در حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام درباره وقایع پس از ظهور به مفضل فرمود: «وقتی لشکر سید حسنی وارد کوفه می شود، حسنی از لشکر خود جدا شده و حضرت مهدی «عج» نیز از لشکر جدا شده و میان دو لشکر قرار می گیرند. حسنی خطاب به حضرت «عج» می گوید: اگر تو مهدی آل محمد هستی، قرآنی که آن را امیرالمؤمنین علیه السلام بدون تغییر و تأویل جمع کرد، کجاست؟... پس حضرت جوالی یا مانند آن را حاضر می نماید که او را سَفَط می گویند و در آنچه او خواسته در آن است.»

مفضل پرسید: ای آقای من! همه آنها در سَفَط است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «بلی! والله! و همچنین ترکه جمیع پیغمبران هم در آن قرار

۱. الکافی ۲ : ۶۳۳

۲. الکافی ۲ : ۶۳۳



اسم اعظم الهی^۲

که هفتاد و سه حرف است و یک حرف آن مخصوص خداست و هفتاد و دو حرف آن را ائمه علیهم السلام می دانند. در تعریف اسم اعظم و اثر آن در بین مردم چنین معروف است که آن اسمی از نام‌های شریف خداوندی است که میان اسامی پنهان است جز خواص بارگاه احدیت و محرمان بارگاه اسرار صمدیت از آن بی اطلاعند لکن در صورتی که فردی به آن دست یافت از حقایقی آگاهی پیدا می کند که انسان‌های عادی از آن بی بهره‌اند و کسی که با آن اسم ارتباط معنوی برقرار کرد و از روی صدق و صفا و خلوص به آن تکلم کند نه تنها دعایش مستجاب می گردد، بلکه در سایه آن به فرمان خدا می تواند به تمام اهداف خود فائق آید و در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد.^۳

وجود مبارک امام عصر علیه السلام که آخرین وصی الهی و ذخیره تام و کامل انبیای سلف، خصوصاً جد بزرگوارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای

۱. الهدایة الکبری : ۴۰۴.

۲. برای تکمیل این بحث نک: «اسم اعظم» تألیف استاد باقری بیدهندی.

۳. اسم اعظم : ۴.

قبل از خود است، اسم اعظم را به ودیعت گرفته و وارث اسم اعظم است. در این زمینه احادیثی وارد شده، که ما در این بخش به چند حدیث اشاره می‌کنیم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «عیسی بن مریم دو حرف از اسم اعظم را داشت و با آن دو حرف کار می‌کرد و موسی بن عمران چهار حرف داشت و ابراهیم دارای هشت حرف بود و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داده شد و خداوند همه آنها را برای محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش جمع کرد. اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله هفتاد و دو حرف داده است.»^۱

این حدیث روشن می‌کند که اسم اعظم الهی هم جزء موارث انبیا و ائمه سلف علیهم السلام است و در حال حاضر نزد امام مهدی علیه السلام است تا آن را هم در حال حاضر و هم در هنگام ظهور و قیامش مورد استفاده قرار دهد.

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» قَالَ: فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَ عِنْدَنَا وَاللَّهِ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ.»^۲

ابن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «کسی که

۱. الکافی ۱: ۲۳۲؛ بصائر الدرجات: ۲۰۸.

۲. الکافی ۱: ۲۲۹.

مقداری دانش به کتاب داشت (آصف بن برخیا^۱ به قول مشهور) گفت: من آن تخت را نزد تو می آورم، پیش از آنکه چشمت را به هم بزنی^۲ آنگاه انگشتانش را باز کرد و بر سینه اش گذاشت و سپس فرمود: «به خدا که همه علم کتاب نزد ماست.» [نه مقدار و اندکی از آن]

در روایتی دیگر می خوانیم که امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا - وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفٍ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»^۳

«اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و تنها یک حرف آن نزد آصف بود، آصف آن یک حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس در هم نوردید تا او تخت را به دست گرفت، سپس زمین به حالت اول بازگشت، و این عمل در کمتر از یک چشم به هم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم

۱. یکی از کارگزاران سلیمان نبی علیه السلام.

۲. سوره مبارکه نمل، آیه ۴۰.

۳. الکافی ۱ : ۲۳۰. شبیه این روایت شریف از امام حسین علیه السلام نیز وارد شده است:

الکافی ۱ : ۲۳۱.

اعظم را داریم و یک حرف هم نزد خداست که آن را در علم
غیب برای خود مخصوص ساخته و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم.»

بنابراین روشن شد که یکی از مواریثی که نزد امام مهدی علیه السلام است
اسم اعظم است که از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله و از ایشان تا امام
یازدهم و از ایشان هم به وجود نازنین حضرت حجت ابن الحسن
العسکری علیه السلام رسیده است.



وصیت‌نامه امام حسین علیه السلام.

که حضرت به دخترش فاطمه صغری داد که به امام سجاد علیه السلام تحویل
دهد.

شیخ طوسی به روایت از فضیل بن یسار چنین آورده است:
ابوجعفر علیه السلام به من فرمود: «در همان هنگام که حسین علیه السلام عازم حرکت
به سوی عراق (کربلا) بود، وصیت‌نامه پیغمبر و کتابها و دیگر اشیاء
(مواریث انبیاء و امامت) را به امانت نزد ام سلمه گذاشت و به او فرمود:
وقتی که پسر بزرگترم به تو مراجعه کرد، آنچه را که به تو به امانت
سپرده‌ام به او تسلیم کن. پس از اینکه حسین علیه السلام به شهادت رسید، علی
بن الحسین علیه السلام نزد ام سلمه رفت و آن بانو هم تمامی امانتهایی را که

حسین علیه السلام به امانت نزدش نهاده بود به امام سجّاد علیه السلام تحویل داد.^۱ همین داستان در بعضی دیگر از منابع حدیثی وارد گردیده است که برای جلوگیری از اطالة کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. گفتنی است که حضرت امام حسین علیه السلام وصیت نامه دیگری نیز داشته است که آن را در کربلا به دخترش فاطمه سپرد و او هم بعدها آن را به علی بن الحسین علیه السلام تحویل داد و آن غیر از این موارد بوده است. پیدا است وقتی این وصیت نامه به امام سجّاد علیه السلام رسیده، بعد از ایشان نیز دست به دست به سایر ائمه رسیده تا آنکه به دست مبارک امام مهدی «عج» رسیده است.

یا در روایتی دیگر می‌خوانیم:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ - إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ»^۲ قَالَ: هِيَ الْوَصِيَّةُ يَدْفَعُهَا الرَّجُلُ مَبْنًى إِلَى الرَّجُلِ.

ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿هُمَانَا كَه خدائوند بشما دستور میدهد که امانت‌ها را به اهلس برسانید و چون می‌خواهید میان مردم حکم کنید عادلانه باشد همانا که خدائوند شما را نیکو موعظت می‌فرماید﴾ فرمود: «آن امانت یعنی وصیت که هر یک از ما باید به دیگری بسپارد.»

۱. الغيبة للطوسي: ۱۲۸؛ مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۱۷۲؛ بحار الانوار ۴۶: ۱۸.

۲. سورة مباركة نساء، آية ۵۸.



كتاب حاوي اسامي اهل سعادت و شقاوت

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الشُّمَالِيِّ عَنِ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ
طَاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ أَوْجَبَ عَلَى خَلْقِهِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله
فَقَالَ لِي: يَا أَبَا كَنْكَرَ، إِنَّ أَوْلِي الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَيْمَّةَ النَّاسِ وَ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ
طَاعَتَهُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ لَهُ يَا
سَيِّدِي رُوِيَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى
عِبَادِهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ قَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ وَ اسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ يَبْقُرُ الْعِلْمَ
بِقِرَاءِ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدِي وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدِ ابْنِهِ جَعْفَرٌ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ
الصَّادِقُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقَ وَ كَلَّكُمْ صَادِقُونَ فَقَالَ حَدَّثَنِي
أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَسَمُّوهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ الْخَامِسَ مِنْ وُلْدِهِ الَّذِي اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدَّعِي
الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كَذِبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ
الْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلِ الْمُخَالَفِ عَلَى أَبِيهِ وَ الْحَاسِدُ لِأَخِيهِ ذَلِكَ الَّذِي يَكْشِفُ سِرَّ
اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بَكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ كَأَنِّي بِجَعْفَرِ
الْكَذَّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طَآغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيْسِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمُغَيِّبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ
التَّوَكُّيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ وَ حِرْصًا عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفِرَ بِهِ طَمَعًا فِي مِيرَاثِ

أَبِيهِ حَتَّى يَأْخُذَ بِغَيْرِ حَقِّهِ قَالَ أَبُو خَالِدٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟
 فَقَالَ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ الْمَكْتُوبُ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْمَحَنِ الَّتِي تَجْرِي
 عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...»^۱

از ابو حمزه ثمالی از ابو خالد کابلی نقل است که گفت: بر سرورم
 امام سجّاد علیه السلام وارد شده و گفتم: ای زاده رسول خدا، به من فرماید
 افرادی که طاعت و دوستی ایشان از طرف خداوند بر ما واجب شده چه
 کسانی؟ همانها که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بندگان واجب است که از
 ایشان پیروی کنند؟ فرمود: «ای ابوکنکر، بی شک صاحبان امر؛ امامانی
 که خداوند طاعتشان را بر همه مردم واجب ساخته عبارتند از: امیر
 المؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن، و حسین دو فرزند علی بن
 ابی طالب علیه السلام تا اینکه کار به ما رسید.» سپس خاموش شد.

عرض کردم: سرور من، از حضرت امیر علیه السلام برای ما نقل است که
 فرموده: «زمین از حجّت خداوند بر بندگان خالی نمی ماند» پس حجّت
 و امام پس از شما کیست؟ فرمود: «پسرم محمّد، و نام او در تورات باقر
 است، علم و دانش را می شکافد شکافتنی، هموست حجّت و امام پس
 از من، و پس از محمّد پسرش جعفر است و نام او نزد اهل آسمان
 صادق است.»

گفتم: سرور من، چگونه اسم آن حضرت صادق شد، که همه ایشان
 صادقند؟

فرمود: «پدرم از پدرش مرا حدیث کرد که رسول خدا ﷺ فرموده: «وقتی فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نام او را صادق نهید، که پنجمین از فرزندان او همو که نامش جعفر است گستاخانه بر خدا و از سر کذب و دروغ ادعای امامت می‌کند، پس نام او نزد خداوند جعفر کذاب است، همو که بر خدا افترا بسته و ادعای چیزی که برای او نیست را می‌کند، مخالف پدر شده و بر برادرش حسد می‌ورزد، این همان است که پرده الهی را هنگام غیبت ولی خدا پاره می‌کند.»

سپس حضرت سجّاد علیه السلام به شدت گریست، بعد فرمود: گویا جعفر کذاب را می‌بینم که طاغی زمانش را وادار می‌کند تا در امر ولی الله و پنهان در حفظ خدا و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند بخاطر جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و طمع می‌کند که به میراث او دارد تا آن را به ناحق غصب نماید.» ابو خالد گفت: عرض کردم: ای زاده رسول خدا، آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: «آری بخدا که واقع خواهد شد و آن در صحیفه‌ای که نزد ماست مکتوب است، صحیفه‌ای که در آن محنت‌هایی که پس از رسول خدا ﷺ بر ما جاری می‌شود همه و همه مکتوب است...»



کتاب مشتمل بر اسامی دوستانِ اهل بیت علیهم السلام

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرَّضَا عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ صلى الله عليه وآله كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ فَنَحْنُ أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَائِيَا وَأَنْسَابُ الْعَرَبِ وَمَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَإِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَحَقِيقَةِ النَّفَاقِ وَإِنَّ شَيْعَتَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَعَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ يَرِدُونَ مَوْرِدَنَا وَيَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا لَيْسَ عَلَيَّ مِلَّةَ الْإِسْلَامِ غَيْرُنَا وَغَيْرُهُمْ نَحْنُ النُّجَبَاءُ النَّجَاةُ وَنَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَنَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَنَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَنَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ فَقَالَ فِي كِتَابِهِ - شَرَعَ لَكُمْ يَا آلَ مُحَمَّدٍ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا قَدْ وَصَّانَا بِمَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ - وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى فَقَدْ عَلَّمْنَا وَبَلَّغْنَا عِلْمَ مَا عَلَّمْنَا وَاسْتَوْدَعْنَا عِلْمَهُمْ نَحْنُ وَرَثَةُ أَوْلِي الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ - أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ يَا آلَ مُحَمَّدٍ - وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ وَكُونُوا عَلَى جَمَاعَةٍ - كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ إِنَّ اللَّهَ يَا مُحَمَّدُ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ مَنْ يُجِيبُكَ إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ»^۱

از عبدالله جندب روایت شده که حضرت رضا عليه السلام به او نوشت: «أَمَّا

بعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امینِ خدا در میانِ خلقتش بود و چون آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درگذشت، ما خانواده وارثِ او شدیم، پس امینِ خدا در زمین ما هستیم، علمِ بلاها و مردن‌ها و نژادِ عرب و کسی که مسلمان به دنیا می‌آید نزدِ ماست [یعنی نژادِ صحیح و فاسد عرب را می‌شناسیم و از محلّ تولد اسلام که دلِ انسان است آگاهیم] و چون هر مردی را ببینیم می‌شناسیم که او حقیقهٔ مؤمن است یا منافق و نام شیعیان ما و نام پدرانشان، نزد ما ثبت است.

خدا از ما و آنها پیمان گرفته (که ما رهبر آنها باشیم و آنها پیرو ما) بر سر هر آبی که ما وارد شویم آنها هم وارد شوند و در هر جا در آئیم، در آیند [اشاره به حوض کوثر و بهشت و مقام علیین دارد و یا متابعت در مقام عمل را می‌رساند] جز ما و ایشان کسی در کیش اسلام نیست، ماییم نجیب و رستگار و ماییم باز ماندگان پیغمبران و ماییم فرزندان اوصیاء و ما در کتاب خدای عزّوجلّ خصوصیت داریم و ما بقرآن سزاوارتریم تا مردم دیگر و ما به پیغمبر نزدیک‌تریم تا مردم دیگر، و خدا دینش را برای ما مقرر داشته و در قرآنش فرموده: مقرر فرمود برای شما (ای آل محمد) از دین آنچه را که به نوح سفارش نمود (بما سفارش کرد آنچه را بنوح سفارش کرد) و آنچه را به تو وحی کردیم (ای محمد) و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (به ما آموخت و رسانید آنچه را باید بدانیم و علوم این پیغمبران را به ما سپرد، ما وارثِ پیغمبران اولوالعزم هستیم) و آن سفارش این بود که دین را بپا دارید

پیداست وقتی که این دیوان در دست مبارک امام حسن علیه السلام بوده، بعد از ایشان نیز دست به دست به سایر ائمه رسیده تا آنکه به دست مبارک امام مهدی «عج» رسیده است.



صحیفة مربوطه به ائمه علیهم السلام

«عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ وَ نَحْنُ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ نَحْوُ مِنْ عِشْرِينَ رَجُلًا فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا وَ قَالَ لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي الْإِمَامَةِ إِلَى الرَّجُلِ مِنَّا يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنَ اللَّهِ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى رِجَالٍ مُسَمَّيْنَ رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهَا»^۱

عبد الله بن بکیر از عمرو بن اشعث روایت نموده که گفته: در خانه امام نزدیک به بیست نفر بودیم که در محضرش نشسته بودیم حضرت روی به ما کرد و فرمود: «شاید به نظر شما چنین برسد که این کار امامت به دست کسی از ما سپرده شده است که در هر جا که بخواهد قرارش بدهد. به خدا سوگند که آن سفارشی است که از جانب خدا به رسول خدا شده است در باره افرادی با نامشان یکی پس از دیگری تا

سرانجام به صاحبش برسد.»

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ - إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ»^۱ قَالَ هِيَ الْوَصِيَّةُ يَدْفَعُهَا الرَّجُلُ مِنَّا إِلَى الرَّجُلِ

ابوبصیر گوید امام صادق عليه السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿همانا که خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به اهلس برسانید و چون می‌خواهید میان مردم حکم کنید عادلانه باشد همانا که خداوند شما را نیکو موعظت می‌فرماید﴾ فرمود: «آن امانت یعنی وصیت که هر یک از ما باید به دیگری بسپارد.»



کاسه‌ای که در آن طعام بهشتی بود

و جبرئیل امین برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و یک ماه از آن طعام خوردند و کم نشد، که امام زمان (عج) هم از آن کاسه غذا می‌خورند.

«عَنْ سَيْفٍ عَنْ نَجْمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام ضَمِنَتْ لِعَلِيِّ عليه السلام عَمَلَ الْبَيْتِ وَالْعَجِينَ وَالْخُبْزَ وَقَمَّ الْبَيْتِ وَضَمِنَ لَهَا عَلِيُّ عليه السلام

مَا كَانَ خَلْفَ الْبَابِ نَقَلَ الْخَطْبَ وَأَنْ يَجِيءَ بِالطَّعَامِ فَقَالَ لَهَا يَوْمًا يَا
 فَاطِمَةُ هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ قَالَتْ وَالَّذِي عَظَّمَ حَقَّكَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مِنْذُ
 ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ شَيْءٌ نَقْرِيكَ بِهِ قَالَ أَفَلَا أَخْبَرْتَنِي قَالَتْ كَانَ رَسُولُ
 اللَّهِ ﷺ نَهَانِي أَنْ أَسْأَلَكَ شَيْئًا فَقَالَ لَا تَسْأَلِينَ ابْنَ عَمِّكَ شَيْئًا إِنْ
 جَاءَكَ بِشَيْءٍ [عَفْوٍ] وَإِلَّا فَلَا تَسْأَلِيهِ قَالَ فَخَرَجَ ﷺ فَلَقِيَ رَجُلًا
 فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ دِينَارًا ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ وَقَدْ أَمْسَى فَلَقِيَ مِقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ
 فَقَالَ لِلْمِقْدَادِ مَا أَخْرَجَكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ قَالَ الْجُوعُ وَالَّذِي عَظَّمَ
 حَقَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى
 قَالَ وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى قَالَ فَهُوَ أَخْرَجَنِي وَقَدْ اسْتَقْرَضْتُ دِينَارًا وَ
 سَأَوْتُكَ بِهِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ فَأَقْبَلَ فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا وَفَاطِمَةَ
 تُصَلِّيَ وَبَيْنَهُمَا شَيْءٌ مُعْطَى فَلَمَّا فَرَغَتْ اجْتَرَّتْ ذَلِكَ الشَّيْءَ فَإِذَا جَفْنَةٌ
 مِنْ خُبْزٍ وَ لَحْمٍ قَالَ يَا فَاطِمَةُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
 يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلَا أُحَدِّثُكَ بِمَثَلِكَ
 وَمَثَلِهَا قَالَ بَلَى قَالَ مَثَلُكَ مَثَلُ زَكْرِيَّا إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرْيَمَ الْمِخْرَابِ
 فَوَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
 يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَأَكَلُوا مِنْهَا شَهْرًا وَ هِيَ الْجَفْنَةُ الَّتِي يَأْكُلُ
 مِنْهَا الْقَائِمُ ﷺ وَ هِيَ عِنْدَنَا^۱

امام محمد باقر ﷺ می فرماید: «حضرت فاطمه علیها السلام به

۱. تفسیر عیاشی ۱: ۱۷۱. رک: الخرائج و الجرائح ۲: ۵۳۲؛ تفسیر فرات: ۱۸۳ الامالی للطوسی: ۶۲۶؛
 کفایة الطالب: ۳۶۷؛ کشف الغمّة ۲: ۹۵؛ مصباح الانوار: ۵۸.

علی علیه السلام تعهد داد که تمام کارهای داخل خانه را از قبیل خمیر کردن آرد، پختن نان، نظافت منزل و غیره را انجام دهد و علی علیه السلام نیز تعهد نمود که امور خارج از خانه مانند آوردن هیزم و تهیه طعام را انجام دهد.

در یکی از روزها علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام گفت: ای فاطمه! آیا در خانه چیزی داری؟ فاطمه گفت: سوگند به آن خدایی که حق تو را بزرگ قرار داده، مدت سه روز است که چیزی نداریم تا بتوانم آن را برایت بیاورم. علی علیه السلام فرمود: چرا این امر را به من خبر ندادی؟ فاطمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نهی نموده از اینکه چیزی از تو بخواهم و فرموده است: اگر علی چیزی برای تو آورد بپذیر و در غیر این صورت هرگز از او چیزی نخواه.

امام باقر علیه السلام گوید: پس علی علیه السلام از خانه خارج شد و در بین راه فردی را ملاقات نموده و یک دینار از او قرض کرد تا طعامی برای خانه فراهم کند، در راه بازگشت با مقداد بن اسود روبرو گردید و از او سؤال کرد که به چه دلیل از خانه خارج شده و به دنبال چیست؟ مقداد پاسخ داد: ای امیر مؤمنان! به حق آن خدایی که حق تو را بر ذمه ما عظیم کرده، گرسنگی موجب خروج من از منزل شده است.»

راوی گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا در آن زمان پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله زنده بودند؟ امام فرمود: «آری زنده بودند و ادامه دادند: علی علیه السلام به مقداد گفت: من نیز به همین علت از خانه خارج شده‌ام و برای تهیه طعام یک دینار قرض کرده‌ام و اکنون آن را به تو می‌دهم. و آن دینار را به مقداد داده و به طرف خانه خود بازگشت، و هنگامی که وارد خانه گردید مشاهده نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و فاطمه علیها السلام در مصلای خویش مشغول نماز است و یک ظرف سر پوشیده نیز در میان ایشان قرار دارد، پس فاطمه علیها السلام از نماز فارغ شد، آن ظرف را جلو کشید و چون نگاه کردند دیدند که کاسه‌ای پر از نان و گوشت است. علی علیه السلام گفت: ای فاطمه! این غذا از کجاست؟ فاطمه گفت: از طرف خدا آمده، همانا خداوند هر که را بخواهد رزق بی حساب دهد. و پیامبر اسلام به او فرمود: ای علی! آیا دوست داری برایت بگویم مثل تو و فاطمه چیست؟ علی علیه السلام گفت: آری. رسول خدا فرمود: تو مانند حضرت زکریا هستی زیرا آن حضرت هم وقتی در مصلای مریم غذایی دید، از او پرسید که آن غذا را از کجا آورده و مریم در جواب او گفت: از طرف خدا آمده، و خداوند هر که را بخواهد بدون حساب رزق و روزی می‌دهد.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «علی و فاطمه علیهما السلام مدت یک ماه از آن

غذا می‌خوردند و تمام نمی‌شد، آن کاسه همان است که حضرت قائم «عج» نیز از آن خواهد خورد، و آن، هم اکنون نزد ماست.»

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِفَاطِمَةَ: يَا فَاطِمَةُ قَوْمِي فَأَخْرَجِي تِلْكَ الصَّخْفَةَ فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَخْفَةً فِيهَا تَرِيدٌ وَ عَرَاقٌ يَفُورُ فَأَكَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْمًا ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتْ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ فَقَالَتْ لَهُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَ إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مِنْذُ أَيَّامٍ فَأَتَتْ أُمَّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ عليها السلام فَقَالَتْ يَا فَاطِمَةُ إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمَّ أَيْمَنَ شَيْءٌ فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَ لِوَلَدِهَا وَ إِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمَّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمَّ أَيْمَنَ وَ نَفِدَتْ الصَّخْفَةُ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَمَا لَوْ لَا أَنَّكَ أَطَعْتِهَا لَأَكَلْتَ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ الصَّخْفَةُ عِنْدَنَا يَخْرُجُ بِهَا قَائِمَنَا عليه السلام فِي زَمَانِهِ.»^۱

امام محمد باقر عليه السلام حکایت فرموده است: روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله به منزل دخترش حضرت فاطمه زهراء عليها السلام وارد شد و چون مقداری نشست خطاب به وی کرد و فرمود: «دخترم، فاطمه! بلند شو و آن ظرف غذا را بیاور.» همین که آن ظرف غذا را آورد، دیدند که داخل آن پر از آبگوشت داغ است و آماده خوردن می‌باشد.

سپس رسول خدا، امام علی، حضرت زهراء و دو فرزندشان امام حسن و امام حسین علیهم السلام از آن طعام میل نمودند و باقی مانده آن را تا مدت سیزده روز مرتب مورد استفاده قرار میدادند ولیکن از آن غذا کاسته نمی شد. تا آن که روزی امّ ایمن، امام حسین علیهم السلام را دید، که مشغول خوردن غذای پخته میباشد، به ایشان گفت: این نوع غذا را از کجا آورده‌ای حضرت فرمود: مدت چند روزی است که غذای ما در منزل، از همین خوراک می باشد.

امّ ایمن به منزل حضرت زهراء علیها السلام وارد شد و گفت: ای فاطمه! اگر امّ ایمن چیزی داشته باشد، برای شما هم است و در آن شریک می باشید؛ ولی اگر یک روز شما چیزی یافتید، امّ ایمن از آن محروم خواهد بود؟!.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام مقداری از آن غذای آبگوشت را که هنوز تازه بود برای امّ ایمن آورد و او هم از آن طعام خورد و در همان روز ظرف غذا به پایان رسید.

وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف آورد و متوجه شد که غذا تمام شده است، فرمود: «چنانچه از آن غذا به دیگری نمی دادی پایان ناپذیر بود و تمامی ما اهل بیت تا آخر از آن می خوردیم و باز هم باقی می ماند.»

سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «اکنون ظرف آن غذا نزد ما

موجود است تا آن که به دست امام زمان، قائم آل محمد «عج»
خواهد رسید.»



پیراهن خون‌آلود امام حسین علیه السلام

که همان پیراهن یوسف علیه السلام و ابراهیم علیه السلام می‌باشد که روز عاشورا پوشید.
در کتاب خصائص الحسینیة آمده: «امام حسین علیه السلام وارث پیراهن
قهرمان توحید حضرت ابراهیم علیه السلام بود چنانکه مرحوم بیرجندی در
حوادث روز دهم جمادی‌الاولی نوشته: «در چنین روزی حضرت
زهر علیه السلام پیراهن حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را به دخترش زینب
کبری علیه السلام عطا کردند و فرمودند: «دخترم! هنگامی که برادرت حسین
این پیراهن را از تو مطالبه کند بدان که فقط یک ساعت مهمان توست
سپس به دست اولاد زنا به سخت‌ترین حالی کشته می‌شود.»^۱



کتاب جامعۀ علی علیه السلام

در خصوص این کتاب، احادیث فراوانی وارد شده است. ابتدا

بینیم این کتاب شریف چه بوده است؛ چه مطالبی در آن کتاب وجود دارد و اکنون کجاست؟ «صحیفه» یا «جامعه» کتابی است به املاء رسول خدا ﷺ و خطّ علیؑ که با تعبیرِ مختلفی چون «کتابِ علی»، «صحیفه الفرائض»، «صحیفه العتق» از آن یاد می‌شود. دربارهٔ محتوای کتابِ جامع در روایات چنین می‌خوانیم:

«عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ بَعْضَ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدٌ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَخْتِاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَهِيَ فِيهَا حَتَّى أَرِشُ الْخَدَشِ»^۱

ابو عبیده گوید: یکی از شیعیان از حضرت صادق ﷺ پرسید: جامعه چیست؟ حضرت ﷺ فرمود: «طوماری است به طولِ هفتاد ذراع و عرضِ یک پوست مانندٔ رانِ شترِ فربه که تمامِ احتیاجاتِ مردم در آن نوشته است، (یعنی نوشته‌ها در آن است نه آنکه روی خود آن پوست نوشته باشد) همهٔ قضایا حَتَّى جریمهٔ خراش در آنجا هست.»

ابابصیر گوید امام صادق ﷺ به من فرمود: «ای ابا محمد جامعه نزدِ ماست، اما مردم چه می‌دانند جامعه چیست؟» ابابصیر می‌گوید: عرض کردم: قربانت کردم جامعه چیست؟ حضرت ﷺ فرمود: «طوماری

۱. نک: تلخیص مقیاس الهدایة : ۲۲۷؛ تأسیس الشیعة : ۲۷۹.

۲. الکافی ۱ : ۲۴۱.

است به طولِ هفتاد ذراع که پیغمبر صلی الله علیه و آله مطالبِ موجود در آن را بیان نمود و حضرت علی علیه السلام با دستِ مبارک، آن را یادداشت فرمود. در این کتاب تمامِ حلال و حرام و همهٔ احتیاجات دینی مردم، حتی جریمهٔ خراشِ موجود است. «سپس با دست به بدنِ من زد و فرمود: «ای ابا محمد به من اجازه می دهی؟» عرض کردم: من در خدمتِ شما هستم؛ هر چه می خواهید انجام دهید! آنگاه حضرت با دستِ مبارک مرا نشگون گرفت و فرمود: «حتی جریمهٔ این نشگون در جامعه هست.»^۱

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا وَإِنَّ عِنْدَنَا كِتَابًا إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَخَطُّ عَلِيٍّ عليه السلام صَحِيفَةٌ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَنَا بِالْأَمْرِ فَنَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ وَنَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ.»^۲

امام صادق علیه السلام می فرمود: «نزدِ ما نوشتجاتی است که با وجودِ آنها نیازی به مردم نداریم (که از آنها چیزی بپرسیم) ولی مردم به ما احتیاج دارند. نزدِ ما کتابی است به املاءِ پیغمبر صلی الله علیه و آله و خطُّ علی علیه السلام، دفتری است که هر حلال و حرامی در آن است، شما راجع به کاری نزدِ ما می آید (و کسبِ تکلیف می کنید) سپس ما می فهمیم که شما به آن عمل می کنید یا عمل نمی کنید.»

۱. الکافی ۱: ۲۴۰: الاحتجاج ۱: ۲۵۱.

۲. الکافی ۱: ۲۴۲.

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام قَالَ: لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ... وَ تَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ وَ هِيَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِيهَا جَمِيعُ مَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَدُ آدَمَ.»^۱

حضرت رضا عليه السلام فرمود: «برای امام چند علامت است: «... جامعه که طول آن هفتاد ذراع است و همه احتیاجات مردم در آن ثبت شده در دست او موجود باشد...»

از بررسی این روایات به دست می آید که در حقیقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مجموعه احکام اسلام را بر امیرالمؤمنین عليه السلام املاء فرموده و آن حضرت نیز آن را به صورت کتابی به نام جامعه گردآوری نموده است، و این مجموعه گراندقدر به ترتیب نزد ائمه عليهم السلام بوده و آن بزرگواران گاهگاهی آن را بر مردم عرضه می داشتند.

در منابع اهل سنت نیز به این مطلب اشاره شده که امام علی عليه السلام همه روز صبح و شام، برای تعلیم گرفتن قرآن، و آنچه نازل شده بود، به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسید.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَجِيٍّ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ عليه السلام: كَانَتْ لِي مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ، فَكُنْتُ آتِيهِ كُلَّ سَحْرٍ فَأَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَانْ تَنْحَنِحْ أَنْصَرِفْتَ إِلَى أَهْلِي وَإِلَّا دَخَلْتَ عَلَيْهِ.»^۲

۱. کتاب من لا يحضره الفقيه ۴ : ۴۱۹.

۲. صحیح نسائی ۱ : ۱۷۱ : مسند أحمد بن حنبل ۱ : ۸۵.

ابن ماجه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: «من سحرگاهان هر روز به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسیدم و از پشت در می گفتم: «السلام علیک یا نبی الله»، و اگر آن حضرت آهسته و آرام سرفه می کرد، به خانه باز می گشتم و گرنه داخل می شدم.»

در این ملاقات ها پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور نوشتن می داد و می فرمود:

«اَكْتُبْ مَا أُمِّلِي عَلَيْكَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهُ أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ وَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يُحَفِّظَكَ وَلَا يُنْسِيَكَ وَ لَكِنْ اكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ قَالَ قُلْتُ وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ الْأَيْمَّةُ مِنْ وَوَلَدِكَ بِهِمْ تُسْقَى أُمَّتِي الْغَيْثَ وَ بِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ بِهِمْ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَ بِهِمْ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَ هَذَا أَوْلَسُهُمْ وَ أَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ أَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ الْأَيْمَّةُ مِنْ وَوَلَدِهِ.»^۱

«آنچه را به تو می گویم بنویس، و علی علیه السلام سؤال کرد: ای رسول خدا، از نسیان و فراموشی بر من بیم داری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، از خدا خواسته ام حافظه ات را نیرو بخشد و تو را دچار فراموشی نگرداند، آن را برای شریکانت یعنی امامان بعد از خودت بنویس.»

در پایان این مبحث به مواردی از رجوع امامان مکتبِ اهل بیت علیهم السلام به کتابِ جامعهٔ علی علیه السلام می‌پردازیم:

«رَوَى أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ الشَّيْءُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ علیه السلام وَاحِدٌ مِنْ سِتَّةٍ.»^۱

از ابان بن تغلب بن رباح روایت شده که گفت: از علی بن الحسین علیه السلام در مورد کسی سؤال شد که دربارهٔ مقداری از مال خود وصیت کرده است [به طور مبهم وصیت کرده که مقداری از مال او را به فلان مصرف برسانید، اما مقدار آن را مشخص نکرده و عباراتی مانند شیء من مالی به کار برده است] حضرت سجّاد علیه السلام در پاسخ فرمود: «شیء در کتاب علی علیه السلام، یک ششم محسوب می‌شود.»

نجاشی روایت کرده است که: عذافر بن عیسی خزاعی صیرفی در معیت حکم بن عتیبه کوفی^۲ به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدند. حکم آغاز سخن کرد و مسائلی را مطرح ساخت و امام با اینک دیدارِ حکم را خوش نداشت، او را پاسخ می‌داد تا اینکه در مسئله‌ای بینشان اختلاف نظر افتاد [حکم پاسخ امام را نپذیرفت] در این هنگام امام باقر علیه السلام روی به فرزندِ خود کرده، فرمود: پسر، برخیز و آن کتابِ علی علیه السلام را بیاور!

۱. الاختصاص: ۳۱۴.

۲. حکم بن عتبه زیدی مسلک و به قولی از فقهای عامه بوده و چون قبل از تشیع زراره و برادرش حمراز استاد آن دو نفر و علاوه بر آن فردی مسن بوده، مورد احترام حضرت واقع شده است. علم‌الحديث، مدیر شانه چی، چاپ انتشارات جامعهٔ مدرّسین: ۶۲.

فرزند امام کتابی که طومار وار روی هم پیچیده شده بود، پیش روی آن حضرت نهاد. امام آن را گشود و به جست و جوی مسئله مورد بحث پرداخت تا آن را یافت و سپس فرمود: این املاي رسول خدا ﷺ و خطّ علی ﷺ است.^۱

ابو حمزه از امام باقر ﷺ نقل می کند که فرمود:

«وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا مَنَعْتَ الزَّكَاةَ، مَنَعْتَ الْأَرْضَ بَرَكَاتِهَا.»^۲

«در کتاب علی ﷺ چنین یافتیم که رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگامی از پرداخت زکات خودداری شود، زمین برکات خود را دریغ می کند.»

برید بن معاویه می گوید:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ﷺ يَضْرِبُ شَارِبَ الْخَمْرِ ثَمَانِينَ وَ شَارِبَ النَّبِيدِ ثَمَانِينَ.»^۳

از امام صادق ﷺ شنیدم که می فرمود: «در کتاب علی ﷺ آمده است: «به کسی که خمر (شراب انگور) و به کسی که نبید (شراب خرما) می نوشد هشتاد تازیانه زده شود.»

همچنین از امام صادق ﷺ نقل شده است که فرمود:

۱. بهجة الآمال ۶: ۴۸۵؛ جامع احادیث الشیعة ۱: ۲۵؛ به نقل از رجال نجاشی: ۲۵۵.

۲. وسائل الشیعة، کتاب الزکوة، باب تحریم منع الزکوة.

۳. وسائل الشیعة ۱: ۱۲۵.

«فی کتابِ علی علیه السلام دية كلب الصيد اربعون درهماً.»^۱
 «در کتابِ امام علی علیه السلام آمده است که دیه سگِ شکارچی
 چهل درهم است.»
 نکته آخر اینکه در بعضی از روایات از مصحفِ امیرالمؤمنین علیه السلام
 نیز صحبت به میان آمده است که ظاهراً منظور قرآنی است که
 امیرالمؤمنین علیه السلام آن را جمع کرده است.



ذوالفقار امیرالمؤمنین علیه السلام

از شمشیرهای معروف عرب یکی ذوالفقار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در جنگِ اُحُد آن را به علی داد و در هنگامه نبرد که امیرالمؤمنین با آن
 سلاح به شدت با دشمن مشغول جنگ بود، جبرئیل امین چنین ندا داد:
 لا سيف الا ذوالفقار و لا فتى الا علی.^۲
 حضرتِ حجت علیه السلام هنگامِ ظهور آن را همراهِ خود دارد.^۳ از
 امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده که فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و
 گفت: «ای محمد! در یمن بتی است از سنگ که آن را در قابِ آهن

۱. وسائل الشیعة ۱: ۱۲۵.

۲. موسوعه امام علی بن ابیطالب، ج ۱، ص ۱۹۴ به نقل از منابع معتبر اهل تسنن.

۳. الغیبة للذمغانی: ۳۰۷؛ امام مهدی از ولادت تا ظهور، سید محمد کاظم قزوینی: ۶۶۳.

نشانده‌اند. کسی را بفرست آن آهن را بیاورد.» حضرت مرا فرستاد و آن آهن را آوردم و آن را به عمر صیقل (آهنگر) دادم. دو شمشیر از آن ساخت: ذوالفقار و مخدم. حضرت مخدم را برداشت و ذوالفقار را من داد و پس از رحلت آن بزرگوار، مخدم نیز به من رسید.^۱

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ ذِي الْفَقَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَيْنَ هُوَ قَالَ هَبَطَ بِهِ جِبْرَائِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَتْ حَلِيَّتُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَهُوَ عِنْدِي.»^۲

احمد بن ابی عبدالله گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم که ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا آمد؟ فرمود: «جبرئیل علیه السلام آن را از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود و آن نزد من است.»



تتمه هیزمی که درب خانه سوخت

آیا هیزمهایی که پشت در و دیوار خانه فاطمه علیها السلام آتش زدند همه‌اش سوخت؟ ظاهراً باقیمانده‌ای داشته که مهاجمین، هنگام بُردنِ مولا علی علیه السلام برای بیعت اجباری، فراموش کرده‌اند آنها را جمع کنند!

۱. معارف و معارف ۵: ۵۵۷.

۲. الکافی ۱: ۲۳۵.

چه کسی و در چه زمانی آنها را جمع کرده که اکنون نزد آخرین یادگار زهرا علیها السلام نگهداری می شود؟! آیا نیمه شبی که اهل سقیفه خواب بوده اند به دست امیرالمؤمنین یا امام حسن و یا امام حسین و یا حتی زینب و ام کلثوم علیهم السلام و فضا، و یا همه اهل خانه جمع آوری شده است؟

آیا هیزم های نیم سوخته را به مادر در بستر افتاده محسن نشان داده اند؟ آیا تماشای پاره های هیزم، خاطره های تلخ سینه و پهلوی فاطمه علیها السلام را به یاد آورده و اشک سرخ بر گونه های زخم آنان جاری ساخته است؟

این امانت در دست امامان علیهم السلام گردیده و هر یک اشکی به یاد مادر ریخته اند، تا حضرت مهدی «عج» که بیش از دوازده قرن است هر صبح و شام با دیدن آن اشک خون می ریزد و به مادر و عده انتقام می دهد.

«ثُمَّ يُخْرِقُهُمَا بِالْحَطَبِ الَّذِي جَمَعَاهُ لِيُخْرِقًا بِهِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهم السلام وَ ذَلِكَ الْحَطَبُ عِنْدَنَا تَوَارِثُهُ»^۱

امام زمان «عج» اولی و دومی را با هیزمی می سوزاند که جمع کردند تا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آتش بزنند و آن هیزم ها نزد ما است که از یکدیگر ارث می بریم.

ابی جارود گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چه وقت قائم شما قیام می کند؟ امام علیه السلام به او پاسخ بلندی داد. از جمله مطالبی که حضرت بدان

اشاره کرده، این بود: «هیزمی که اولی و دومی جمع کردند تا با آن علی و فاطمه و حسن و حسین را آتش زنند. این هیزم نزد ماست و از هم ارث می بریم...»^۱

«يَأْتِي الْمَهْدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ الْيَوْمَ رَوْضَةَ الرَّسُولِ وَيَخْرُجُ الْجِبْتِ وَالطَّاغُوتَ حَبْتَرٍ وَزُفَرٍ وَيُحْيِيهِمَا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَيُحَاكِمُهُمَا عَلَى غَضَبِهِمَا خِلَافَةَ اللَّهِ وَادِّعَائِهِمَا مَا لَيْسَ لَهُمَا وَافْتِرَائِهِمَا عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمَا مُخْسِنًا وَإِذَائِهِمَا بِضَعَةَ الرَّسُولِ.»^۲

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ به حرم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آید و به اذن پروردگار، اولی و دومی را زنده می کند و برای غصبِ خلافت و به خاطر قتلِ محسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و آزارِ پاره تنِ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنان را محاکمه می کند.»



میخ در

ماجرای جسارت به وجود نازنین سیده زنانِ عالم، حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ از جمله مسائلی است که برای همیشه، دل و جان شیعیان را داغدار نموده است که میخ دری که به سینه حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ اصابت نموده

۱. دلائل الامامة : ۲۴۲.

۲. الزام التواصب : ۱۸۱.

همچون سندی گویا در دستِ فرزندِ بزرگوارش امام مهدی «عج» خواهد بود تا انتقامِ یک عمر مظلومیت برای همیشه گرفته شده و دلِ شیعه تسلی یابد.

کتابِ مؤتمر علماء بغداد تألیف ابی الهیجاء شبل الدولة مقاتل بن عطیة بن مقاتل البکری، از بزرگانِ علمای حنفی مذهب قرن پنجم هجری است. مرحوم آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله در معرفی این کتاب می نویسد:

«این کتاب با همه کم حجمی و کوچکی، حاوی مناظرات مهمی است میان عالمی شریف که علویة شیعی است و عالمی قریشی و عباسی سنی در بغداد، در محضر سلطان ملکشاه سلجوقی و با نظارت وزیر دانشمند، مورخ و محقق و دانشمندش خواجه نظام الملک ابی علی الحسن خراسانی، متوفای ۴۸۵، مؤسس مدرسه نظامیه آن شهر، روی داده که سرانجام پیروزی با فرد علوی بوده است. اخیراً نسخه‌ای دیگر از این کتاب تحقیق و مقدمه‌ای محققانه، با نام الامامة والخلافة در بیروت به چاپ رسیده که با نسخه چاپ شده در قم، اندک تفاوتی دارد که چندان مهم نیست.»^۱

۱. الامامة و الخلافة، مقدمه کتاب.

فانه مع صغر حجمه و خفة جرثومته، و قلة وزنه، حاو لامور هامة مهمة من مناظرة جرت بين عالم شريف علوي شيعي، و عالم قرشي عباسي سني في بغداد بمحضر «السلطان ملكشاه السلجوقي» مع نظارة وزيره الفاضل المورخ المتتبع المضطلع «الخواجه نظام الملک ابی علی الحسن الخراسانی المتوفى ۴۸۵) مؤسس المدرسة النظامية تلك البلدة و في اخر الامر كانت الغلبة للعلوي.

در اين كتاب آمده:

«قال الملك: انك ايها العلوي: قلت في اول الكلام: ان ابابكر اساء الى فاطمة الزهرا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله فما هي اساءته الى فاطمة؟ قال العلوي: ان ابابكر بعد ما اخذا لبيعة لنفسه من الناس بالارهاب والسيف والتهديد والقوة، ارسل عمر و قنفذا و خالد بن الوليد و اباعبيدة الجراح و جماعة اخرى من المنافقين الى دار علي و فاطمة عليها السلام و جمع عمر الحطب على باب فاطمة (ذلك الباب الذي طالما وقف عليه رسول الله و قال: السلام عليكم يا اهل بيت النبوة، و ما كان يدخله الا بعد الاستئذان) و احرق الباب النار. و لما جاءت فاطمة خلف الباب لترد عمر و حزبه، عصر عمر فاطمة بين الحائط والباب عصرة شديدة قاسية حتى اسقطت جنينها و نبت مسمار الباب في صدرها و صاحت فاطمة: ابتاه، يا رسول الله! انظر ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابي قحافة! فالتفت عمر الى من حوله و قال: اضربوا فاطمة، فانهالت السياط على حبيبة رسول الله و بضعتته حتى ادموا جسمها، و بقيت آثار العصرة القاسية و الصدمة المريرة تنحرف في جسم فاطمة، فاصبحت مريضة عليلة حزينة فارقت الحياة بعد ايها بايام، ففاطمة شهيدة بيت النبوة، فاطمة قتلت بسبب عمر بن الخطاب. قال الملك للوزير: هل ما يذكر العلوي صحيح؟ قال الوزير: نعم انى رايت فى التواريخ ما يذكر العلوي.»^١

«... پادشاه گفت: ای علوی، تو در آغاز سخن، گفتی که ابوبکر به فاطمه زهرا، دختر رسول خدا، بدی‌هایی روا داشته است. بدی‌های او نسبت به فاطمه چه بود؟ علویه گفت: پس از آن که ابوبکر با تهدید و زور از مردم برای خود بیعت گرفت. عمر، قنفذ و خالد بن ولید را با عبیده ی جراح و جماعتی دیگر از منافقان، به خانه علی و فاطمه علیهما السلام فرستاد. عمر نزد در خانه فاطمه هیزم جمع کرد.

همان دری که پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آن می‌ایستاد و می‌فرمود: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و هیچ‌گاه بدون اجازه وارد آن نمی‌گشت.

در را آتش زد. و چون فاطمه پشت در آمده بود تا عمر و یاران او را منصرف سازد، او را میان در و دیوار چنان بیرحمانه فشرد که جنینش را انداخت. میخ در، در سینه‌اش جا گرفت. فاطمه ناله سر داد. پدرم ای رسول خدا! بنگر پس از تو ما از ابن خطاب و ابن قحافه چه‌ها دیدیم.

آنگاه عمر به اطرافیانش گفت: فاطمه را بزنید! پس تازیانه‌ها بر حبیب رسول خدا و پاره تن او، باریدن گرفت به احدی که بدنش را خونین کرد. آثار این فشار بی‌رحمانه و صدمات تلخ، بر جسم فاطمه علیها السلام چنان باقی ماند که بیمار، زمین‌گیر و غرق غم گشت. چند روزی نگذشت که از دنیا رفت.

بنابراین، فاطمه شهیدِ خانهٔ نبوت است، و فاطمه به دستِ عمر بن خطاب کشته شد.

پادشاه به وزیر گفت: آیا سخنان علویه صحیح است؟ وزیر گفت: آری، به همین صورت که علویه می گوید، من (نیز) در کتاب های تاریخی دیده‌ام.

فیلسوف محقق آیه الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی رحمته الله می گوید:

«وَلست ادري خبر المسمار سل صدرها خزانة الاسرار

من داستانِ میخِ در را نمی دانم،
از سینه اش مخزنِ الاسرارِ پیرس.

در کتابِ رِیاحینِ الشَّرِیعة نیز آمده که: «فاطمه علیها السلام در آغوشِ فضّه از شدتِ دردِ پهلو و اصابتِ میخِ در و سقطِ جنینِ بیهوش شد.»^۱



صحیفه ملعونه

تفصیل داستان صحیفه ملعونه را در بحار: ج ۲۸ ص ۱۱۱-۹۶ به نقل از حدیفه نقل کرده که خلاصه‌اش چنین است:

اول کسانی که بر غضب خلافت هم پیمان شدند اولی و دومی بودند، و اساس و پایه‌ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمان‌هایشان هم بر آن پایه بود این بود که «اگر محمد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم بطوری که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابد».

بعد از آن ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل و در آخر سالم مولی ابی حدیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته‌ای در این باره نوشتند که: «اگر محمد بمیرد یا کشته شود». و در تمام این قضایا عایشه و حفصه جاسوس پدران‌شان در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

سپس اولی و دومی جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و ما بین خود مشورت و نظر خواهی کردند و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع در گردنه «هرشی» که در راه مکه در نزدیکی جحفه است شتر حضرت را بر مانند

و به این طریق حضرت را بقتل برسانند.

کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهارده نفر بودند که در جنگ تبوک هم همین نقش را بر عهده داشتند ولی این نقشه آنان بر آب شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف خداوند در غدیر خم منصوب شد و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا به گردنه «هرشی» رسید و آن عده جلو تر رفتند و بر سر راه پنهان شدند، ولی این بار هم خداوند آنان را مفتضح کرد و پیامبرش را حفظ نمود.

وقتی وارد مدینه شدند همگی در خانه ابو بکر جمع شدند و در بین خود نوشته‌ای نوشتند و آنچه در باره خلافت تعهد کرده بودند در آن ذکر کردند، و اولین مطلب آن شکستن پیمان و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و اینکه خلافت از آن ابو بکر و عمر و ابو عبیده است و سالم نیز با آنان است و از این عده خارج نمی شود.

این صحیفه دوم را سی و چهار نفر امضاء کردند که چهارده نفر همان کمین‌کنندگان در گردنه هرشی بودند که عبارت بودند از ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و عمرو عاص و طلحه و ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و سعد بن ابی وقاص و اوس بن حدثان و بیست نفر دیگر عبارت بودند از: ابو سفیان، عکرمه پسر ابو جهل، خالد بن ولید، بشیر بن سعید، سهیل بن عمرو، صهیب بن

سنان، ابو الاعور اسلمی، صفوان بن امیّه، سعید بن عاص، عیّاش بن ابی ربیع، حکیم بن حزام، مطیع بن اسود مدری و چند نفر دیگر که هر کدام از اینان جمعیت عظیمی را بدنبال خود داشتند که سخنان را می پذیرفتند و از آنان اطاعت می کردند.

نویسنده این صحیفه سعید بن عاص اموی بود و در محرم سال دهم هجرت آن را نوشت. سپس آن را به ابو عبیده جراح سپردند و او آن را به مکه فرستاد. آن صحیفه همچنان در کعبه مدفون بود تا زمان عمر که آن را از محلّش بیرون آورد.



نامه خلیفه دوم به معاویه

مفاد نامه دومی به معاویه

پس اقرار کرد به نماز و حجی که آن را رکن قرار دادند و گمان کردند که آن حج برای خداست پس از آن کسانی که او را کمک کردند همین فارسی، روزبه (سلمان فارسی) بود و گفتند همانا وحی شده است به سوی پیامبر که:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾^۱

نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است، که پر برکت، و مایه هدایت جهانیان است.

و گفتند:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾^۲

« نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۹۶.

۲. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۴۴.

نهایی) می بینیم! اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خوشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید! و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، بخوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده؛ (و در کتابهای خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می خواند). و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست!»

همانا از ستاره بنی هاشم نوری برخاست که پرتو آن درخشنده و دانش آن یاری کننده بود. و تمام نیروی آن کسی بود که حیدر نامیده شد و داماد محمد گردید و همسرش زنی بود که او را سرور زنان جهان قرار دادند و فاطمه نامیدند.

من به کنار خانه علی و فاطمه و دو پسرشان حسن و حسین و دو دخترشان زینب و امّ کلثوم و کنیزی که به فضا خوانده می شد رفتم، در حالی که خالد بن ولید و قنفذ و گروهی از طرفداران خاص ما همراه من بودند و در خانه را به شدت کوبیدم.

کنیز خانه مرا جواب داد. گفتم به علی بگو سخنان بیهوده را رها کن و به خودت در طمع خلافت فشار نیاور. بدان که امر خلافت از آن تو نیست امر خلافت از برای کسی است که مسلمانان او را برگزیدند و بر آن اجتماع کردند.

اگر مسئله تعیین خلافت به ابوبکر واگذار می شد، بی تردید موفق به رساندن خود به خلافت نمی شد. ولی من برای اوسینهام را جلو انداختم و چشمانم را درشت کردم و به قبیله نزار و قحطان گفتم خلافت جز در قریش نخواهد بود.

تا وقتی که از خداوند اطاعت می کنند از آنان اطاعت کنید و این سخن را بدان جهت گفتم که دیدم پسر ابوطالب خواهان خلافت شده و به خون‌هایی که در جنگها و غزوات محمد از کفار و مشرکان ریخته استناد می کند و قرض‌های او را که هشتاد هزار درهم بود ادا کرده و به وعده‌های او جامه عمل پوشیده و قرآن را جمع آوری نموده و بر ظاهر و باطنش حکم می کند و همچنین به سبب گفتار مهاجرین و انصار که وقتی به آنان گفتم امامت در قریش خواهد بود، گفتند: آن قریشی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است که رسول خدا برای او از تمامی امت بیعت گرفت و ما در چهار موضع با او به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم. پس ای جماعت قریش اگر شما چنین امری را فراموش کرده‌اید ما فراموش نکرده‌ایم و بدانید که بیعت و امامت و خلافت و وصیت چیزی نیست مگر حقی واجب و امری صحیح نه این که اهدایی و ادعایی باشد. ولی من حرف آن‌ها را تکذیب نمودم و چهل مرد را بلند کردم که (به دروغ) شهادت دهند محمد گفته است امامت به اختیار و انتخاب است.

در این هنگام انصار گفتند ما از قریش سزاوارتر هستیم زیرا ما

بودیم که رسول خدا را جا و مکان دادیم و یاریش نمودیم و مردم به سوی ما مهاجرت کردند. پس اگر قرار است خلافت به کسی که صاحب حق است داده شود آن شخص از میان ماست و در بین شما نیست.

و گروهی گفتند از برای ما امیری باشد و از برای شما امیر دیگری باشد. من به آنها گفتم مشاهده کردید که چهل مرد شهادت دادند که رسول خدا گفته است پیشوایان امت من از قریشاند. سخن مرا جماعتی قبول کردند و گروهی نپذیرفتند و این باعث نزاع و کشمکش شد.

وقتی همه ساکت شدند و صدایم را می شنیدند.

گفتند: آگاه باشید که خلافت از برای نرمخوترین ماست.

گفتند: چه کسی را می گویی؟

گفتم ابوبکری که رسول خدا او را در نماز خواندن به جای خود بر دیگران مقدم می داشت و روز جنگ بدر با او در خیمه فرماندهی به مشورت نشست و نظرش را جویا شد و در غار هم صحبت او بود و شوهر دختر او عایشه بود.

در این هنگام بنی هاشم در حالی که از شدت خشم به خود می پیچیدند پیش آمدند و زبیر که شمشیرش معروف بود آن‌ها را یاری کرد و گفت بیعت نمی شود مگر با علی یا این که شمشیر من گردنی را آزاد نمی گذارد. گفتم ای زبیر فریاد تو آتشی از سوی بنی هاشم است.

زیرا مادرت صفیه دختر عبدالمطلب است. زبیر گفت به خدا قسم نسبت من به بنی هاشم شرفی بلند مرتبه و افتخاری بسیار عالی است. ای فرزند صهاک خاموش باش که مادری از برای تو نیست. و نیز حرفی گفت که چهل مرد از کسانی که در سقیفه بنی ساعده حاضر بودند بر زبیر هجوم آوردند.

به خدا قسم قادر نبودیم که شمشیرش را از دستش بگیریم. سر انجام او را به زمین بستیم و دیگر برای او یآوری ندیدیم. در این فرصت بود که با عجله به طرف ابوبکر رفتم و با او مصافحه کردم و بیعت را بستم.

و در این امر عثمان بن عفان و تمام کسانی که آنجا حاضر بودند از من پیروی کردم. به زبیر گفتم بیعت کن که در غیر این صورت تو را می‌کشیم.

اما مدتی بعد مردم را از کشتن او باز داشتم و به آنها گفتم او را مهلت دهید که خشم نکرد مگر به قصد فخر فروشی بر بنی هاشم. سپس دست ابوبکر را در حالی که می‌لرزید و عقلش زایل شده بود گرفتم و به طرف منبر محمد حرکتش دادم.

ابوبکر گفت: ای ابا حفص از مخالفت و حرکت علی می‌ترسم. من به او گفتم علی اکنون به کاری سرگرم است و توجهی به این امر ندارد. و در این کار ابو عبیده جراح به کمک آمد، او دست ابوبکر را گرفته بود و به طرف منبر می‌کشید و من از پشت سر او را هل می‌دادم

هم چون کشاندن بز نر به طرف چاقوی بزرگ قصاب. و این باعث خواری او شده بود.

تا این که با حال گیجی و سر درگمی بر منبر ایستاد. به او گفتم خطبه بخوان. اما حرف زدن بر او سخت شده بود. تأمل کرد ولی مات و مبهوت ماند. مدتی بعد از لکنت زبان شروع به حرف زدن کرد ولی سخنش مبهم بود.

با خشم دستم را گاز گرفتم و به او گفتم هر چه به ذهنت می آید بگو. ولی از او هیچ امر خیر و مفیدی بر نیامد. لحظه‌ای قصد کردم او را از منبر پایین آورم و خود به جای او بایستم. ترسیدم مردم از سخنانی که خودم درباره او گفته بودم تکذیب کنند. عده‌ای گفتند پس آن فضائلی که درباره او گفتی کجاست. تو از رسول خدا درباره او چه شنیده بودی. گفتم من از رسول خدا درباره او فضائلی شنیده بودم که دوست می داشتم و ای کاش مویی بر بدن او می بودم.

به او گفتم حرف بزنی یا این که بیا پایین و چیزی گفتم که در به حرف آمدن او کمکی نکرد.

سرانجام با صدایی ضعیف و رنجور گفت از شما اعراض می کنم تا وقتی که علی در بین شماست من بهترین شما نیستم. بدانید که برای من شیطانی است که گرفتارم کرده و غیر مرا قصد نکرده است. پس اگر لغزیدم بلندم کنید من در فهمها و خوشحالی های شما دخالت نمی کنم و از خدا برای خود و شما طلب آمرزش می کنم. این را گفت و پایین

آمد. ولی من دستش را گرفتم در حالی که چشمان مردم به او خیره مانده بود و آن را به شدت فشار دادم.

سپس او را نشاندم و از مردم در بیعت و معاشرت با او پیشی گرفتم تا او را بترسانم. و هر کسی که بیعت با او را انکار می کرد و می گفت پس علی بن ابی طالب چه کرد در جوابش می گفتم: علی خلافت را از گردن خود برداشت و آن را به عهده مسلمانان قرار داد.

او با آن چه که مسلمین اختیار کنند مخالفتی ندارد. سپس ابوبکر رفت و در خانه اش نشست و مردم برای بیعت با او به نزدش می رفتند در حالی که نسبت به این امر دل خوشی نداشتند. وقتی خبر بیعت مردم با ابوبکر پخش شد دانستیم که علی فاطمه و حسن و حسین را به خانه های مهاجرین و انصار می برد و بیعت آن ها با او در چهار موضع را یادآور می شود و از آن ها یاری می طلبد و آن ها در شب به او وعده یاری می دهند و در روز از یاری کردنش باز می مانند.

این جا بود که به خانه علی رفتم با مشورتی که در باره خارج کردن او از خانه کرده بودم. فضا بیرون آمد. به او گفتم به علی بگو بیرون آید و با ابوبکر بیعت کند، زیرا همه مسلمین بر خلافت او اجتماع کردند. فضا گفت امیرالمومنین علی مشغول است. (جمع آوری قرآن)

گفتم این حرف ها را کنار بگذار به علی بگو بیرون بیاید و گرنه وارد خانه می شویم و او را به اجبار بیرون می آوریم.

در این هنگام فاطمه پشت در آمد و گفت ای گمراهان دروغگو چه

می گوید و چه می خواهید. گفتم ای فاطمه. گفت: چه می خواهی عمر. گفتم چیست حال پسر عمویت که تو را برای جواب فرستاده و خودش در پشت پرده حجاب نشسته است. فاطمه گفت: طغیان و سرکشی تو بود که مرا از خانه بیرون آورد و حجت را بر تو و هر گمراهی و منحرفی تمام کرد.

گفتم این حرف های بیهوده و قصه های زنانه را کنار بگذار و به علی بگو از خانه بیرون آید.

گفت: دوستی و کرامت لایق تو نیست. آیا مرا از حزب شیطان می ترسانی ای عمر. بدان که حزب شیطان ضعیف و ناتوان است. گفتم: اگر علی از خانه بیرون نیاید و به بیعت با ابوبکر پای بند نشود هیزم فراوانی بیاورم و آتشی برافروزم و خانه و اهلیش را بسوزانم. آن گاه تازیانه قنقد را گرفتم و فاطمه را با آن زدم و به خالد بن ولید گفتم تو و مردان دیگر هیزم بیاورید.

و به فاطمه گفتم من این خانه را به آتش می کشم.

فاطمه گفت: ای دشمن خدا و ای دشمن رسول خدا و ای دشمن امیر مؤمنان.

و بعد دو دستش را به در گرفت تا مرا از گشودن آن باز دارد. من او را دور نمودم و کار بر من مشکل شد سپس با تازیانه بر دست های او زدم که دردش آمد و صدای ناله و گریه اش را شنیدم.

ناله اش آن چنان جان سوز بود که نزدیک بود دلم نرم شود و از آن جا

برگردم ولی به یاد کینه‌های علی و حرص او در ریختن خون بزرگان عرب و نیز به یاد نیرنگ محمد و سحر او افتادم این جا بود که با پای خودم لگدی به در زدم در حالی که او خودش را به در چسبانده بود که باز نشود. و صدای ناله‌اش را شنیدم که گمان کردم این ناله مدینه را زیر و رو نمود.

در آن حال فاطمه می‌گفت: ای پدر جان ای رسول خدا با حبیبیه و دختر تو چنین رفتار می‌شود آه ای فضا بیا و مرا دریاب که به خدا قسم فرزندم کشته شد.

متوجه شدم که فاطمه بر اثر درد زایمان به دیوار تکیه داده است. در خانه رافشار دادم و آن را باز کردم. وقتی که وارد خانه شدم فاطمه با همان حال رو به روی من ایستاد. (تا مانع از رفتن من به داخل خانه شود) ولی از شدت خشم پرده‌ای در برابر چشمانم افتاده بود پس چنان از روی روپوش بر صورت فاطمه زدم که گوشواره‌اش کنده شد و خودش بر زمین افتاد.

علی از خانه بیرون آمد. همین که چشمم به او افتاد با شتاب از خانه بیرون رفته به خالد و قنفذ و همراهانش گفت جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم، این علی است که از خانه بیرون آمده من و همه شما توان مقاومت در برابر او را نداریم. (البته در برخی از روایات این گونه آمده است).

علی خارج شد در حالی که فاطمه دست بر جلو سر گرفته می

خواست چادر از سر بردارد و به پیش‌گاه خداوند از آنچه بر سرش آمده شکوه نموده و از او کمک بگیرد.

علی چادر را بر روی فاطمه انداخت و گفت: «ای دختر رسول خدا خداوند پدرت را فرستاد تا رحمتی برای دو جهان باشد. به خدا سوگند اگر از چهره‌ات آشکار شود که از خدا می‌خواهی که این مردم هلاک شوند بی‌تردید خداوند دعایت را اجابت می‌کند و از این مردم احدی را باقی نگذارد، زیرا مقام تو و پدرت نزد خدا بزرگ‌تر از مقام نوح است.

خداوند به خاطر نوح طوفانی فرستاد و تمام آنچه را که بر روی زمین و زیر آسمان بود غرق کرد. به جز آن‌هایی که در کشتی بودند و قوم هود را به خاطر تکذیب نمودن پیامبر خود هلاک کرد. و قوم عاد را با بادی شدید و سرد هلاک نمود. در حالی که قدر و منزلت تو و پدرت بزرگتر از هود است. و قوم ثمود را که دوازده هزار نفر بودند به خاطر کشتن شتر صالح و بیچه آن عذاب کرد. پس ای سیده النساء تو برای این مردم عذاب نخواه.»

در این هنگام درد زایمان بر فاطمه شدت یافت. او را به داخل خانه بردند و بیچه‌ای که علی آن را محسن نامیده بود ساقط شد.

جماعت بسیاری را که گرد آورده بودم در برابر قدرت علی زیاد نبود ولی به خاطر حضور آن‌ها دلم قوت می‌گرفت. این‌جا بود که به طرف علی رفتم و او را به اجبار از خانه‌اش بیرون آوردم و برای بیعت با

ابوبکر حرکتش دادم .

البته به یقین می دانستم که اگر من و تمام کسانی که روی زمین بودند به کمک یکدیگر تلاش می کردیم تا علی را مغلوب سازیم موفق به چنین امری نمی شدیم.

ولکن علی به خاطر منظور و هدف بسیار مهمی که در وجودش بود و آن را می دانست و بر زبان نمی آورد حرکتی انجام نداد.

وقتی به سقیفه بنی ساعده رسیدیم ابوبکر از جای خود برخاست و کسانی که اطرافش بودند علی را به مسخره گرفتند.

علی گفت: ای عمر آیا دوست داری شتاب کنم بر ضرر تو آنچه را که تاخیر انداخته بودم؟

گفتم: نه یا امیرالمومنین.

خالد سخنان مرا شنید و با شتاب نزد ابوبکر رفته و سه مرتبه به او گفت مرا چه کار با عمر؟ و مردم هم این سخنان را شنیدند. هنگامی که علی به سقیفه رسید ابوبکر کودکانه به او نگریست و وی را مسخره کرد.

من به علی گفتم پس بالاخره بیعت کردی ای ابا الحسن. ولی علی خودش را از ابوبکر عقب کشید.

گواهی می دهم که علی با ابوبکر بیعت ننمود و دستش را به طرف او دراز نکرد. و من خوش نداشتم علی را وادار به بیعت کنم تا شتاب کند بر من آنچه را که تأخیر انداخته بود. از این رو چندان اصرار نکردم که باید حتما بیعت کند. ابوبکر از روی ترس و ناتوانی دوست داشت که

علی را در این مکان نبیند. چیزی نگذشت که علی از سقیفه خارج شد. پرسیدیم کجا رفت. گفتند کنار قبر محمد رفته و آنجا نشسته است. در این هنگام من و ابوبکر به سوی آنجا راه افتادیم همین طور که با عجله می‌رفتیم ابوبکر می‌گفت: وای بر تو ای عمر. چه بر سر فاطمه آوردی؟!

سوگند به خدا کاری که تو با او کردی زیانی آشکار است. گفتم بزرگ‌ترین مشکل تو این است که علی با ما بیعت نکرده و اطمینانی نیست که مسلمانان از وادار کردن او بر بیعت با ما سست و بی‌رغبت نشوند. ابوبکر گفت پس چه باید کرد؟

گفتم وقتی به قبر محمد رسیدی جوری وانمود کن که علی با تو بیعت کرد. وقتی به آنجا رسیدیم علی قبر محمد را قبله خود قرار داده بود و دستش بر تربت قبر بود و در اطرافش سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه نشسته بودند. ما نیز در مقابل علی نشستیم.

من به ابوبکر اشاره کردم که دستش را همچون علی بر قبر بگذارد و آن را به دست او نزدیک کند. ابوبکر نیز چنین کرد و من در این فرصت دست ابوبکر را گرفتم که بر دست علی بگذارم و هم‌زمان گفتم پس علی بیعت کرد. اما علی دستش را عقب کشید.

در این هنگام برخاستم و ابوبکر نیز برخاست گفتم: خدا علی را جزای خیر دهد. زیرا او وقتی در کنار قبر رسول خدا قرار گرفت از بیعت با تو خودداری نکرد.

ولی ابوذر از جلوی جماعت بلند شد و فریاد کنان گفت: ای دشمن خدا به خدا قسم علی با ابوبکر بیعت نکرد.

پس از آن همیشه وقتی ما با مردم ملاقات می کردیم و یا با قومی مواجه می گشتیم به آن‌ها خبر می دادیم که علی با ابوبکر بیعت نمود و در همه جا ابوذر ما را تکذیب می کرد. سوگند به خدا علی نه در خلافت ابوبکر با ما بیعت کرد و نه در خلافت من و نه در خلافت کسی که قرار بود بعد از من بیاید. و از اصحاب او دوازده نفر بودند که نه با ابوبکر بیعت کردند و نه با من.

ای معاویه، چه کسی کارهای مرا انجام داده و چه کسی انتقام گذشتگان را غیر از من از او گرفته است. اما تو و پدرت ابو سفیان و برادرت عتبه، کارهایی که در تکذیب محمد نمودید و نیرنگ‌هایی که با او کردید به درستی می دانم و کاملاً از حرکت‌هایی که در مکه انجام می دادید و در کوه حرامی خواستید او را بکشید آگاهم جمعیت را علیه او راه انداختید و احزاب را تشکیل دادید، پدرت بر شتر سوار شد و آنان را رهبری کرد و گفته محمد درباره او که خداوند سواره و زمامدار و راننده را لعنت کند، که پدرت سواره و برادرت زمامدار و تو راننده بودی. مادرت هند را از خاطر نبرده‌ام که چقدر به وحشی بخشید تا یان که خود را از دیدگان حمزه پنهان کرد و او را که در سرزمینش شیر خدا می نامیدند با نیزه زد و سپس سینه اش را شکافت و جگرش را بیرون کشیده نزد مادرت آورد و محمد با سحرش پنداشت که وقتی جگر

حمزه به دهان هند برسد و بخواهد آن را بجود سنگ سختی خواهد شد.

او جگر را از دهان بیرون انداخت و محمد و یارانش او را هند جگر خوار نامیدند. و نیز سخنان او را در اشعارش برای دشمنی با محمد و سربازانش فراموش نکرده‌ام که چنین سرود:

«ما دختران طارقیم که بر روی فرش‌های گران‌بها راه می‌رویم. به مانند در در صدف یا مشک در مشکدان می‌باشیم. اگر مردان روی آوردند در آغوششان می‌گیریم و اگر پشت کنند بدون ناراحتی از آنها جدا می‌شویم.»

زنان قبیله او در جامه‌های زرد پررنگ چهره‌ها را گشوده دست و سرهاشان را برهنه و آشکار نموده مردم را بر جنگ و پیکار با محمد تحریک می‌کردند. شما به دلخواه خود مسلمان نشدید بلکه در روز فتح مکه با اکراه و زور تسلیم شدید.

محمد شما را آزاد شده و زید برادر من و عقیل برادر علی بن ابی طالب و عمویش عباس را مثل آنان قرار داد. ولی از پدرت چندان دل خوشی نداشت هنگامی که به او گفت به خدا سوگند ای پسر ابی کبشه مدینه را پر از مردان جنگی و پیاده و سواره خواهم کرد و بین تو و این دشمنان جدایی افکنده نمی‌گذارم زیانی به تو برسانند.

محمد در حالی که به مردم فهمانید که باطن او را می‌داند به او گفت: ای ابو سفیان خداوند مرا از شر تو ننگه دارد. و او محمد به مردم گفته

بود. بر این منبر کسی غیر از من و علی و پیروانش از افراد خانواده‌اش نباید بالا برود. سحرش باطل و تلاشش بی نتیجه ماند و ابوبکر بر منبر بالا رفت و پس از او من بالا رفتم.

و ای بنی امیه امیدوارم که شما چوبه‌های طناب این خیمه را بر افراشته باشید. بدین جهت ولایت شام را به تو سپرده هر گونه تصرف مالکانه را در آن سرزمین به تو واگذار کرده تو را به مردم شناساندم تا با گفتار او درباره شما مخالفت کرده باشم از این که او رد شعر و نثر گفته بود جبرئیل از سوی پروردگارم به من وحی کرده و گفته است:

و «الشجرة الملعونه فی القرآن» و پنداشته که مقصود از درخت ملعونه شما یید باکی ندارم.

او دشمنی خود را با دشمنی خود را با شما به هنگامی که به حکومت رسید آشکار کرد همان طور که هاشم و پسرانش همیشه دشمنان عبد شمس بودند.

ای معاویه من با این یاد آوری‌ها و شرح و بسطی که از جریانات به تو کردم خیر خواه و ناصح و دلسوز تو می‌باشم و از کم حوصلگی، بی ظرفیتی، نداشتن شرح صدر و کمی بردباری ات ترس آن را دارم که در آنچه که به تو سفارش کرده اختیار شریعت محمد را به دست تو دادم شتاب کرده و بخواهی از او انتقام بگیری و بیم آن دارم که مرده او نکوهش کرده و یا آنچه را آورده رد کنی و یا کوچک بشماری و در آن صورت تو به هلاکت خواهی رسید و آن وقت هر آنچه که بر افراشته‌ام

فرود آمده و آن چه که ساخته‌ام ویران می‌شود.

به هنگامی که می‌خواهی به مسجد و منبر محمد وارد شوی کاملاً بر حذر باش و احتیاط را از دست مده و در ظاهر تمام مطالبی را که محمد آورده تصدیق کن.

با رعیت خود درگیر مشو و اظهار دلسوزی و دفاع از آنها را بنما حلم و بردباری نشان داده و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به همگان بگستر. حدود را در بین آنان اقامه کن و به آنان چنین نشان نده که حقی از حقوق را واگذار می‌کنی.

واجبی را ناقص مگذار و آنها را از همان محل آرامش و امنیتشان بگیر و به دست خودشان آنان را بکش و با شمشیر خودشان نابودشان ساز. با آنان مسامحه و سهل‌انگاری داشته باش و برخورد نکن. نرم‌خو باش و غرامت بگیر. در مجلس خود برایشان جای باز کن و به هنگام نشستن در کنارت احترامشان بگذار آنان را به دست رئیس خودشان بکش خوشرو و بشاش باش. خشم را فرو ده و از آنان بگذر. در این صورت دوستت خواهند داشت و از تو اطاعت خواهند کرد.

این که علی و فرزندان حسن و حسین بر ما و تو بشورند خاطر جمع نیستیم. اگر به همراهی و کمک گروهی از امت توانستی با آنان پیکار کنی انجام ده و به کارهای کوچک قانع مباش و تصمیم به کارهای بزرگ بگیر وصیت و سفارشی را که به تو کردم حفظ کن. آن را پنهان نموده آشکار مساز. دستوراتم را انجام بده گوش به فرمانم باش. بر تو

مباد که به فکر مخالفت با من باشی. راه و روش پیشینیان خود را در پیش گیر و انتقام خون آنان را بگیر و دنباله‌رو آنها باش. من تمام رازهای نهانی و مطالب آشکار خود را به تو گفتم و مطلب را با ترجمهٔ این شعر به پایان می‌برم.

ای معاویه مردم کارهایشان بزرگ شده و پیشرفت کرده به دعوت آن کس که به تنهایی تمام جهان را گرفت. کودکانه و از روی ناهمی به دینشان مایل شدم و مرا به شک و تردید انداخت دور باد آن دینی که پشت خود را به آن شکستم.

قصیده ابن عرندس در مصائب امام حسین «ع»

علامه امینی رحمته الله در کتاب ارزنده الغدير جلد ۷، صفحه ۱۴ قصیده ابن عرندس (در مصیبت امام حسین علیه السلام) را ذکر نموده است و می فرماید: میان اصحاب ما معروف است که در هر مجلسی این قصیده خوانده شود، موجب تشریف فرمایی امام زمان علیه السلام می شود:

يعطرها من طيب ذكراكم نشر
بواطنها حمد ظواهرها شكر
فأخلاقها زهر وأتوارها زهر
أكاليلها در وتيجانها تبر
على وجهها تبر يزان بها التبر
ليحيى لى بها وبكم ذكر
سلام محب ما له عنكم صبر
وفى كل طرس من مديحى لكم سطر
فمبيض ذا نظم ومحمر ذا نثر
مواعيد سلوانى وحقكم الحشر
وعسرى بكم يسروكسرى بكم جبر
فينهل من دمعى لبارقها القطر
وقلبى شديد فى محبتكم صخر
فمغناكم من بعد معناكم فقر
بها درس العلم الآلهى والذكر
إلى أن تروى البان بالدمع والسدر
ودار برسّم الدار فى خاطرى الفكر
ولا در من بعد الحسين لها در
رب النهى مولى له الأمر
وصى رسول الله والصنو والصهر
ووحش الفلا والطيور والبر والبحر

طوایا نظامی فی الزمان لها نشر
قصائد ما خابت لهن مقاصد
مطالعها تحكى النجوم طوالعا
عرائس تجلى حين تجلى قلوبنا
حسان لها حسان بالفضل شاهد
أنظمها نظم اللثالی وأسهر اللیالی
فیا ساکنی أرض الطفوف علیکم
نشرت دواوین الثنا بعد طیها
فطابق شعری فیکم دمع ناظری
فلا تتهمونى بالسلو فإنما
فذلى بكم عز وفقری بكم غنى
ترق بروق السحب لى من دیارکم
فعینای كالخنساء تجرى دموعها
وقفت على الدار التى کنتم بها
وقد درست منها الدروس وطالما
وسالت علیها من دموعى سحاب
فراق فراق الروح لى بعد بعدکم
وقد أقلعت عنها السحاب ولم يجد
إمام الهدى سبط النبوة والد الأئمة
إمام أبوه المرتضى علم الهدى
إمام بکته الإنس والجن والسما

له القبة البيضاء بالطف لم تزل
 وفيه رسول الله قال وقوله
 حبي بثلاث ما أحاط بمثلها
 له تربة فيها الشفاء وقبة
 وذرية ذرية منه تسعة
 أيقتل ظمأنا حسين بكر بلا
 ووالده الساقى على الحوض فى غد
 فوالهف نفسى للحسين وما جنى
 رماه بجيش كالظلام قسيه الأهلة
 لراياتهم نصب وأسيافهم جزم
 تجمع فيها من طغاة أمية
 وأرسلها الطاغى يزيد ليملك الد
 وشدهم أذرا سليل زيادها
 وأمر فيهم نجل سعد لنحسه
 فلما التقى الجمعان فى أرض كربلا
 فحاطوا به فى عشر شهر محرم
 فقام الفتى لما تشاجرت القنا
 وجال بطرف فى المجال كأنه
 له أربع للريح فيهن أربع
 ففرق جمع القوم حتى كأنهم
 فأذكرهم ليل الهرير فاجمع الكلاب
 هناك فذته الصالحون بأنفس
 وحادوا عن الكفار طوعا لنصره
 ومدوا إليه ذبلا سمهرية
 فغادره فى مارق الحرب مارق
 فمال عن الطرف الجواد أخو الندى
 سنان سنان خارق منه فى الحشا
 تجر عليه العاصفات ذيولها
 فرجت له السبع الطباق وزلزلت
 فيا لك مقتولا بكته السما دما
 ملابسه فى الحرب حمر من الدما
 ولهفى لزين العابدين وقد سرى

تطوف بها طوعا ملائكة غر
 صحيح صريح ليس فى ذلكم نكر
 ولى فمن زيد هناك ومن عمرو؟
 يجاب بها الداعى إذا مسه الضر
 أئمة حق لا ثمان ولا عشر
 و فى كل عضو من أنامله بحر؟
 وفاطمة ماء الفرات لها مهر
 عليه غداة الطف فى حربته الشمر
 والخرصان أنجمه الزهر
 وللنقع رفع والرماح لها جر
 عصابة غدر لا يقوم لها عذر
 عراق وما أغنته شام ولا مصر
 فحل به من شد أزرهم الوزر
 فما طال فى الرى اللعين له عمر
 تباعد فعل الخير واقترب الشر
 وبيض المواضى فى الأكف لها شمر
 وصال وقد أودى بمهجته الحر
 دجى الليل فى لآء غرته الفجر
 لقد زانه كر وما شأنه الفر
 طيور بغاث شت شملهم الصقر
 على الليث الهزبر وقد هروا
 يضاعف فى يوم الحساب لها الأجر
 وجاد له بالنفس من سعده الحر
 لطول حياة السبط فى مداها جزر
 بسهم لنحر السبط من وقعه نحر
 الجواد قتيلاً حوله يصهل المهر
 وصارم شمر فى الوريد له شمر
 ومن نسج أيدى الصافنات له طمر
 رواسى جبال الأرض والتطم البحر
 فمغبر وجه الأرض بالدم محمر
 وهن غداة الحشر من سندس خضر
 أسيرا عليلا لا يفك له أسر

وآل رسول الله تسبى نسائهم
سبايا بأكوار المطايا حواسرا
ورملة فى ظل القصور مصونة
فويل يزيد من عذاب جهنم
ملابسها ثوب من السم أسود
تسنادى وأبصار الأنام شواخص
وتشكو إلى الله العلى وصوتها
فلا ينطق الطاغى يزيد بما جنى
فيؤخذ منه بالقصاص فيحرم النعيم
ويشدو له الشادى فيطر به الغنا
فذاك الغنا فى البعث تصحيفه العنا
أيقرع جهلا ثغر سبط محمد
فليس لأخذ الثار إلا خليفة
تحف به الأملاك من كل جانب
عوامله فى الدار عين شوارع
تظلمه حقا عمامة جده
محيط على علم النبوة صدره
هو ابن الإمام العسكرى محمد التقى
سليل على الهادى و نجل محمد الجواد
على الرضا وهو ابن موسى الذى قضى
وصادق وعده إنه نجل صادق
وبهجة مولانا الإمام محمد
سلالة زين العابدين الذى بكى
سليل حسين الفاطمى وحيدر الوصى
له الحسن المسموم عم فحبذا الإمام
سمى رسول الله وارث علمه
هم النور نور الله جل جلاله
مهابط وحى الله خزان علمه
وأسمائهم مكتوبة فوق عرشه
ولولاهم لم يخلق الله آدماء
ولا سطحت أرض ولا رفعت سما
ونوح به فى الفلك لما دعا نجا

ومن حولهن الستر يهتك والخدر
يلحظهن العبد فى الناس والحر
يناط على أقراطها الدر والتبر
إذا أقبلت فى الحشر فاطمة الطهر
وآخر قان من دم السبط محمر
وفى كل قلب من مهابتها ذعر
على ومولانا على لها ظهر
وأنى له عذر ومن شأنه الغدر؟
ويخلى فى الجحيم له قصر
ويسكب فى الكاس النضار له خمر
وتصحيف ذاك الخمر فى قلبه الجمر
وصاحب ذاك الثغر يحمى به الثغر؟
يكون لكسر الدين من عدله جبر
ويقدمه الاقبال والعز والنصر
وحاجبه عيسى وناظره الخضر
إذا ما ملوك الصيد ظللها الجبر
فطوبى لعلم ضمه ذلك الصدر
النقى الطاهر العلم الحبر
ومن فى أرض طوس له قبر
ففاح على بغداد من نشره عطر
إمام به فى العلم يفتخر الفخر
وبهجة مولانا الإمام محمد
فمن دمه يبس الأعاشيب مخضر
فمن طهر ندى ذلك الطهر
الذى عم الورى جوده الغمر
إمام على آبائه نزل الذكر
هم التين والزيتون والشفع والوتر
ميامين فى أبياتهم نزل الذكر
ومكنونة من قبل أن يخلق الذر
ولا كان زيد فى الأنام ولا عمرو
ولا طلعت شمس ولا أشرق البدر
وغيض به طوفانه وقضى الأمر

ولولاهم نار الخلیل لما غدت
 ولولاهم یعقوب ما زال حزنه
 ولان لداود الحدید بسرهم
 ولما سلیمان البساط به سری
 وسخرت الريح الرخاء بأمره
 وهم سر موسی والعصا عندما عصی
 ولولاهم ما كان عیسی بن مریم
 سری سرهم فی الكائنات وفضلهم
 علا بهم قدری وفخری بهم غلا
 مصابکم یا آل طه! مصیبه
 سأنذبکم یا عدتی عند شدتی
 عرائس فکر الصالح بن عرندس
 وكيف یحیط الواصفون بمدحکم
 ومولدکم بطحاء مکة والصفاء
 جعلتکم یوم المعاد وسیلتی
 سیبلی الجدیدان الجدید وحبکم
 علیکم سلام الله ما لاح بارق
 سلاما وبردا وانطفی ذلک الجمر
 ولا کان عن ایوب ینکشف الضر
 فقدر فی سرد یحیر به الفکر
 أسیلت له عین یفیض له القطر
 فغدوتها شهر وروحتها شهر
 أوامره فرعون والتقف السحر
 لعازر من طی اللحود له نشر
 وکل نبی فیہ من سرهم سر
 ولولاهم ما کان فی الناس لی ذکر
 ورزء علی الاسلام أحدثه الکفر
 وأبکیکم حزنا إذا أقبل العشر
 قبولکم یا آل طه لها مهر
 وفی مدح آیات الکتاب لکم ذکر؟
 وزمزم والبیت المحرم والحجر
 فطوبی لمن أمسى وأنتم له ذخر
 جدید بقلبی لیس یخلقه الدهر
 وحلت عقود المزن وانتشر القطر

گزیده‌ای از ترجمه قصیده ابن عرندس

ای آنان که در کرانه‌های فرات آرمیده‌اید دوستداری بر شما درود
 می‌فرستد که شکیبائی اش نمانده است.

هنگام سخن از شما، نظم من با اشک چشمانم از یک سرچشمه آب
 می‌خورد زیرا چکیده‌های سرشکم را در رشته می‌کشم و سرود
 می‌سازم و خونی را که از دیده‌ام روان است در چهره نثری و سرخ
 گلگون همه جا می‌پراکنم.

مپندارید داغ آرامش یافته که به خودتان سوگند سوز جگرم جز در
 روز رستاخیز کاهش نمی‌یابد خواری در راه شما برای من ارجمندی

است و تنگدستی توانگری، و دشواری آسانی، و شکست، پیوند خوردن.

آذرخش‌های همراه با ابر که از کوی شما برخاست، باران سرشک را از دیدگان من روان گردانید، دو دیده من - همچون خنساء - اشک هایش سرازیر است و دلم - در دوستی شما - به استواری صخره سنگ می ماند.

در کناره‌های سرائی که شما در آن می زیستید ایستادم که جای تهی مانده شما پس از رفتن خودتان مستمند است، نشانه خانه‌هایی مندرس «پوسیده» گردید که درس‌هایی از دانش خداوندی و یاد او در آن‌ها بر گذار می گشت.

ابرهایی از سرشگ‌هایم چندان بر آن بارید تا درخت‌های بان و کنار را آبیاری کرد، با دوری از شما جدائی روانم از تن گوارا می نمود و اندیشه در دلم بر روی ویرانه‌هایی از کوی آشنائی در گردش بود. ابر - از فراز آن - کناره گرفت و پس از حسین - چنانکه باید - از باریدن و نیکی کردن دریغ داشت.

پس از همان پیشوای راستین و دختر زاده پیامبر، پدر رهبران، که باز داشتن مردمان از بدی‌ها با او بود و خود سرپرستی است که کار فرمانروائی را به گردن دارد.

پیشوائی که پدرش - مرتضی - درفش راهنمائی است - و جای نشین و برادر و داماد فرستاده خدا - رهبری که آدمیان، پریان، آسمان، درندگان بیابان، پرندگان خشکی و دریا در ماتم او گریسته اند.

گنبدی سپید در کربلا دارد که فرشتگان همواره به دلخواه خویش
گرداگرد آن چرخ می‌خورند.

پیامبر درباره او فرمود- و چه سخنی بس درست و آشکار که هیچ
جایی برای نپذیرفتن نگذاشته: پس از من سه ویژگی ام تنها به او
می‌رسد- که هیچ‌یک از وابستگانم مانند آن را نیابند و چه جای آنکه از
زید و عمرو سخن رود؟

«یک» آرامگاهی دارد که خاکش داروی دردمندان است؛
«دو» بارگاهی که هر کس را آسیب رسد پاسخ نیاز خود را از آن تواند
گرفت؛

«سه» فرزندان با چهره‌های بس درخشان که نه تن از آنان - نه کمتر
و بیشتر- پیشوایان راستین هستند.

چگونه است که حسین، تشنه در کربلا کشته می‌شود با آنکه در هر
سرانگشت او دریاهایی از سرافرازی توان یافت؟ و با آنکه پدرش علی
- در فدای رستاخیز - مردم را از آبی گوارا سیراب می‌کند و آب روان،
کابین مادرش فاطمه است؟

جانم بر حسین دریغ می‌خورد که در آن روز - جنگ کربلا - شمر
چه تبهکاری‌ها درباره او روا داشت.

سپاهی در برابر وی برانگیخت همچون شبی تاریک که ستاره‌های
درخشان روی نهفته و چهره ماه به تیرگی گرائیده است.

درفش‌ها را افراشته و تیغ‌ها را بر گردانیده‌اند، گرد و خاک بر
می‌خیزد و نیزه‌ها بلند و کشیده می‌شود، گروهی از گردنکشان اموی در

آن گرد آمده‌اند که هستی‌شان سراسر نیرنگ است و هیچ دست آویزی برای درست نمودن کار خویش ندارند، یزید گردنکش آنان را فرستاده تا همهٔ عراق را نیز به زیر فرمان خود در آرد چرا که فرمانروایی بر شام و مصر، او را بی‌نیاز نساخته است.

فرزند زیاد برای بر خاستن به این کار کمر بسته و - به این گونه - گام خود و همراهانش را در راه گناه استوار کرده است، پسر نحس سعد را به فرماندهی آنان بر گماشته و البته آن نفرین زده زندگی‌اش چندان نخواهد پائید که به آرزوی خود - فرمانداری ری - بتواند رسید.

و چون آن دو گروه در سرزمین کربلا به یکدیگر برخوردند، نیکوکاری دور و بد کنشی نزدیک شد.

در دههٔ نخست از ماه محرم گرد او را گرفتند و شمشیرهای آبداده را در دست خویش به تکان در آوردند.

چون نیزه‌ها با یکدیگر درگیر آمد، آن جوانمرد برخاست و با آن که دل او از سوز گرما در تب و تاب بود به تاختن پرداخت در پهنه نبردگاه، چنان خویشتن را بنمود که گفتی سپیده بامدادی از دل شب برآمده است.

او را سراهایی است فرود آمدن گاه چیرگی و توانائی، راستی را که برازنده او تاختن است نه گریختن شیرازه سپاه را چنان از هم گسیخت که گفتی شاهین به میان مرغکان کند رو افتاده و آنها را پراکنده می‌سازد بیاد شب زوزه کشان انداختشان، تا همه سگان پیرامون شیر ژیان را گرفته به زوزه کردن پرداختند، در آنجا شایسته مردان در راه او به

جانفشانی‌هایی برخاستند که در روز شمار پاداش هائی هرچه افزون‌تر خواهند گرفت.

به دلخواه خویش - برای یاری او - باید کیشان پیکار کردند و آن آزاد مرد «حُر» از خوشبختی که یافت تا پای جان در راه او زد و خورد نمود، نیزه‌هایی سخت را دراز کردند تا زندگی دختر زاده پیامبر را درازتر سازند و اینجا بود که جزر و مد یکی شد در همین پیکار یکی شان تیری به سوی او افکند که بر گردن دختر زاده پیامبر نشست، کشته نیک مرد از اسب نیکویش جدا شد و جانور زبان بسته در پیرامون او به شیه کشیدن پرداخت، سنان سنان پیکر او را درید، و شمشیر شمر از رگ گردنش گذشت، بادهای بسیار تند دامن خود را بر او افکندند، و اسب‌هایی که بر اندام او رانندند، با تار و پود دست و پاشان پیراهنی کهنه بر آن دوختند هفت گنبد گردون به تکان آمد، کوه‌های بلند و استوار، لرزیدن گرفت و آشوب بر دریاها چیرگی یافت.

هان ای جانباخته ای که آسمان بر او خون گریست و چهره‌ی خاک آلود زمین با خونس سرخ فام گردید، جامه‌های رزم او از خون سرخ شد ولی در فردای رستاخیز از ابریشم سبز خواهد بود.

بر زین العابدین «زیور پرستندگان» دریغ می‌خورم که او را گرفتار کردند و همچنان در بند نگاهش داشتند بانوان خاندان پیامبر دستگیر گشتند و پرده و پوشش را از ایشان باز ستاندند، بندیانی ماتمزده که سوار بر ستوران می‌گشتند و بنده و آزاد مردم آنان را می‌دیدند، رمله در سایه‌کاخ‌ها آرمیده بود و گوهر و زر بر گوشواره‌های او آویخته، وای بر

یزید از کیفر دوزخ و از آن هنگام که فاطمه پاک روی به پهن دشت
رستخیز نهاد...

چگونه سرود خوانان با خوانندگی «غنا» او را شادمان می‌داشتند و
در پیمانه‌های سیمین و زرین باده «خمر» برایش می‌ریختند؟
آن غنا در روز برانگیخته شدن عینا «رنج» می‌شود و این خمر نیز
جَمَر «آتش» که در دل او بر می‌افروزند.

آیا ثغر «دندان» دختر زاده پیامبر را از سر نادانی می‌کوبند؟
مگر این ثغر کسی نیست که خود پشтіبان ثغر «مرز» آئین به شما
می‌رود؟

برای خونخواهی او جانشینی باید تا شکست‌هائی را که به کیش ما
روی نموده - با داد‌گری اش - جبران کند.

فرشتگان، از هر سوی پیرامون او را فراگیرند و خوشبختی و
پیروزی و شوکت پیشاپیش او روان باشند سر نیزه‌اش از خفتان‌ها
می‌گذرد دربان او عیسی علیه السلام است و نگاهبانش خضر. به راستی دستار
نیای وی سرش را می‌پوشاند چنان که پادشاهان شکارگر نیز در سایه
بخت بلند و سرنوشت نیکو می‌آسایند سینه او پیرامون دانش پیامبر را
فراگرفته و خوشا دانشی که با آن سینه پیوند بخورد.

او - محمد نام و پرهیزگار، پاک و پاک نهاد و دانای برجسته - فرزند
پیشوای عسکری است و نواده علی هادی «راهنما» و بازمانده محمدر
جواد «بخشنده» و آن آرمیده در طوس که علی رضا است و پسر موسی
که با گام نهادن در بغداد بوی خوش را در آنجا پراکند.

ای خاندان طه، ناگواری هائی که شما دیدید، تلخی‌ها و گرفتاری‌هایی بود که حق‌کشی‌ها برای اسلام پدید آورد.

ای آنان که در هنگام دشواری‌ها پشتیبان منید چون دهه محرم روی آرد از سر اندوه بر شما می‌گریم و زاری می‌نمایم تا آنگاه که خود زنده‌ام بر شما گریه خواهم کرد و پس از مرگم نیز سروده‌ها و سوگنامه‌هایم بر شما خواهند گریست.

ای خاندان طه - عروسانی که از پرده اندیشه صالح پسر عربندس روی نمود با پذیرفته شدن در پیشگاه شما - کابین خود را گرفته‌اند، گویندگان چگونه توانند منش و ستایش شما را بنمایند، که ستایشگر نام شما فزای قرآن است.

زادگاه شما ریگزار مکه است و صفا و زمزم و خانه ارجمند خداوند و سنگ آن - برای بازگشت پس از مرگ - شما را دست افزار رستگاری گردانیدم و خنک کسی که شما اندوخته و پشتوانه او باشید.

هر تازه‌ای که بماند کهنه می‌شود و مهر شما در دل من آن نو است که روزگار کهنه‌اش نتواند کرد.

تا آنگاه که آذر خشی می‌درخشد و گره‌های ابر باز می‌شود و دانه‌های باران را می‌پراکند و درود خدا بر شما باد!

فهرست اهم منابع تحقيق

۱. قرآن كريم.
۲. اثبات الهداة. شيخ حرّ عاملی محمد بن حسن (م ۱۱۰۴هـ)، قم: مطبعة علميه، بی تا.
۳. الاحتجاج على أهل اللجاج. ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (م ۶۲۰هـ)، تحقيق: ابراهيم بهادری و محمد هادی به، تهران: انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
۴. إحقاق الحقّ و إزهاق الباطل. شهيد قاضي نور الله بن سيد شريف شوشتری (م ۱۰۱۹هـ)، با تعليقات آية الله العظمى سيد شهاب الدين مرعشي نجفی، قم: كتابخانه، آية الله مرعشي نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
۵. الاختصاص. منسوب به ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی، معروف به شيخ مفيد (م ۴۱۳هـ)، تحقيق: علی اكبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.
۶. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد. ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی، معروف به شيخ مفيد (م ۴۱۳هـ)، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۳هـ.
۷. إرشاد القلوب. ابو محمد حسن بن ابی حسن ديلمی (م ۷۱۱هـ)، بيروت: مؤسسة اعلمی، چاپ چهارم، ۱۳۹۸هـ.
۸. أسد الغابة في معرفة الصحابة. ابوالحسن عزّ الدين علی بن ابی الكرم محمد بن محمد بن عبدالکريم شيباني، معروف به ابن اثير جزري (م ۶۳۰هـ) دارالکتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.
۹. أعلام الدين في صفات المؤمنين. ابو محمد حسن بن محمد ديلمی (م ۷۱۱هـ)، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، بی تا.
۱۰. الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّة في السنة. ابوالقاسم علی بن موسى حلّي، معروف به ابن طاووس (م ۶۶۴هـ)، تحقيق: جواد قیومی، قم: دفتر تبليغات اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.
۱۱. الأمالي. ابو جعفر محمد بن علی بن حسين بن بابويه قمی، معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، تحقيق: مؤسسه بعثت، قم: مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.
۱۲. الأمالي. ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي (م ۴۶۰هـ)، تحقيق: مؤسسه بعثت، قم: دارالثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.
۱۳. الأمالي. ابو عبدالله محمد بن نعمان عكبري بغدادی، معروف به شيخ مفيد (م ۴۱۳هـ)، تحقيق: حسين أستاذ ولي و علی اكبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.
۱۴. بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰هـ)، بيروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ.
۱۵. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى. ابو جعفر محمد بن محمد بن علی طبري (م ۵۲۵هـ)، نجف: مطبعة حيدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۳هـ.

۱۶. بصائر الدرجات. ابو جعفر محمد بن حسن صفار قمی، معروف به ابن فروخ (م ۲۹۰هـ)، قم: کتابخانه آية الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ.
۱۷. تاريخ بغداد أو مدينة السلام. ابو بكر احمد بن علي خطيب بغدادی (م ۴۶۳هـ)، مدینه: مكتبة سلفیه، بی تا.
۱۸. تحف العقول عن آل رسول ﷺ. ابو محمد حسن بن علي حرانی، معروف به ابن شعبه (م ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي اكبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.
۱۹. تفسير القمی. ابو الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم قمی (م ۳۰۷هـ)، تصحيح: سيد طيب موسى جزایری، نجف: چاپخانه اشرف، بی تا.
۲۰. تفسير نورالثقلين. شيخ عبد علي بن جمعة عروسی حویزی (م ۱۱۱۲هـ)، تحقيق: سيد هاشم رسولی محلاتی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۲هـ.
۲۱. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر. (مجموعه وزام). ابوالحسين وزام بن ابی فراس (م ۶۰۵هـ) بیروت: دارالتعارف و دار صعب، بی تا.
۲۲. تهذيب الأحكام فی شرح المقنعة. ابو جعفر محمد بن حسن، معروف به شيخ طوسی (م ۴۶۰هـ)، بیروت: دارالتعارف، چاپ اول، ۱۴۰۱هـ.
۲۳. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال. ابو جعفر محمد بن علي قمی، معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي اكبر غفاری، تهران: کتابخانه صدوق، بی تا.
۲۴. جامع الأحاديث. ابو محمد جعفر بن احمد بن علي قمی، معروف به ابن رازی (قرن چهارم)، تحقيق: سيد محمد حسینی نیشابوری، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
۲۵. الجامع الصغير فی أحاديث البشير النذير. جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بكر سيوطی (م ۹۱۱هـ)، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۱هـ.
۲۶. الجعفریات. (الاشعثيات). ابو الحسن محمد بن محمد بن اشعث کوفی (قرن چهارم)، چاپ در ضمن قرب الاسناد، تهران: کتاب فروشی نینوی، بی تا.
۲۷. جلاء العيون. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰هـ)، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۲هـ.
۲۸. الخرائج و الجرائح. ابوالحسين سعيد بن عبدالله راوندي، معروف به قطب الدين راوندي (م ۵۷۳هـ)، تحقيق: مؤسسه امام مهدي (عج)، قم: مؤسسه امام مهدي (عج)، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.
۲۹. الخصال. ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمی، معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۱۴هـ.
۳۰. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام. ابو حنيفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حيون تميمی مغربی (م ۳۶۳هـ)، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، مصر: دارالمعارف، چاپ سوم، ۱۳۸۹هـ.

۳۱. الدعوات. ابو الحسن سعيد بن عبدالله راوندى، معروف به قطب الدين راوندى (م ۵۷۳هـ)، تحقيق: مؤسسه امام مهدى (عج)، قم: مؤسسه امام مهدى (عج)، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.
۳۲. الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة. محمد بن شيخ جمال الدين مكى بن محمد بن حامد بن احمد عاملى نبطى جزينى، ملقب به شهيد اول (م ۷۸۶هـ)، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوى، ۱۳۶۵ ش.
۳۳. دلائل الإمامة. ابو جعفر محمد بن جرير طبرى (م ۳۱۰هـ)، تحقيق: مؤسسه بعثت، قم: مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
۳۴. الرواشح السماوية فى شرح الأحاديث الإمامية. مير محمد باقر حسيني مرعشى داماد (م ۱۰۴۱هـ)، ق: كتابخانه آية الله مرعشى، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.
۳۵. روضة الواعظين. محمد بن حسن بن على فتال نيشابورى (م ۵۰۸هـ)، تحقيق: حسين اعلمى، بيروت: مؤسسه اعلمى، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.
۳۶. سنن ابن ماجة. ابو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه قزوينى (م ۲۷۵هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت: دار احياء التراث، چاپ اول، ۱۳۹۵هـ.
۳۷. سنن أبى داود. ابو داود سليمان بن اشعث سجستانى ازدى (م ۲۷۵هـ)، تحقيق: محمد محيى الدين عبد الحميد، بيروت: دار احياء السنة النبويه، بى تا.
۳۸. سنن الترمذى. (الجامع الصحيح). ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره ترمذى (م ۲۹۷هـ)، تحقيق: احمد محمد شاکر، بيروت: دار احياء التراث، بى تا.
۳۹. السنن الكبرى. ابو بكر احمد بن حسين بن على بيهقى (م ۴۵۸هـ)، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.
۴۰. شرح نهج البلاغه. عز الدين عبد الحميد بن محمد بن ابى الحديد معتزلى معروف به ابن ابى الحديد (م ۶۵۶هـ)، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت: دار احياء التراث، چاپ دوم، ۱۳۷۸هـ.
۴۱. صحيح مسلم. ابو الحسين مسلم بن حجاج قشبرى نيشابورى (م ۲۶۱هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقى، قاهره: دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.
۴۲. الصحيفة السجادية. منسوب به امام على بن الحسين عليه السلام، تصحيح: على انصاريان، دمشق: سفارت جمهورى اسلامى ايران، ۱۴۰۵هـ.
۴۳. عدّة الداعى و نجاح السّاعى. ابو العباس احمد بن محمد بن فهد حلى اسدى (م ۸۴۱هـ)، تحقيق: احمد موخدى، تهران: كتاب فروشى وجدانى، بى تا.
۴۴. علل الشرائع. ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى، معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، بيروت: دار احياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.
۴۵. عمدة الطالب فى أنساب آل أبى طالب. ابن عنبه احمد بن على حسنى (م ۸۲۸هـ)، تحقيق: آل طالقانى، قم: منشورات رضى، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
۴۶. عوالى اللآلى العزیزية فى الأحاديث الدينية. محمد بن على بن ابراهيم احسانى، معروف

- به ابن ابی جمهور (م ۹۴۰هـ)، تحقيق: حاج شيخ مجتبی عراقی، قم: چاپخانه سيدالشهداء عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.
۴۷. عيون أخبار الرضا عليه السلام. ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابويه قمي، معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، تحقيق: سيد مهدي حسيني لاجوردی، بيروت: مؤسسة اعلمی بی تا.
۴۸. عيون الحكم و المواعظ. ابو الحسن علی بن محمد لثی واسطی (قرن ششم هـ)، تحقيق: حسین حسینی بیرجندی، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۴۹. الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب. عبدالحسین امینی (م ۱۳۹۰هـ)، بيروت: دارالكتاب العربی، چاپ دوم، ۱۳۷۸هـ.
۵۰. غررالحکم و دررالكلم. عبد الواحد آمدی تمیمی (م ۵۵۰هـ)، تحقيق: مير سيد جلال الدين محدث ارموی. تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۰ ش.
۵۱. الغيبة. ابو جعفر بن حسن بن علی بن حسن طوسی (م ۴۶۰هـ)، تحقيق: عباد الله طهرانی و علی احمد ناصح، قم: موسسه معارف اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
۵۲. الغيبة. ابو عبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر كاتب نعمانی (م ۳۵۰هـ)، تحقيق: علی اكبر غفاری، تهران: كتاب فروشی صدوق، بی تا.
۵۳. الفتن. نعیم بن حماد مروزی (م ۸۴۴هـ)، تحقيق: دکتر سهیل زکار، بيروت: دارالفکر، ۱۴۱۴هـ.
۵۴. الفردوس بمأثور الخطاب. ابو شجاع شیرویه بن شهر دار دیلمی همدانی (م ۵۰۹هـ)، تحقيق: سعید بن بیونی زغلول، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.
۵۵. فضائل الأشهر الثلاثة. ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابويه قمي، معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، تحقيق: غلامرضا عرفانیان، قم: كتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۹۶هـ.
۵۶. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام. تحقيق: موسسه آل البيت عليهم السلام، مشهد: كنگره جهانی حضرت رضا عليه السلام، بی تا.
۵۷. قُرب الإسناد. ابو العباس عبدالله بن جعفر حمیری قمي (م بعد ۳۰۴هـ)، تحقيق: موسسه آل البيت عليهم السلام، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
۵۸. الكافي. ابو جعفر ثقة الاسلام محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني رازی (م ۳۲۹هـ)، تحقيق: علی اكبر غفاری، بيروت: دار صعب و دار التعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱هـ.
۵۹. الكامل فی التاريخ. ابو الحسن علی بن محمد شیبانی موصلی، معروف به ابن اثیر (م ۶۳۰هـ)، تحقيق: علی شبیری، بيروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.
۶۰. كامل الزيارات. ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (م ۳۶۷هـ)، تحقيق: جواد قیومی، قم: نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.
۶۱. كتاب من لا يحضره الفقيه. ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابويه قمي، معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، تحقيق: علی اكبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چاپ دوم، بی تا.
۶۲. كفاية الأثر فی النص علی الأئمة الاثني عشر. ابو القاسم علی بن محمد بن خزاز قمي (قرن

- چهارم)، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ هـ.
۶۳. کمال الدین و تمام النعمة. ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ.
۶۴. کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال. علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی (م ۹۷۵ هـ)، تصحیح: صفوة سقا، بیروت: مکتبة التراث الاسلام، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ.
۶۵. کنز الفوائد. ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی طرابلسی (م ۴۴۹ هـ)، تصحیح: عبدالله نعمة، قم: دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.
۶۶. مجموعة وفيات الأئمة. (وفیات الأئمة). گروهی از نویسندگان، قم: انتشارات شریف رضی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ هـ.
۶۷. المحاسن. ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۸۰ هـ)، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.
۶۸. المحجة البيضاء فی تهذیب الأحياء. ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ)، حاشیه: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ هـ.
۶۹. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار. ابو الفضل عنی طبرسی (قرن هفتم)، تحقیق: مهدی هوشمند، قم: دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ.
۷۰. معانی الأخبار. ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۱ ش.
۷۱. المعجم الكبير. ابو القاسم سلیمان بن احمد لخمی طبرانی (م ۳۶۰ هـ)، تحقیق: حمدی عبدالمجید سلفی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.
۷۲. مکارم الأخلاق. ابو علی فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ هـ)، تحقیق: علاء آل جعفر، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.
۷۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. میرزا حسین نوری طبرسی (م ۱۳۲۰ هـ)، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.
۷۴. مسند أبی یعلی الموصلی. ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی تميمی موصلی (م ۳۰۷ هـ)، تحقیق: ارشاد الحق اثری، جدّه: دارالقبلة، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ.
۷۵. مسند أحمد. احمد بن محمد بن حنبل شیبانی (م ۲۴۱ هـ)، تحقیق: عبدالله محمد درویش، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.
۷۶. مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة. منسوب به امام صادق علیه السلام، شرح: عبدالرزاق گیلانی، تهران: نشر صدوق، چاپ دوم، ۱۴۰۷ هـ.
۷۷. مصباح المتهدّد. ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی (م ۴۶۰ هـ)، تحقیق: علی اصغر مروارید، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.
۷۸. مناقب آل أبی طالب. (المناقب لابن شهر آشوب). ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی بن

- شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸هـ)، قم: چاپخانه علمیه، بی تا.
۷۹. المواعظ العددیة. علی مشکینی اردبیلی، تحقیق: علی احمدی میانجی، قم: دفتر نشر الهادی، چاپ چهارم، ۱۴۰۶هـ.
۸۰. میزان الحکمه. محمد محمدی ری شهری، قم: دارالحدیث، ۱۴۱۶هـ.
۸۱. نثر الدر. ابو سعید منصور بم حسین آبی (م ۴۲۱هـ)، تحقیق: محمد علی قرنه، مصر: الیهیئة المصریة العاقه، چاپ اول، ۱۹۸۱م.
۸۲. نزہة الناظر و تنبیہ الخواطر. ابو عبدالله حسین بن محمد حلوانی (قرن پنجم)، تحقیق: مؤسسه امام مهدی (عج)، قم: موسسه امام مهدی (عج)، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.
۸۳. نظم دُرر السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین. جمال الدین محمد بن یوسف زرندی (م ۷۵۰هـ)، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۷۷هـ.
۸۴. نهج البلاغه. ابو الحسن شریف رضی محمد بن حسین بن موسی موسوی (م ۴۰۶هـ)، شرح: محمد عبده، بیروت: موسسه المعارف، ۱۴۱۶هـ.
۸۵. نهج الحیاة: فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام. محمد دشتی، قم: موسسه تحقیقاتی امیر المؤمنین علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
۸۶. نهج الفصاحة. ابو القاسم پاینده، تهران: سازمان انتشارات جاویدان. چاپ بیست و سوم، ۱۳۷۱.
۸۷. النوادر. فضل الله بن علی حسنی راوند (م ۵۷۱هـ)، تحقیق: سعید رضا علی عسکری، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
۸۸. وسائل الشیعه. محمد بن حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴هـ)، تحقیق: موسسه آل بیت علیهم السلام، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹م.